

جلوه های ادبیات پایداری در سروده های شاعران مازندرانی

www.tabarestan.info



سلمان هراتی



مصطفی علی پور



شعبان کرم دفت



هادی سعیدی کیاسری



جلیل قیصری

ترجمه :

رضا کریمی لاریجی

آغاز سخن به نام یزدان چون نیک رود سخن به پایان

حضرت آیت الله خامنه ای:

« شهدا مظهر قدرت ایران هستند.»

تبرستان
www.tabarestan.info

جلوه های ادبیات پایداری در سروده های شاعران

مازندرانی

(سلمان هراتی، مصطفی علی پور، شعبان کرم دخت، هادی سعیدی

کیاسری، جلیل قیصری و...)

نویسنده:

رضا کریمی لاریمی

خرداد ۱۳۸۸

سرشناسنامه: کریمی لاریمی، رضا، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور: جلوه های ادبیات پایداری در سروده های مازندرانی/نگارش رضا کریمی
لاریمی.

مشخصات نشر: ساری: مرکز انتشارات توسعه ی علوم، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ص.

شابک: ۸-۲۹-۶۸۴۲-۹۶۴-۹۷۸-قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: شعر انقلابی

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد

موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۴ — مجموعه ها

موضوع: شاعران ایرانی — مازندران

رده بندی کنگره: PIR۴۱۹۰/ک۴۵ج۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۱/۶۲۰۸۵۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۰۴۱۸۶

کتابخانه ی ملی ایران

کلیه حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ می باشد.

نام کتاب: جلوه های ادبیات پایداری در سروده های شاعران مازندرانی

نویسنده: رضا کریمی لاریمی

ناشر: مرکز انتشارات توسعه ی علوم

طراحی و صفحه آرایی: واحد مطالعات و تحقیقات

حروفچینی: محمّد علی فریدی

چاپ: ایران کتاب

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰ جلد

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

ISBN:978-964-6842-29-8

شابک: ۸-۲۹-۶۸۴۲-۹۶۴-۹۷۸

صندوق پستی مکاتبات اداری: ۱۱۱۴-۴۸۱۷۵ ساری - تلفن: ۰۱۵۱-۳۲۶۶۱۷۸

فروش در کلیه کتاب فروشی های معتبر سراسر کشور

آدرس اینترنتی: www.copdsiran.org

سخن ناشر

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جاننش فزون
اقتضای جان چو ای دل آگهی است هر که آگه تر بود جاننش قویست

از جمله حقایقی که انسان معاصر تا حدود زیادی به آن توجه نموده و برای تکامل آن کندوکاو می کند، استفاده و تحصیل علوم در رشته های گوناگون و معارف بشری است. منظور از شناخت علمی یافته هایی است که در نتیجه ی "مطالعه و تحقیقات" دقیق و نه از روی حدس و گمان گمراه کننده بدست می آیند که مهمترین ویژگی چنین روشی "مستند بودن و مستدل بودن" آن است. هدف غایی هر گونه شناخت علمی کشف قوانینی است که جهان بر آن ها مبتنی است. بنابراین، برخورداری از زندگی سالم در صورتی برای انسان امکان پذیر است که قوانین حاکم بر وجود خود و جهان اطراف را بداند و دقیق بشناسد و مسئولانه از آن ها به نفع خود و جامعه به کار گیرد. شکی نیست، ملتی که بیشتر در این راستا قدم بر می دارد و بدان عمل می کند، بهره وری و بهره دهی فزون تری را در رشته های مختلف به ارمغان می آورد.

مرکز انتشارات توسعه ی علوم جهت به بار نشستن و غنی ساختن فرهنگ بهره وری در کشور و بی نیازی از دیگران، مبادرت به انتشار آثار ارزشمند استادان، محققان و مؤلفان رشته های مختلف علوم نموده و در این زمینه از کلیه ی اصحاب تفکر و اندیشه دعوت و همکاری به عمل می آید تا با راهنمایی ها و مساعدت های علمی خویش ما را در این امر مهم رهنمون سازند.

در پایان مدیریت واحد مطالعات و تحقیقات انتشارات توسعه ی علوم از همه کسانی که در طراحی و تحقیق با این مرکز پیشنهادات لازم ارایه نموده اند، صمیمانه تشکر و قدردانی می شود. همچنین از واحد تحقیقات به خاطر تلاش و اثربخش نمودن این مجموعه زحمات زیادی را تحمل نموده اند، سپاس گزاری کرده و از ایزد منان موفقیت همگان را در عرصه های علمی خواستاریم.

با آرزوی توفیق الهی

مدیریت مرکز انتشارات توسعه ی علوم

خرداد یک هزار و سیصد و هشتاد و هشت

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	مقدمه.....
۱۹	فصل اول: شرح احوال و آثار شاعران.....
۲۰	احوال و آثار سلمان هراتی.....
۲۶	احوال و آثار مصطفی علی پور.....
۳۲	احوال و آثار شعبان کرم دخت.....
۳۵	احوال و آثار هادی سعیدی کیاسری.....
۳۸	احوال و آثار جلیل قیصری.....
۴۳	فصل دوم: کلیاتی درباره ی ادبیات پایداری.....
۴۴	تعریف ادبیات پایداری.....
۴۵	ادب پایداری و حوزه های آن.....
۴۶	نقش حماسه در ادب پایداری.....
۴۸	پیوند حماسه و غنا در ادب پایداری.....
۴۹	شعر پایداری.....
۵۱	شعر پایداری در ادبیات کلاسیک.....
۵۱	(۱) پایداری در مقابل دشمن خارجی.....
۵۲	(۲) مقابله با ظلم درون جامعه.....
۵۳	(۳) مقاومت در برابر نفس اماره.....

ویژگی ها و شناسه های خاص ادبیات پایداری.....	۵۳
(۱) تعهد.....	۵۳
(۲) حضور و نقش مردم.....	۵۵
(۳) تحولات اجتماعی.....	۵۵
(۴) رهبران فکری جامعه.....	۵۶
حوزه ی محتوایی و موضوعی ادب پایداری.....	۵۷
(۱) حوزه ی طرح آرمان ها و تفکرات.....	۵۷
(۲) حوزه ی بیان شجاعت و ستایش فتح ها.....	۵۷
(۳) حوزه ی سوگ سرایی و یادکرد فجایع جنگ.....	۵۸
پیشینه ی ادبیات پایداری در ایران.....	۵۸
(۱) ادب پایداری در دوره ی مشروطیت.....	۶۱
(۲) ادب پایداری در ادبیات قبل از انقلاب.....	۶۳
(۳) ادب پایداری در شعر انقلاب اسلامی و شعر جنگ.....	۶۶
ادبیات دفاع مقدس.....	۶۷
شعر جنگ و تقسیم بندی های آن.....	۶۹
(۱) شعر جنگ.....	۶۹
(۲) شعر دفاع مقدس.....	۷۰
(۳) شعر مربوط به جنگ.....	۷۰
تفاوت های شعر جنگ با شعر دفاع مقدس.....	۷۱

موضوعات ادب پایداری در شعر دفاع مقدس.....	۷۴
فصل سوّم: بازتاب درون مایه های ادبیّات پایداری در شعر شاعران.....	۷۷
مقدمه.....	۷۸
وطن دوستی و وطن ستایی.....	۷۹
حضور فرهنگ عاشورا در نمایی تازه.....	۹۲
(۱) سوگ.....	۹۳
(۲) حماسه.....	۹۵
(۳) شیفتگی (حب).....	۹۶
(۴) پیام.....	۹۶
امام خمینی (ره).....	۱۰۳
(۱) بازگشت امام.....	۱۰۵
(۲) نقش رهبری امام در انقلاب.....	۱۰۶
(۳) رحلت امام.....	۱۰۹
معرفی مبارزان تاریخ ساز.....	۱۱۰
توصیف حماسه آفرینی های رزمندگان.....	۱۱۵
بیان مظلومیت رزمندگان و ملت ایران در جنگ.....	۱۱۹
جان فشانی و ایثار دلاوران عرصه ی نبرد.....	۱۲۱
ایستادگی و مقاومت رزمندگان.....	۱۲۳
تداعی خاطرات ایّام شکوهمند جبهه.....	۱۲۵

- ۱۲۷.....حضور فراگیر مردم در جبهه ها (دفاع بومی).
- ۱۲۸.....پیوند جبهه با پشت جبهه.
- ۱۲۹.....باورهای مذهبی نیروی محرکه ی دفاع مقدس.
- ۱۳۱.....پیام جبهه (مکتب عشق).
- ۱۳۲.....ترغیب مردم برای رفتن به جبهه.
- ۱۳۵.....توصیف ویرانی و کشتار و سبعت دشمن.
- ۱۳۷.....شهادت.
- ۱۴۴.....شهادت طلبی (تمنای شهادت).
- ۱۴۷.....تجلیل و تکریم شهیدان.
- ۱۵۸.....توصیف شهیدان با ذکر نام شهید.
- ۱۶۵.....سوگنامه ی شهیدان.
- ۱۷۵.....توصیف مفقودالائرها (شهیدان گمنام).
- ۱۷۸.....بیان انتظار بازگشت شهدا.
- ۱۷۹.....وصف ماندگاری و جاودانگی شهدا.
- ۱۸۱.....کم رنگ شدن ارزش ها بعد از اتمام جنگ.
- ۱۸۹.....از دست دادن فرصت شهادت.
- ۱۹۰.....وصف لحظه ی شهادت شهید.
- ۱۹۱.....بیان تشییع پیکر شهیدان.
- ۱۹۳.....وصف حبله ی شهیدان.

تبیین جاری بودن خون شهید.....	۱۹۴
وصف فرزندان شهدا و خانواده هایشان.....	۱۹۶
تبیین دلتنگی از فقدان شهیدان.....	۱۹۸
یاد کرد آزادگان و ایام اسارتشان.....	۲۰۱
ترسیم سیمای جانبازان.....	۲۰۳
خود اتهامی (شرمساری).....	۲۰۵
تبیین دغدغه، دلواپسی، اعتراض به مسایل ضد ارزشی.....	۲۰۷
انتقاد از نادیده گرفتن دستاوردهای خون شهیدان.....	۲۱۸
طرح بی دردی ها، غفلت ها و نیازدگی ها.....	۲۲۱
گریز از تجمل و عافیت طلبی.....	۲۲۲
امید به آینده و فردایی بهتر.....	۲۲۴
آرزوی دیدار کربلا.....	۲۲۷
توصیف بدرقه ی کاروان رزمندگان.....	۲۲۹
درون گرایی در عین رویکرد اجتماعی.....	۲۳۰
خداگرایی.....	۲۴۱
همصدایی با آرمان های انقلاب.....	۲۴۳
فصل چهارم: تجلی و انعکاس ادبیات پایداری جهان در شعر شعرا.....	۲۴۵
پیشینه ی شعر پایداری در ادبیات جهان.....	۲۴۶
بازتاب ادب پایداری جهان در اشعار سلمان هراتی.....	۲۴۹

۲۴۹.....	(۱) تاختن به اندیشه ها و سیاست های شیطانی قدرتمندان.....
۲۵۶.....	(۲) داشتن اندیشه های انسانی و جهانی.....
۲۶۰.....	(۳) کنار نیامدن با مظاهر تمدن غرب.....
۲۶۱.....	انعکاس ادب مقاومت جهان در سروده های شعبان کرم دخت.....
۲۶۵.....	نمود ادبیات پایداری جهان در شعرهای مصطفی علی پور.....
۲۶۶.....	جلوه گردش ادب پایداری جهان در اشعار جلیل قیصری.....
۲۶۸.....	تجلی ادبیات مقاومت جهان در سروده های هادی سعیدی کیاسری.....
۲۶۹.....	۶- فصل پنجم: بررسی ویژگی های سبکی در سروده های پایداری شعرا.....
۲۷۰.....	مقدمه.....
۲۷۰.....	بررسی ویژگی های سبکی در اشعار سلمان هراتی.....
۲۷۵.....	معرفی کوتاه آثار پایداری سلمان هراتی.....
۲۷۵.....	(۱) از آسمان سبز.....
۲۷۷.....	(۲) دری به خانه ی خورشید.....
۲۷۹.....	(۳) از این ستاره تا آن ستاره.....
۲۸۱.....	(۴) مجموعه ی کامل شعرهای سلمان هراتی.....
۲۸۱.....	بررسی خصوصیات سبکی در سروده های مصطفی علی پور.....
۲۸۳.....	معرفی اجمالی مجموعه های شعر دفاع مقدس علی پور.....
۲۸۳.....	(۱) از گلوی کوچک رود.....
۲۸۵.....	(۲) باران انگورهای سوخته.....

- ۲۸۷..... بررسی خصیصه های سبکی در شعرهای شعبان کرمدخت
- ۲۸۸..... معرفی مختصر دفترهای شعر پایداری کرم دخت
- ۲۸۸..... (۱) این همه دلتنگی ها.....
- ۲۸۹..... (۲) ردّ مرا بگیر.....
- ۲۹۰..... (۳) سال های عاشقی.....
- ۲۹۱..... بررسی ویژگی های سبکی در سروده های هادی سعیدی
- ۲۹۶..... معرفی کوتاه مجموعه ی شعر دفاع مقدّس سعیدی
- ۲۹۶..... (۱) نامی که گم شده است.....
- ۲۹۷..... بررسی خصوصیات سبکی در اشعار جلیل قیصری
- ۳۰۱..... معرفی مختصر آثار پایداری قیصری
- ۳۰۱..... (۱) از کنگ لو تا کومه های دور.....
- ۳۰۲..... (۲) من و جهان در یک پیراهن.....
- ۳۰۳..... فهرست منابع و مآخذ.....

مقدمه

در پرتو تلاش ها و از خودگذشتگی های مردمی این کشور، تاریخ و ادبیاتی رقم خورده که رمز ماندگاری اجداد و نیاکان ما را در سینه ی خود نهفته است. واکاوی و امعان نظر در ادبیات به جامانده از گذشته، ما را به سرچشمه ی ذخایر پربار ایستادگی و مقاومت نسل نستوه و همیشه سرافراز ایرانی راهنمایی می کند. به ویژه در تاریخ معاصر با ظهور انقلاب اسلامی نه تنها ایران بلکه جهان متأثر از آن شد.

انقلاب عظیم اسلامی ایران، از بزرگ ترین حوادث قرن و دوازدهم بزرگ ترین اتفاقات دینی - سیاسی عالم اسلام است. این انقلاب حدود بیست ماه بعد از پیروزی، درگیر جنگی شد که از لحاظ زمان و چند و چون، کم نظیر بود. مقاومت قهرمانانه ملت ی تنها، آن هم با دستی تهی، در برابر ابر قدرت ها و قدرت جهنمی شیطان های بزرگ و کوچک هشت سال دفاع مقدس را در پی داشت.

پیداست که این انقلاب و مجاهدت ها و رشادت ها و دلاوری های مردم این مرزوبوم، در طول تاریخ چند هزار ساله، تاریخی و ادبیاتی هم فراخور خودش باید داشته باشد و محال است که ملت ی با آن همه فراز و نشیب ها، مقاومت های پولاد گونه داشته باشد اما شعر و شعار، نثر و سرود و فرهنگ و کتب و پیام نداشته باشد.

این سخن درستی است که ادبیات، آیینه ی اندیشه ها، عاطفه ها، خواسته ها، گرایش ها و آرمان های یک ملت است و نمایان گر خوبی ها و بدی ها؛ شایسته ها و ناشایسته های یک جامعه. تاریخ زمانی ماندگار می شود که ادبیات به کمک آن بیاید. همین که واقعه ی تاریخی در دست هنرمند قرار می گیرد و او از روح ادبی خویش در آن می دمد، آن واقعه جاودانه باقی می ماند و از فنا، رها می شود.

توجه به ادبیات پایداری و آشنا ساختن هر فرد به مفاهیم، الگوها و موارد مربوط به آن، یکی از بایسته ترین و ارزشمندترین وظایفی است که هر ملت و قومی باید به آن بپردازد. ادبیات پایداری، ادب ستهپندگی، عشق، حماسه و عرفان است. موضوع و درون مایه ی ادب مقاومت آن است که باتکیه بر ویژگی ملّیت یا دین، انسان ها را به دفاع و مبارزه در برابر هر نوع استبداد، تحقیر، بندگی و بردگی ترغیب و تشویق کند و با صحنه های نبرد و تبعات آن را توصیف نماید. درکشور ما ادبیات پایداری درسه مرحله شکل می گیرد:

۱. ادبیات پایداری قبل از انقلاب

۲. ادبیات پایداری دردوران انقلاب اسلامی

۳. ادبیات پایداری درهشت سال دفاع مقدّس که روشن ترین، زیبا ترین و ماندگارترین ادبیات را در قالب نظم و نثر به جای گذاشته است و یکی از افتخارات و دستآورد های دفاع مقدّس و پایداری ملّت ایران، تولّد ادبیات و هنر مقاومت و پایداری است.

جنگ تحمیلی که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی شکل گرفت، زمینه ی گسترده ترین حوزه های تفکّر و اندیشه و پژوهش بشری را پیش روی صاحب‌دلان وادی معرفت و اندیشمندان قرار داد تا با واکاوی خود ابعاد گوناگون جنگ اعم از سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... را تحلیل نمایند.

هنرمند، شاعر و نویسنده هم، هنرش به تصویر کشیدن و بیان این گونه فداکاری ها جهت ثبت درتاریخ است؛ همان گونه که تمامی آحاد جامعه دست دردست هم دادند و زیباترین سرود عشق و بایستگی را درگوش تاریخ زمزمه

کردند و نشان دادند ملت‌ی که اراده داشته باشد و به قدرت لایزال الهی متکی باشد، هیچ قدرتی نمی‌تواند او را از صحنه خارج کند.

آثار ادبی مربوط به ادبیات دفاع مقدس شامل ادبیات جبهه و ادبیات پشت جبهه، ادبیات مقاومت و ادبیات دوران اسارت می‌باشد. جلوه‌ی بارز ادبیات دفاع مقدس، شعر است. شعر باید بتواند به غیر از ظاهر زیبا، سیرت زیبا و شیوه‌ی نیک را ترویج دهد؛ زیرا محتوا، مجموعه‌ای از عواطف و احساسات رقیق و لطیف و اندیشه‌های ناب شاعر است. ارزش محتوا برگرفته از مجموعه ارزش‌های اندیشه، عاطفه، معانی و مضامین شاعرانه است. نسبت شاعران و میزان شعرآن‌ها را، میزان تعلق به اعتقادات و وابستگی‌های مردمی نشان می‌دهد.

شعر دوران انقلاب و جنگ تحمیلی، از نظر بار عرفانی و ارزش‌های انسانی از دوره‌های پر افتخار شعر فارسی به شمار می‌رود. کاربرد مسایل فراوان سیاسی، اجتماعی، وطنی و فرهنگی به ویژه مسایل مربوط به حوزه‌ی جنگ و دفاع مقدس و هویت ملی و وطن دوستی از مشخصه‌های بارز ادبیات این دوران است.

شعر معاصر فارسی، جلوه‌ای گسترده و مهم از تحولات سیاسی و اجتماعی و آرمان‌ها و عقاید و افکار مردم این مرز و بوم است. ادبیات امروزی، برخلاف دوران گذشته که آینه‌ی آرزوهای امیال طبقه حاکم بود، به مقدار زیادی بیانگر سخن دل مردم، آرزوها و آرمان‌های آنان است.

پایداری در شعر دفاع مقدس را می‌توان در سه محور ملاحظه کرد:

۱. دشمن خارجی

۲. نفس

۳. در برابر ناملايمات جامعه، تبعيض ها و...

همان گونه که شاهنامه برقله ی شعر گذشته، در پايداری ملت ايران، مقابل دشمن خارجی قرار گرفته و داد سخن داده، اشعار دفاع مقدس نیز امروزه اين مهم را عهده دار گردیده است.

اشعار عرفانی گذشته و حال را نیز می توان بهترین نمونه ی اشعار مقاومت و پايداری دانست. ادبیات پايداری در منظر عرفانی، ادبیاتی است که بتواند انسان را تا اوج مقام قرب الهی رهنمون سازد. اما برای دستیابی به چنین آرمانی بلند، باید مراحل ویژه ای را طی کرد و به مبانی خاصی نیز دست یافت. شاعران زمان مشروطه بهترین شعر پايداری را در مقابل حوادث روزگار خود و جامعه ی بحران زده و سراسر تبعيض و بی عدالتی آن زمان سروده اند. ظلم ستیزی در شعر شاعران شیعه و قیام های متعدد حکومت های شیعه همچون آل بویه، اسماعیلیان، صفویه، واقعه ی کربلا، نهضت مختار و... و در دوران معاصر، جنبش تنباکو، قیام مشروطیت، قیام شیخ محمد خیابانی، جنبش جنگل و به ویژه پیروزی انقلاب اسلامی، همگی برجای گذارنده ی ادبیاتی والا بوده اند که پايداری مردم ما را در طول تاریخ رقم زده است.

به صراحت می توان گفت که دین و مذهب، به ویژه جلوه های آن، مهمترین الهام ادبیات معاصر ايران است و کربلا، الهام بخش نهاد دینی در طول حیات دینی و مذهبی ملت ايران، به ویژه، دوران انقلاب و دفاع مقدس بوده است و هنوز همچنین است. واسطه العقد شعر جنگ در دوران معاصر، «دین»، «کربلا» و «عاشورا» است. شاعر از مخاطبان خود می خواهد که در

پرتو این عناصر مقدّس جوانمردی، شجاعت و مقاومت را سرلوحه ی خود قرار دهند.

این پژوهش جستاری در اشعار پایداری شاعران مازندرانی است و تلاش دارد جلوه های ادبیّات مقاومت را در سروده های شعرا از لحاظ درون مایه، محتوا و سبک به اختصار مورد مذاقه و مطالعه قرار دهد تا با سیر در آفاق روشن آن تصویری گویاتر به دست دهد.

سعی کرده ایم با مطالعه و بررسی همه جانبه در آثار این گروه از شاعران، رویکرد آنان را نسبت به ادبیّات پایداری مورد تحلیل و بازکاوی و تبیین قرار دهیم و این که تا چه حد توانسته اند؛ موضوعات و مضامین ادب مقاومت را در اشعار خود به صورت هنری و خلاق جلوه گر سازند.

اگرچه پژوهش های متنوعی در خصوص نقد و تحلیل ادبیّات پایداری در قالب مقالات و کتب به نگارش در آمده است اما با مطالعه و بررسی سروده های شاعران معاصر مازندرانی و مواجه با اشعار پایداری آن ها و هم چنین بررسی کتب نقدی که بر آثار شاعران مورد نظر نوشته شده، به تحلیلی منسجم و روشمند در این باره بر نخورده ام لذا به خاطر اهمیّت موضوع، مطالعه در آن زمینه را لازم دیدم و در نتیجه ضرورت انجام چنین تحقیقی را احساس کردیم. این پژوهش شاید گوشه ای از کمبودهای موجود را در این زمینه بر طرف نماید. بنابراین در آغاز لازم بود که از پیشینه ی فعالیت ها و پژوهش های انجام شده در سروده های شعرای معاصر و خصوصاً شاعران مازندرانی درباره ی ادبیّات پایداری آگاهی یابم. لذا سعی کردم آثاری که تا کنون درباره ی ادبیّات پایداری، جنگ تحمیلی و دفاع مقدّس توسط عده ای از اصحاب قلم مثل

محمد رضا سنگری (نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس)، عبدالجبار کاکایی (بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان)، سید حسن حسینی (گزیده ی شعر جنگ و دفاع مقدس)، پرویز بیگی حبیب آبادی (حماسه های همیشه «تذکره و زندگی نامه ی شاعران دفاع مقدس»)، ضیاءالدین ترابی (شکوه شقایق «نقد و بررسی شعرهای دفاع مقدس»)، احمد امیری خراسانی (نامه ی پایداری «مجموعه ی مقالات کنگره ی اولین ادبیات پایداری کرمان / ۱۳۸۴»)، مهدی خادمی کولایی (آشنایی شالیزار «پژوهشی در زندگی و شعر سلمان هراتی»)، علی مکارمی نیا (بررسی شعر دفاع مقدس) و... نوشته شده اند، که از آن آثار در انجام تحقیق استفاده نمودیم، بیان کنیم.

شیوه ی کار در این پژوهش توصیفی، تحلیلی و استنباطی بوده است. مراحل آن بدین گونه بوده است که نخست طرح مقدماتی تهیّه و سپس با شاعران گفتگوی مستقیم و تلفنی انجام گرفت و اطلاعاتی کافی درباره ی احوال، آثار و افکار شعرا بدست آمد. و بعد آثار شاعران مورد نظر را مطالعه و فهرستی از منابع و مآخذ مورد نیاز تحقیق فراهم گردید و سپس درون مایه های ادب پایداری از سروده های شاعران استخراج و از آن منابع، طبق رئوس مطالب یاد داشت برداری گردید و بعد از بررسی و تحلیل آن ها سرانجام به اهداف مورد نظر دست پیدا کردم که عبارتند از :

۱. تدوین زندگی نامه ی کوتاه درباره ی احوال و آثار شعرای مازندرانی (فصل اول)

۲. شناخت اجمالی کلیّاتی درباره ی ادبیات پایداری (فصل دوم)

۳. بررسی و تبیین بازتاب درون مایه های ادبیات پایداری در سروده های

شاعران (فصل سوّم)

۴. نمود ادبیات پایداری جهان در شعر شاعران (فصل چهارم)

۵. بررسی ویژگی های سبکی در سروده های پایداری شعرا (فصل پنجم)

اما قبل از پایان مقدمه بر خود فرض می دانم از زحمات بی دریغ و راهنمایی ها و مشاوره های ارزشمند استادان گران قدر آقایان دکتر علی عسکری، دکتر مهدی خادمی کولایی و دکتر حسین فامیلیان که مرا در ارایه ی هر چه بهتر تحقیق یاری بخشیدند، نهایت سپاس و قدردانی خود را اعلام نمایم و نیز از همکاری شاعران ارجمند و گران مایه مصطفی علی پور، جلیل قیصری، شعبان کرم دخت و هادی سعیدی کیاسری و از همراه همیشگی و همدل صمیمی من، همسر فداکارم و دوست گران سنگم، محمد علی فریدی که مرا در سامان بخشی مطلوب اثر یاری نمودند، سپاسگزاری نمایم و در خاتمه از همکاری صادقانه ی آقای سید اکبر ساداتی و پسر بزرگوارشان سید عباس ساداتی که مرا در چاپ کتاب کمک کردند، کمال تشکر را دارم.

رضا کریمی لاریمی

خرداد ۱۳۸۸

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

تبرستان

www.tabarestan.info

شرح احوال و آثار شاعران

احوال و آثار سلمان هراتی

بهار سال ۱۳۳۸ کوچه باغ های مزدشت تنکابن رنگ و بویی دیگر داشت. کودکی پای به عرصه وجود نهاد که بعدها آوازه اش در بوستان شعر و ادب این سرزمین به نیکویی پیچید و خویش را جاودانه ساخت.

پدر، با دیدگاه مذهبی خود نام سلمان را بروی نهاد. سلمان دوران کودکی خود را در طبیعت سبز روستا و در میان «گالش ها» و چوپانان و هم آوا با نوای دلنشین «الله وا» و آواز امیری آنان گذراند و بدین ترتیب طبیعت با دل و جان او عجین گردید و اولین جرقه های عشق در درون اش زده شد و احساسی در او روید که وی را به دنیای پر رمز و راز ادبیات کشاند و آن همه شور را در جام شعر ریخت و از آن لبریز شد.

از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را تجربه کرد. سلمان پس از پایان تحصیلات دبیرستان در رشته ی ادبیات فارسی به تهران رفت و در دانش سرای راهنمایی تحصیلی پذیرفته شد و پس از دو سال فوق دیپلم اش را در سال ۱۳۶۲ در رشته ی هنر دریافت نمود و شغل معلمی را پیشه کرد. وی در کنار حرفه ی معلمی که به آن عشق می ورزید، از شعر گفتن نیز غافل نبود. کم کم با حضور در انجمن های ادبی به اشعارش استحکام بخشید و جایگاهی ویژه برای خود فراهم آورد. ولی این انجمن ها روح پرشور این جوان روستایی را ارضا نمی کرد. پس رنج سفر را تحمل کرده و در جلسات هفتگی در تهران حضور یافت. دیری نگذشت که استادان و شاعران برجسته متوجه جوانی شدند که دارای اندیشه ای والا و درونی پر شور و احساس است. اوج کار سلمان هراتی مصادف بود با سال های اول پیروزی انقلاب اسلامی و

آغاز جنگ تحمیلی، او گفته ی نیمای بزرگ را آویزه ی گوشش داشت و فرزند زمان خود بود. پس نمی توانست به اتفاقاتی که در دوروبرش می افتاد، بی تفاوت باشد. او گام در راهی نهاد که موجب پیدایش جریانی شد که به اتفاق چند تن از دیگر شاعران جوان، آغازگر شعر انقلاب و دفاع مقدس شدند. سلمان، هیچ گاه به فکر مطرح کردن خود نبود. او خود را نسبت به اعتقاد و آیین و میهن اش متعهد می دانست. در شعر «دوزخ و درخت گردو» درباره ی وطن اش که آماج هجوم بیگانگان قرار گرفته می گوید:

دوست دارم تو را/ آن گونه که عشق را/ دریا را/ آفتاب را/ کی می توان از سادگی تو گفت/ و هم/ به دریافت خرمهره ی نوبل نایل آمد....

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۷)

آری! سلمان ساده و بی ریا بود، هم چون طبیعت سبز مازندران و پابرجا هم چون کوه های سر به فلک ساییده البرز. ولی دست خزان، به تازه گل شعر معاصر امان نداد و در نهم آبان ۱۳۶۵ زمانی که سلمان عازم رفتن به محل کارش در روستای «واجارگاه» بود، در حادثه ای دل خراش جان به جان آفرین تسلیم کرد و به سوی معشوق اش بال گشود، چه زود...! او غریبانه رفت و هنوز هم غریب...!

یک روز مرا از این بیابان ببرید از خالی بهت شوره زاران ببرید

تا محضر سبز آب را دریابیم چشمان مرا به باغ باران ببرید (همان: ۱۶۸)

سلمان هراتی درباره ی زندگی اش می گوید: «سال های خیلی پیشتر از این سال ها، در یکی از روستاهای دور افتاده ی قزوین، در دل کوه های سنگی سر به فلک کشیده، در یکی از روستاهای دور افتاده ی آن سامان،

مردی بود که او را «ملّا سلمان» می گفتند، ملّا سلمان و همسرش «حوریّه» که او را بیشتر «سیده» صدا می کردند، سه پسر داشتند و یک دختر. سه پسر به نام های نظر علی، ضربعلی و شجاع و دختر را نام «نقره» بود. نظر علی، در همان روزگار جوانی مرد و ملّا شجاع که تعزیه خوان و مداح سیدالشهدا (ع) بود، بعد از دو سال که از ازدواجش گذشت فوت شد و از او زنی ماند با دو بچه، یک پسر و یک دختر. بعد از فوت ملّا شجاع و مادرشان بچه ها را برداشت و از آبادی کوچ کرد و در یکی از روستاهای تنکابن ساکن شد. بعد از چند سال که بچه ها بزرگ شدند مادرشان با مردی ازدواج کرد و شبانه از آن جا رفت و تا ۱۵ سال، دیگر برنگشت. او آن وقت زنی جوان بود و به ناچار می بایست ازدواج کند. بعدها نقره و ضربعلی بزرگ می شوند و هر کدام تشکیل خانواده می دهند. نقره، به عقد مردی به نام «عقیل» درمی آید. شرایط این دو چنان بود که عقیل در آن خانه تقریباً فرزند خوانده بود و نقره هم که دیگر وضعش مشخص بود. من فرزند سوم عقیل و نقره ام، نام جدّ مرا بر من گذاشته اند: «سلمان». در یکی از روزهای اول فروردین ۱۳۳۸ در روستای مرزدشت از توابع تنکابن از استان مازندران به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی ام در همان روستا گذشت و برای دوره ی متوسطه به بخش مجاور روستا - در خرّم آباد تنکابن - می رفتم و شبانه در رشته ی ادبی درس می خواندم و روزها را در یک مغازه ی خرازی کار می کردم. سال ششم متوسطه مردود شدم. آمدم به تهران و در یک بیمارستان مشغول به کار شدم و به طور متفرقه در امتحان نهایی ششم شرکت کردم و قبول شدم. سال های اوج شکوفایی انقلاب بود. بعد به شهر خودمان برگشتم، دو ماه در سپاه خدمت کردم و بعد روانه ی

سربازی شدم. بعد از سربازی در رشته ی تربیت معلّم هنر پذیرفته شدم و بازگشتم به تهران همین سال ها بود که با شاعران حوزه ی اندیشه و هنر اسلامی، آشنا شدم و تقریباً بدون غیبت و با اشتیاق زیاد در جلسات آن ها حاضر می شدم بچه ها هم به پرت و بلاهای من گوش می دادند و مرا تشویق می کردند. شعر از سال های ۵۰ و ۵۱ به سراغم آمد. شعر که نه، همین قدر می دانم چیزهایی می گفتم، شاید فقط خودم می فهمیدم تا امروز چند بار تصمیم گرفته ام شعر را برای همیشه کنار بگذارم؛ اما این تصمیم زیاد دوام نیافته. راستش دلم از حرف های تکراری خودم به هم می خورد و وقتی چیزی تازه ای نداشتم تصمیم می گرفتم شعر نگویم، اما بعد از مدتی دوباره تنها شاید یک تصویر، که دقیقاً زمینه ی حسّی قوی داشت، مرا دوباره به این میدان می آورد و دوباره بعد از مدتی خسته می شدم، آشنایی با بعضی از شاعران حوزه شاید بزرگترین تأثیر را در من داشت و می توانستم فضاهایی را وارد شعر کنم که تا آن موقع حتّی فکرش را هم نمی کردم.»

(شفیعی، ۱۳۷۳: ۱۳-۱۱)

سلمان در زمان حیات خود مجموعه ی شعرهایش را با نام «از آسمان سبز» - اولین اثر شعری سلمان - که در پاییز ۱۳۶۴ بوسیله ی حوزه ی هنری منتشر کرد. این اثر مجموعه ای است از شعرهای نو، چهارپاره، غزل، مثنوی، دوبیتی و رباعی و نشان می دهد که شاعر، طبع خود را در اکثر قالب شعری رایج آزموده است و دو مجموعه ی دیگر، یکی مجموعه شعری برای جوانان با نام «از این ستاره تا آن ستاره» و دومی با نام «دری به خانه ی خورشید» که

برای اولین بار در سال ۱۳۶۷ بعد از فقدان وی چاپ و منتشر شده است که هم شعر نو دارد هم غزل و مثنوی و هم رباعی.

پس از مرگ سلمان مقالات متعددی پیرامون شخصیت، شعر، چگونگی زندگی، نگاه شاعرانه و شعرهای سلمان، توسط دوستان وی در روزنامه ها و مجلات ادبی انتشار یافت.

شعرهای وی تاکنون به صورت پراکنده در نشریات کشور، جنگ های ادبی و مجموعه ی شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است.

سلمان هراتی پس از آشنای با شاعران حوزه و شرکت در بیشتر جلسات شعر خوانی آن ها در عصر پنج شنبه، همراه با بسیاری از آنان بارها عازم جبهه های حق علیه باطل شد و برای رزمندگان به شعر خوانی می پرداخت. زنده یاد هراتی در سال ۱۳۶۱ در بیست و سه سالگی با دختری از خویشاوندان خود به نام حبیبه قنبر هراتی ازدواج کرد. از او دو فرزند به نام های رابعه و رسول به یادگار مانده است که حاصل چهار سال زندگی آنهاست. آرامگاه سلمان در گورستانی در نزدیکی مرزدشت قرار دارد. بر روی سنگ مزار شاعر، این رباعی از وی چشم می خورد:

هر چند هوای دل من توفانی است بنیاد دلم نهاده بر ویرانی است
در من اما پلی است که درد و نیاز می خواندم آن سوی که آبادانی است
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۷)

آثار منتشر شده سلمان هراتی عبارتند از:

- ۱- از آسمان سبز، مجموعه ی شعر، حوزه ی اندیشه هنری، ۱۳۶۴ (منتشر شده در زمان حیات شاعر)، این مجموعه در اولین دوره ی انتخاب بهترین کتاب

- دفاع مقدس، از سوی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، جزء آثار برتر دهه ی ۶۰ انتخاب شد.
- ۲- دری به خانه ی خورشید، مجموعه ی شعر، انتشارات سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۳- از این ستاره تا آن ستاره، مجموعه ی شعر ویژه ی نوجوانان، حوزه ی هنری، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۴- گزیده ی ادبیات معاصر، شماره ی ۲، مجموعه ی شعر، انتشارات نیستان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۵- مجموعه ی کامل شعرهای سلمان هراتی، با مقدمه ی قیصر امین پور، دفتر شعر جوان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.

احوال و آثار مصطفی علی پور

مصطفی علی پور در سال ۱۳۴۰ در شهرستان تنکابن دیده به جهان گشود. پس از گذران دوران راهنمایی و متوسطه و تا اخذ مدرک دیپلم ساکن تنکابن بوده و بعد برای تحصیل در مقطع کارشناسی زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه تبریز راه یافت و تا مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه فردوسی مشهد به تحصیل ادامه داد و هم اکنون در مرکز تربیت معلم امیرکبیر کرج به تدریس مشغول است که محورهای تدریس او ادبیات کودک و نوجوان، متون نظم و نثر و نقد ادبی است.

در دوران دبیرستان به مشق شعر می پرداخته و از سال ۱۳۶۳ به طور جدی آغاز به سرودن شعر نموده است. نخستین اثر خود را در سال ۱۳۷۲ با نام «از گلوی کوچک رود» که یک مجموعه ی شعر است در انتشارات حوزه ی هنری به چاپ رسانده است.

این شاعر توانا و هنرمند، همراه و همگام با شاعرانی چون حسن حسینی، قیصر امین پور و... از نخستین نشست های شعر حوزه ی هنری، به سرایش شعر به ویژه شعر انقلاب و جنگ همت گماشت. علی پور علاوه بر سرودن شعر، صاحب تحقیقاتی ارجمندی در حیطه ی ادب معاصر است که رساله ی کارشناسی ارشد او با نام «ساختار زبان در شعر معاصر» بود که جایزه ی دکتر غلام حسین یوسفی را از آن خودش کرد. و کتاب ارزشمند دیگری به نام «می تراود مهتاب» را درباره ی زبان و ساختار شعر نیما یوشیج روانه ی بازار نشر کرده است. تلاش علی پور به عنوان یک شاعر محقق پیرامون معرفی بزرگان عرفان و اندیشه ی دیرین اسلامی نیز از ویژگی های خاصی مایه ور است. از

این میان می توان به کتاب «همدان تا صلیب» او اشاره کرد. نگاه دقیق و عمیق وی به شعر از او منتقدی هوشمند و داوری فرهیخته ساخته است تا آن جا که بسیاری از شاعران معاصر، خود را نیازمند نظر و نقد او می دانند.

او درباره ی جریان شعر معاصر می گوید: «کوشش ها و تجربه ها زیاد و متنوع بوده است. اما بخش عمده ی آن ها راه به جایی نمی برند. من منتظر نیمای دیگری هستم تا بیاید و مثل ققنوسی خودش را قربانی کند و به آتش بکشد تا از خاکسترش، نسل جدید و شعر تازه برآید. ما در حوزه ی فرهنگ و هنر و ادبیات و به خصوص شعر به ایثار نیازمندیم تا بتوانیم نسل جوان را در ذهن و زبان هدایت کنیم.^۱ او نیز می گوید: «من شاعر مختص ادبیات پایداری نیستم ولی در مجموعه ی شعرهای «از گلوی کوچک رود» و «باران انگورهای سوخته» تقریباً کمی از اشعارم به جنگ و دفاع مقدس اشاره دارد.^۲»

او با گروه های مختلفی همکاری داشته و مسئولیت های چندی را نیز بر عهده گرفته است از جمله:

۱- همکاری با وزارت ارشاد به عنوان کارشناس، معلم و مدرّس شعر و

ادبیات در بنیاد شهید.

۲- مدرّس شعر و نقد ادبی مرکز دانش پژوهان شاهد.

۳- کارشناس بررسی کتاب در حوزه ی هنری.

^۱- حاصل گفتگوی مستقیم با شاعر، در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۷

^۲- حاصل گفتگوی مستقیم با شاعر، در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۷

۴- عضو کارشناسی بررسی کتب در مرکز آفرینش های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

او جوایز و موفقیت های زیادی را تاکنون کسب کرده است که عبارتند از:

۱- کسب جایزه ی «سطرهای سرخ» به خاطر مجموعه ی شعر «از گلوی کوچک رود» در سال ۱۳۷۳.

۲- جایزه ی دکتر غلام حسین یوسفی نیز در سال ۱۳۷۵ به خاطر کتاب «ساختار زبان در شعر معاصر».

۳- تقدیر در سال ۱۳۷۹ به خاطر مجموعه ی شعر «از گلوی کوچک رود» و اخذ جایزه ی شعر شهادت.

۴- انتخاب مجموعه ی شعر «هفت بندمویه» در هفدهمین دوره ی معرفی کتاب سال در کنار گزیده ی اشعار قیصر امین پور از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۸.

۵- کسب مقام دوم نقد ادبی برای کتاب «ساختار زبان شعر امروز» در سال ۱۳۸۰.

۶- انتخاب مجموعه ی شعر «هفت بندمویه» به عنوان اثر سال از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز کتاب سال معلّم در سال ۱۳۸۰.

۷- کسب مقام اول شعر و کتاب به خاطر مجموعه ی شعرهای «هفت بند مویه و گزیده ی ادبیات معاصر» و کتاب «ساختار زبان شعر معاصر» در سال ۱۳۸۰.

او در اکثر جشنواره های مهم شعر و ادبیات شرکت داشته و به عنوان داور و کارشناس به بررسی آثار می پرداخت که برخی از آن ها عبارتند از:

- ۱- داور جشنواره ی شعر جوان
- ۲- داور ثابت جشنواره ی شب های شعر شهرپور در تهران
- ۳- داور ۵ سال کتاب سال
- ۴- داور سال جشنواره ی شعر فجر
- ۵- داور شعر کنگره ی علوی
- ۶- داور دو سالانه ی دانشجویان در کشور
- ۷- و...

آثار علی پور به دو دسته تقسیم می شود: دسته ی اوّل مجموعه ی شعرهای اوست. دسته ی دوّم آثار تحقیقی و پژوهشی او درباره ی زبان و ساختار شعر معاصر و عرفایی مشهور هم چون حلّاج، عین الفضاّت همدانی و شیخ شهاب الدّین سهروردی است.

الف) مجموعه ی شعرهای او عبارتند از:

۱. «از گلوی کوچک رود» (مجموعه ی شعر دفاع مقدّس)، حوزه ی هنری، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۲.
۲. «هفت بندمویه»، مزامیر، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۷، تجدید چاپ ۱۳۸۵، انتشارات تیرگان.
۳. «گزیده ی ادبیّات معاصر شماره ی ۵۷»، تهران، نیستان، چاپ اوّل ۱۳۸۰، تجدید چاپ ۱۳۸۱. که گزیده ای از مجموعه ی اشعار، «از گلوی کوچک رود» و «هفت بند مویه» است.

۴. «در چهار راه بهار نارنج» که متأسفانه به گفته ی مؤلف این مجموعه ی شعر گم شده است و قسمتی از آن جدیداً پیدا شده که در مجموعه ی شعر «باران انگورهای سوخته» به چاپ رسیده است.

۵. «باران انگورهای سوخته» (گزیده ی اشعار او)، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶، نشر تکا.

ب) آثار تحقیقی و پژوهشی او عبارتند از:

۱. ساختار زبان شعر امروز، تهران، تیرگان، چاپ اول ۱۳۷۸، چاپ دوم ۱۳۷۹، چاپ سوم ۱۳۸۳.

کتاب ساختار زبان شعر امروز در چهار بخش تدوین شده است. بخش اول «زبان شعر - ملاحظات نظری»، بخش دوم «ساختارهای نحوی زبان امروز»، بخش سوم «واژگان در زبان شعر» و آخرین بخش کتاب «رویکرد به شیوه های بیان محاوره در زبان شعر امروز» نام گرفته است.

۲. کتاب «می تراود مهتاب»، نشر پویش معاصر، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹. این اثر مقدمه ای بود پیش از نوشتن کتاب «ساختار زبان شعر امروز» درباره ی زیبا شناسی تصویر و زبان و ساختار شعر نیما یوشیج.

۳. کتاب «همدان تا صلیب»: مجموعه ی سخنان مصطفی علی پور درباره ی روایت تحلیلی از زندگی و اندیشه اجتماعی عین القضاة همدانی که از کلاس های درس مرکز تربیت معلم امیر کبیر کرج بوسیله ی انتشارات تیرگان به چاپ رسیده است.

۴. صوفیان شهید: روایت تحلیلی درباره ی اندیشه های اجتماعی و سیاسی سه شهید عارف، منصور حلاج، عین القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی است که توسط انتشارات تیرگان در سال ۱۳۸۱ انتشار یافته است.

۵. حلاج (چهره‌های عرفانی (۱) ویژه‌ی جوانان و پژوهشگران)، تیرگان، چاپ سوّم، ۱۳۸۴، درباره‌ی زندگی و اندیشه‌های منصور حلاج به رشته‌ی تحریر در آمده است.

۶. عین القضاة همدانی، (چهره‌های عرفانی (۲) ویژه‌ی جوانان و پژوهشگران)، تیرگان، چاپ سوّم، ۱۳۸۴. درباره‌ی دوران کودکی، شاگردی، دوستان و دشمنان، اتهامات، دفاعیات، شهادت او در حیاط مدرسه و خلاصه زندگی او تا به شهادت رسیدن است.

۷. شیخ شهاب الدّین سهروردی (چهره‌های عرفانی (۳) ویژه‌ی جوانان و پژوهشگران)، تیرگان، چاپ سوّم، ۱۳۸۴. که درباره‌ی زندگی و اندیشه‌های سهروردی است.

۸. کتاب «درباره‌ی زبان شعر»: بازنویسی ملاحظات نظری کتاب «ساختار زبان شعر امروز» است و هم‌چنین مجموعه‌ی مقالاتی درباره‌ی تازه‌ترین نظریات درباره‌ی زبان شعر امروز و تحلیل و تفسیر شعریت زبان در شعر معاصر است که در دست چاپ است. به گفته‌ی مؤلف این کتاب امسال (۱۳۸۷) به بازار می‌آید.

احوال و آثار شعبان کرم دخت

«شعبان کرم دخت در سال ۱۳۴۵ در بهنمیر بابلسر به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات را در آن جا گذرانده و در سال ۱۳۶۳ دیپلم فرهنگ و ادب گرفت. سپس تحصیلات خود را در مرکز تربیت معلّم دکتر شریعتی ساری ادامه داد. او در سال ۱۳۶۷ وارد دانشگاه آزاد اسلامی قائم شهر شد و در سال ۱۳۷۱ به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نایل آمد. کرم دخت هم اکنون ساکن بابلسر و دبیر دبیرستان های آن جا می باشد. او در طول سال های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ در دو مرحله به مدت شش ماه به طور داوطلب به جبهه اعزام شد. شعرهای وی تاکنون به صورت پراکنده در مجلات اطلاعات هفتگی و جوانان و برخی نشریات دیگر و جنگ ها و مجموعه ی شعرهای مختلف انتشار یافته است. او تا به امروز با انجمن های مختلف ادبی از جمله انجمن های ارشاد اسلامی، آموزش و پرورش و بنیاد شهید بابلسر همکاری داشته و مدت چهار سال مشاور ادبی دانشگاه مازندران بوده است. او می گوید: «برای من شعر گفتن به منزله ی پاسخ گفتن به بخش عظیمی از نیازهای زندگی است و اگر قایل به وجود ادبیات انقلاب باشیم، که باید باشیم باید زیباترین جلوه های ادبیات انقلاب اسلامی را در گستره ی شعر دفاع مقدّس جستجو کنیم.» (بیگی حبیب آبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۹۶۸-۹۶۷)

شعبان کرم دخت در مقدمه ی مجموعه ی شعر «بابلسر بارانی من» می گوید: «سال شصت و هشت از روستای مهربان خویش «گالشکلا» کنده شدم و بنابر ضرورت شغلی شهرستان بابلسر را برای ادامه ی زندگی برگزیدم. در آغاز، دریافتم که «صدای مهربان شعر» در کوچه پس کوچه های این شهر

زیبای ساحلی غریب افتاده است. در دو سال آغاز زندگیم در بابلسر، تلاش کردم شب های شعری با کمک نهادها برگزار کنم تا شعر فضایی برای تنفس پیدا کند، اما من و شعر، دو، سه سالی غریبانه سپری کردیم تا این که دهه ی هفتاد از راه رسید. در سال های آغازین دهه ی هفتاد، ریاست وقت اداره ی فرهنگ و ارشاد اسلامی از بنده دعوت کردند تا انجمن شعر و ادب را در این شهرستان پایه گذاری کنم، انجمن شعر و ادب با حمایت های بی دریغ ریاست وقت ابراز وجود کرد. یادم می آید بعد از اعلان موجودیت انجمن شعر و ادب، استقبالی آن چنانی صورت نگرفت با این وجود مایوس نشدم زیرا به یقین می دانستم که:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید
که تنها در محلّ اداره نشسته بودم، دو نفر آمدند و سراغ انجمن شعر را گرفتند. در همان روز با آن دو نفر به طور رسمی نخستین جلسه ی شعر و ادب را برگزار کردم و در مدتی کمتر از شش ماه اعضای انجمن به بیش از بیست نفر رسید. و انجمن نوپا با طراوت سرشار خویش، به سمت آینده ای روشن و پربار حرکت را آغاز کرد، و انجمن شعر و ادب باز هم از حمایت بی دریغ مسئولان برخوردار بود و برگزاری شب های شعر همچنان ادامه پیدا کرد و خواهد کرد.

شعبان کرم دوخت در اکثر قالب های شعر فارسی همچون غزل، مثنوی، رباعی، دو بیتی، چارپاره، نیمایی و سپید طبع آزمایی کرده است. اما دل بستگی عجیب او به قالب های غزل و رباعی است که مثلاً در مجموعه ی شعر «این همه دلنگی ها» ۶۳ قطعه شعر خود را به قالب غزل پرداخته است و نیز در

مجموعه های شعر دفاع مقدس «سال های عاشقی» ۲۰ غزل و ۲۴ رباعی و «ردّ مرا بگیر» ۱۵ غزل را در این مجموعه ها به محتوای جنگ و دفاع مقدس اختصاص داده است.

مجموعه ی شعرهای او عبارتند از:

۱. «بابلسر بارانی من» (گزینه ای از شعر شاعران بابلسر)، نشر روجین، بابلسر، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۲ «این همه دلتنگی ها» (مجموعه ی شعر)، نشر روجین، بابلسر، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۳. «ردّ مرا بگیر» (مجموعه ی شعر دفاع مقدس)، نشر رسانش، قائم شهر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۴. «آفتابم باش» (مجموعه ی شعر دفاع مقدس)، نشر رسانش، قائم شهر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

مثنوی معروف «سال های عاشقی» او که مثنوی برگزیده ی دوازدهمین شعر دفاع مقدس است، در این مجموعه چاپ شده است.

۵. «سال های عاشقی» (مجموعه ی شعر دفاع مقدس)، نشر روجین، بابلسر، چاپ اول، ۱۳۸۷.

این دفتر از چهار بخش تشکیل شده است: غزلیات، مثنوی، شعرهای نیمایی و سپیدورباعی ها.

در میان مجموعه های شعر او مجموعه ی شعر «سال های عاشقی» یکی از بهترین و مهمترین مجموعه ی شعرهایی است که تمام اشعار این مجموعه به نوعی درباره ی جنگ و هشت سال دفاع مقدس سروده شده است.

احوال و آثار هادی سعیدی کیاسری

«هادی سعیدی کیاسری در نهم آبان ماه ۱۳۴۶ در کیاسر مازندران به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات خود را در کیاسر و قم گذراند و در سال ۱۳۶۳ دیپلم فرهنگ و ادب گرفت. سعیدی در همان سال وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۶۷ به اخذ مدرک کارشناسی حقوق نایل آمد. وی در طول سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۶ دوره ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران گذراند. کیاسری بعد از دوره ی دبیرستان موفق به طی دروس حوزوی تا پایان لمعتین شد. او در حال حاضر موفق به اخذ دکتری در رشته ی زبان و ادبیات فارسی شد. رویکرد او به سرودن شعر به زمان تحصیل در دبیرستان بازمی گردد. وی قالب های کلاسیک، سپید و نیمایی را تجربه کرده و تعلق خاطر فراوانی به قالب غزل و شعر آزاد دارد. شعرهای سعیدی تاکنون به صورت پراکنده در نشریات کشور، مجموعه ی شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است. وی با شرکت در همایش های سراسری شعر دفاع مقدس، شب های شعر دفاع مقدس و مقاومت، شب های شعر دانشجویی و همایش های شعر ارشاد، علاقه مندی خود را به حضور در عرصه ی شعر دفاع مقدس و انقلاب نشان داده است. سعیدی در دوران دفاع مقدس مدت شش ماه را در جبهه ها گذرانده که این حضور تأثیر فراوانی در شعرهای او داشته است.

بخشی از مسئولیت هادی سعیدی کیاسری در مقاطع مختلف از آغاز

فعالیت های ادبی وی عبارتند از:

۱- سر دبیر مجله ی داخلی، دانشگاه آزاد واحد جنوب تهران.

۲- برگزاری همایش شعر طلب در سال ۱۳۶۸ به همراه چند تن از دوستان شاعر.

۳- سردبیر برنامه ی رادیویی «در انتهای شب» از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴.

۴- دبیر سرویس فرهنگ و هنر و اندیشه ی روزنامه ی اطلاعات از سال ۶۹ تا ۷۱.

تبرستان
www.tabarestan.info

۵- دبیر مجامع شعر حوزه ی هنری در سال ۱۳۶۹.

۶- طراح مجله ی شعر و سردبیر مجله ی شعر سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵.

۷- مشاور مدیر شبکه های دوّم و چهارم جمهوری اسلامی ایران.

۸- مدیر گروه ادب و هنر رادیو از سال ۱۳۷۴.

۹- عضو شورای ویرایش و پژوهش صدا و سیما»

(بیگی حبیب آبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۶۲۸-۶۲۷).

آثار هادی سعیدی کیاسری عبارتند از:

۱- گزیده ی غزل های استاد مهرداد اوستا، حوزه ی هنری، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۱.

۲- یادنامه ی استاد مهرداد اوستا (افسوس بی سخن او)، تهران، چاپ اوّل، حوزه ی هنری، ۱۳۷۱.

یادنامه ی مهرداد اوستا از دو قسمت تشکیل شده است: بخش اوّل، سوگ نامه ی شاعران که درباره ی اوست. بخش دوّم، نقد و بررسی های استاد مهرداد اوستا در آثار و اندیشه های دیگران است.

۳- ترجمه ی مقتل لهوف، تصنیف سیّد بن طاووس (در دست انتشار).

۴- مجموعه ی شعر دفاع مقدّس، «نامی که گم شده است»، حوزه ی هنری، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۳» (بیگی حبیب آبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۶۲۹).

مجموعه ی شعر دفاع مقدّس سعیدی دفتر «نامی که گم شده است» نام دارد که از چهار بخش تشکیل شده است: بخش اوّل غزلیات شاعرند، بخش دوّم و سوّم شعرهای سپیدند که عنوان «خودخوانی غریبه دشوار» را یدک می کشند، بخش چهارم با نام «تابش وحی» مثنوی های شاعر را تشکیل می دهد.

احوال و آثار جلیل قیصری

«جلیل قیصری در سال ۱۳۳۶ خورشیدی در روستای کوهستانی فیروزکلای علیا از توابع کجور نوشهر زاده شده است. جایی که فقر و تلاش و سادگی با هم گره خورده بودند البته در شعرهایش گواهی این رنج ها را می توان دید.» (بزرگی نوشهری، ۱۳۷۸: ۵۷۹)

تا هفت سالگی در کوهستان گذشت و بعد لزوم تحصیل پیش آمد و هجرت به شهر. او کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه پیام نور ساری گرفت و در حال حاضر به عنوان دبیر در دبیرستان های نور مشغول به خدمت است و در «وازی وار رویان» شهرستان نور ساکن است.

قیصری می گوید: «رابطه ی فیزیکی من با کوهستان و زادگاهم، هرازگاهی است اما رابطه روحی و عاطفی ام، همیشگی است.» او درباره ی ادب پایداری در اشعار خودش می فرماید: «لایه هایی از گرایش مقاومت که در اشعارم دیده می شود هرگز مربوط به زمان و مکان و گرایش های خاصی نیست. این شعرها، مقاومت در کل جهان را در برمی گیرند و سروده هایی هستند در سنگر دفاع از حیثیت انسانی در کل جهان هستی.»^۳

مجموعه ی اشعار او دو دسته اند:

الف) دسته ی اوّل اشعاری که به زبان طبری یا تپوری^۴ سروده شده است

^۳- حاصل گفتگوی مستقیم با شاعر، در تاریخ ۱۳۸۷/۵/۳۰

^۴- زبان گویش طبری (مازنی).

چون: «سولاردنی^۵»، «اساشعر» و «مه و منجور»^۶.

ب) دسته ی دوّم اشعاری که به زبان فارسی سروده شده است مثل: «از کنگ لو^۷ تا کومه^۸ های دور»، «من و جهان در یک پیراهن» و اشعاری پراکنده در روزنامه ها و مجلّات.

آثار او به ترتیب سال چاپ عبارتند از:

- ۱- «سولاردنی» (مجموعه ی شعر به زبان مازندرانی)، به مقدمه ی دکتر سعید حمیدیان، زهره، قائم شهر، چاپ اوّل، ۱۳۷۱.
- ۲- «از کنگ لوتا کومه های دور» (مجموعه ی شعر)، سراینده، نوشهر، چاپ اوّل، ۱۳۷۳.

- ۳- «اساشعر» (مجموعه ی مقالات و شعرهای کوتاه مازندرانی)، جلیل قیصری و محمّد صادق رئیسی، ارت، محمودآباد، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۵- سولاردنی: جنگلی در کجور مازندران که بومیان معتقدند شبانگاهان با روشنایی مرموز خود چوپانان، چارواداران و رهگذران جنگل را راه می نمایند و چون نزدیک شوند آن را نیابند و در نقطه ی دورتری پدیدار می شود. (به نقل از سولاردنی، جلیل قیصری، ص ۶)

۶- منجور: هیمه ی ترسوز یا نیمه تر نیمه خشک که برای دوام و گرمای بیشتر در کوره می گذراند، هنگام سوختن مایع زلالی از آن فرو می چکد که تداعی گر اشک شاعر است صدای شبیه هوهو که تداعی گرمویه اش. (به نقل از مه و منجور، جلیل قیصری، ص ۴۰)

۷- کنگ لو: مرتفع ترین و معروف ترین کوه در کجور مازندران نزدیک زادگاه شاعر دارای خوشترین هوا و گواراترین چشمه که گله داران و بومیان بر آن اطراف تابستانه دارند. (به نقل از کنگ لو تا کومه های دور، جلیل قیصری، ص ۷۱)

۸- کومه: خانه ای از نی و علف که کشاورزان و باغبانان در آن می نشینند؛ آلونک، کپر، کلبه.

۴- «من و جهان در یک پیراهن» (مجموعه ی شعر)، نیم نگاه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۵- «مه و منجور» (مجموعه ی سروده های مازندرانی)، شلفین، ساری، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۶- مقالات متعدد در نقد شاعران ایران و جهان و در ساخت فرهنگ بومی.

جلیل قیصری، بنیان گذار بیانیه و منفیست اشعار کوتاه مازندرانی (اساشعر) است. «اسا» را در لغت «اکنون و حالا» معنی کرده اند و «اساشعر»؛ یعنی، «شعر اکنون» یا به عبارتی «شعر زمان» و آن چه در «لحظه» اتفاق می افتد. اساشعر، شعری است تصویری، موجز، فشرده و کوتاه. تصویرهای اساشعر، اغلب تصویرهای درونی اند که هیچ گاه قابل تقلید نیستند و البته بیشتر تصویرهای حسی» (قیصری، ۱۳۷۹: ۶).

«چگونگی شکل یابی اساشعر به اوایل دهه ی شصت برمی گردد. در این دوره که شعر محلی مازندرانی در رکورد نسبی گرفتار آمده بود، با تلاش های ارزنده و پیگیر شاعر گران قدر، جلیل قیصری به راه تازه ای قدم گذارد که در تاریخ شعر محلی مازندران بی سابقه بوده است. با تلاش های سخت کوشانه این شاعر بود که بعدها اولین بیانیه ی شعری «اساشعر» در شماره ی ۲۴ و ۲۵ مجله ی «گیله وا» در سال ۱۳۷۳ با نمونه های اولیه ی «اساشعر» به چاپ رسید و بدین ترتیب «اساشعر» توانست به شکل رسمی به جامعه ی ادبی معرفی و شناسانده شود. اساشعر هم مانند شعر نیمایی، توکدی همانند داشته است. در شعر محلی مازندران هم حرکت هایی در این زمینه انجام شد، اما در آن جا که انجام این گونه کارها بدون شناخت کامل و پشتوانه تئوریک بود و یا به دلیل

کم توجهی شاعران به آن ها، در حاشیه ماند. اما «اساشعر» تلاشی بود چندین و چند ساله که پیش از آن که تولد رسمی بیابد، در حال تجربه اندوزی بود تا آن چه مورد نظر اصلی است، ارائه کند و آن چه امروزه به عنوان اساشعر - شعر مدرن مازندران - مطرح است با تبیین بیانیه ها، مقالات و نظرات گوناگون به حیات مانای خود، در شعر محلی مازندران ادامه می دهد. (همان: ۸-۷)

اصول کلی اساشعر را می توان چنین برشمرد: «سادگی بیان، سادگی مضمون، قالب های نیمایی و فراتر از آن، مضامین فولکلوریک، ایجاز و کوتاهی و نرمی کلام، طبیعت گرایی محض، وحدت و انفراد تصویر در یک مجموعه، انتقال احساس از ورای منظره و ظاهراً تاحدی پرهیز از بیان ذهنیت که این نوعی عینیت گرایی به شعر می بخشد، هر چند اصلاً شعر با ذهنیت ارتباط مستقیم تری دارد.» (همان: ۲۷)

اولین نمونه ای از اساشعر جلیل قیصری:

بنی سر / انیشتا چش / انیشتا گوش / آفتاب سو / ترنگ ونگ / اسپیدار / چگه
سما / اوی خونش دل مقوم....معنی آن : صبحدم / چشم ها ناشتای دیدن /
گوش ها ناشتای شنیدن / نگاه نوازشگر / بانگ قرقاول / سپیدار / دست افشان
در رقص بوم / به گویش دل من و موسیقی رود. (همان: ۴۹)

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

کلیّاتی درباره ی ادبیّات پایداری

تعریف ادبیات پایداری

«ادبیات پایداری عبارت است از آثاری که تحت تأثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی های فردی و اجتماعی، قانون گریزی و قانون ستیزی با پایگاه های قدرت، غصب و غارت سرزمین و سرمایه های ملی و فردی و... شکل می گیرند. بنابراین جان مایه ی این آثار مبارزه با بیداد داخلی یا تجاوز بیرونی از همه حوزه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان های ضد آزادی است.»

(سنگری، ۱۳۸۰، ۹:۱)

به عبارتی ساده تر، سروده ها و نوشته هایی که موضوع اصلی آن دعوت به مبارزه و پایداری در برابر متجاوزین باشد، ادبیات پایداری یا مقاومت گویند. پس سروده هایی که مبارزه ی ملت ها را در برابر عوامل استبداد داخلی و خارجی و تجاوز بیگانگان نشان دهد در حوزه ی ادب پایداری جای می گیرد که اصلی ترین مسایل حوزه ی ادب پایداری دعوت به مبارزه، ترسیم چهره ی بیدادگر، ستایش آزادی و آزادگی، نمودن افق های روشن پیروزی، انعکاس مظلومیت مردم، بزرگداشت و ستایش مردم مبارز و شهدای راه آزادی و ... است.

بنابراین ادبیات پایداری نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آنچه حیات معنوی و مادی آنها را تهدید می کند، به وجود می آید.

«این گونه ی ادبی عموماً بازبانی صریح بیان می شود و با توجه به شرایط و مقتضیات هر دوره ی تاریخی جلوه ی آن و نحوه ی بروز و ظهورش می تواند متفاوت با دوره ی دیگر باشد؛ چنان که در یک برهه ی تاریخی نوع ادب معترض، افشاگر و هشدار دهنده و در دوره ای دیگر، نوع ادب عارفانه و

زاهدانه و در روزگاری دیگر، ادب سوگ و مرثیه را در مجموعه ی ادب پایداری به حساب می آوریم.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۹۰)

«ادبیات پایداری، ادبیات ستهندگی، عشق و حماسه و عرفان است. ادبیات توفنده و پرتلاطم که آسودگی به یاس و سکون را نمی پذیرد و بسان روح پیوسته در کالبد خمود ادبیات هرعصر دمیده می شود. در واقع این گونه ی ادبی، در طول تاریخ و در کشاکش تهاجم قدرت ها و تدافع جوامع سلطه ناپذیر، همواره به مثابه ابزار و سلاحی بازدارنده رخ نموده و موجبات احیا، تداوم و بقای فرهنگی جوامع مورد هجوم یا تحت سلطه را فراهم آورده است.» (همان: ۹۰)

ادب پایداری و حوزه های آن

«درون مایه و موضوع ادب پایداری آن است که با تکیه بر ویژگی ملیت یا دین، انسان ها را به دفاع و مبارزه در برابر هر نوع استبداد، تحقیر، بندگی و بردگی ترغیب و تشویق کند و یا صحنه های نبرد و تبعات آن را توصیف نماید.» (مکارمی نیا، ۱۳۸۳: ۱۲) این نوع اشعار متناسب با تکیه گاه خود انواع متفاوت و متنوعی دارد و در حوزه های مختلف به شرح زیر قابل تحلیل و بررسی است:

۱. «سروده هایی که با تکیه بر ملیت به شرح احوال و اعمال خارق العاده ی قهرمانان و جنگ و مبارزه ی آن ها متمرکز می شود. این حوزه ی وسیع، تمام اشعار حماسی ملی گذشته ی ما را در بردارد. مجموعه ی آثار حماسی گشتاسنامه، گرشاسنامه، شاهنامه، امیر حمزه و حسین کرد شبستری از این دسته اند.

۲. حماسه های تاریخی و مذهبی، سروده هایی هستند که در توصیف جنگ های سلاطین گذشته و بیان دلاوری های سپاهیان ممدوح و خذلان و خواری دشمن و گاهی در مدح و دلاوری های شخصیت های بزرگ مذهبی سروده شده است. از این نوع اشعار در بیشتر دیوان های قرن پنجم و ششم هجری مانند دیوان های عنصری، فرخی، انوری، رشیدالدین و طواط و... به چشم می خورد. حماسه های مذهبی در قرون متأخر بیشتر است.

۳. سروده هایی که به عنوان اعتراض ضد ظلم و بیداد و مقابله با حاکمان جور سروده می شد و هدف آن ها بیدار کردن مردم و ترغیب آنان علیه ستم پیشگان عصر بوده است. از این دسته است پاره ای از سروده های ناصر خسرو، سیف فرغانی و از متقدمان بخش عظیمی از شعرهای شاعران دوران مشروطیت.

۴. سروده های که با تکیه بر آرمان عدالت خواهی و نوع دوستی، تصویری از جنایات استکبار جهانی را مطرح می کنند و از مظلومیت برخی از مردم جهان مانند بوسنی، فلسطین، کوبا، ویتنام، آفریقای جنوبی و... سخن می گویند.

۵. سروده هایی که ریشه در باورهای دینی مردم دارد و در مورد انقلاب اسلامی و دوران هشت سال دفاع مقدس مردم ایران و تبعات آن سخن دارند که از آن ها با نام شعر دفاع مقدس یاد می کنیم. (همان: ۱۳-۱۲).

نقش حماسه در ادب پایداری

«حماسه در لغت به معنی دلیری، دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح شعری بلند و روایتی را گویند که بر محور موضوعی جدی و رزمی به سبکی فخیم سروده شده باشد.» (داد، ۱۳۷۵: ۱۱۹)

حماسه یکی از انواع ادبی است. «حمس» و «حماسه» در لغت عرب به معنی شدت در کار است. حماسه ها معمولاً از داستان های کهن اساطیری، پهلوانی و تاریخی سرچشمه می گیرند و گاهی هم منشأ آن ها تخیل خود شاعر است. به عنوان نمونه، شاهنامه ی فردوسی داستان های کهن تاریخی و پهلوانی است و بهشت گمشده ی جان میلتون منشأ تاریخی دارد.

از آن جا که حماسه ها مضمون و محتوای خاصی دارند و بیش تر تاریخ اولیه ی ملت ها را باز گو می کنند؛ در تاریخ ادبیات ملت ها در دوران خاصی به وجود می آیند. از این رو، اوج دوران حماسه سرایی در ادبیات هر ملت زمانی است که ملت ها به تجدید حیات ملی خود نیاز و توجه دارند و یادآوری شکوه تاریخ گذشته، وسیله ای برای تقویت روح ملی و ایجاد اتحاد در میان مردم است. «حماسه در میان انواع ادبی بیشترین کاربرد را در حوزه ی ادب پایداری دارد. هنگام وقوع حادثه، تکیه بر مفاخر کهن و تحریک عواطف و غرایز در آثار ادب پایداری نمودار می شود، چنان که در دوره های مختلف تاریخ ایران، هنگام غلبه ی احساسات ملی، آثاری چون شاهنامه خلق شده است و هنگام غلبه ی احساسات ملی و مذهبی آثاری چون خاوران نامه ی (ابن حسام خوسفی)، حمله ی حیدری (بازل مشهدی)، خداوند نامه ی (صبا)، اردیبهشت نامه ی (سروش) و... در ادوار پیشین منظومه های حماسی چون گرشاسب نامه، برزو نامه، بهمن نامه، ایاتکار زریران و در دوره های متأخر ظفرنامه ی حمدالله مستوفی و شهنشنامه ی ملک الشعرا صبا که از انواع آثار حماسی شمرده می شوند. در دوران معاصر نیز به این مقوله توجه شده است. سیاوش کسرایی و مهرداد اوستا، «آرش کمانگیر» را بر اساس روایت

های حماسی قدیم، گلچین گیلانی، داستان رستم و سهراب را در منظومه ی «مهر و کین»، و ارسلان پوریا، «تازیانه ی بهرام» را با درک چنین نیازی سروده اند.» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۳۹)

پیوند حماسه و غنا در ادب پایداری

«در تقسیم انواع ادبی، نوع غنایی، بیشتر محمل آثار عاشقانه ی ادبی است اما غنا در عواطف عاشقانه خلاصه نمی شود. مقصود از بیان عواطف در آثار غنایی تمام تجلیات عواطف و احساسات بشری است از احساسات دینی و میهن پرستی گرفته تا حیرت و عشق و کینه و تحسّر و بیان غم های درونی احساساتی که در قبال عظمت بی منتهای جهان و شگفتی های خلقت و سرگشتگی در برابر اسرار گمشده ی طبیعت بر آدمی طاری می شود. بدیهی است ملت ها در طول سال های تحصیلی استقلال و کوران فجایع و حوادث ناگوار با عواطف گوناگون خود، زمینه های مشارکت جمعی را فراهم آورده اند. لذا فرهنگ و ادبیات آن ها مشموم از طرح این زمینه هاست. کهن ترین اثر منظوم قوم ایرانی بنابر آن چه تاکنون محقق و مسلم شده است، گائهاست که آن را به هیچ روی نمی توان یک منظومه ی حماسی تلقی کرد بلکه شاید و نعمات مذهبی است که گاه احساسات رقیق از قطعات مختلف آن آشکار است. با این وصف می توان چنین استنباط کرد که آثار پدید آمده ای که محصول عواطف ملت هاست و زمینه ی مشارکت اجتماعی همدلی و تحصیل استقلال را فراهم می آورد، به نوعی در حوزه ی ادب پایداری قرار می گیرد. حماسه های ملی ایرانیان پیش از مهاجرت قوم آریا به ایران آغاز شد و و پس

از آمدن آن قوم به ایران با افزایش عناصری جدید تکامل و توسعه یافت و این تکامل و توسعه با حوادث اجتماعی و دینی و ملی روز افزون بود.

(کاکایی، ۱۳۸۰: ۳۹)

«در تاریخ ملت های دیگر نیز سیر حوادث تاریخی و اجتماعی سبب خلق آثار حماسی شده است. چنان که در ادبیات هند، «رامایانا و مهابهارات» برخی از فصول «کتاب مقدس بنی اسرائیل»، در یونان «ایلیاد و ادیسه» و منظومه ی سیکلیک، در آلمان «نی بلونگن»، در فرانسه «شانسون دوژست»، «بهشت گمشده» میلتن «اورشلیم آزاد» اثر تاسه، «کمدی الهی» دانته «انه اید» ویرژیل، پدید آمده است. با این حال عمدتاً آثار حماسی ملت ها با آثار غنایی آن ها بی ارتباط نیستند حتی بر پایه ی نظریه ای متقن می توان ادعا کرد حماسه اصلاً و اساساً از شعر غنایی پدید آمده است و از آن منبعث شده است و این نظریه را می توان با تحقیق در بسیاری از آثار ادبی ملل قدیم ثابت کرد چنان که در ادبیات قدیمی هند سروده های ودا بر آثار حماسی مهابهارات و رامایانا مقدم بوده و وسیله ی پدید آمدن آن ها شده است.» (همان: ۴۰)

شعر پایداری

عواطف و اندیشه هایی که تکیه گاه سرایش شعر قرار می گیرد، بسیار گسترده و متنوع است. اندوه و شادی و یأس و امید، ترس و خشم و حیرت و اعجاب و ... همه عواطفی هستند که حوادث عینی یا ذهنی، در ذهن شاعر ایجاد می کند. تأثر ناشی از عاطفه «تجربه» نامیده می شود. هدف شاعر در شعر این است که این تجربه را به دیگران منتقل کند و آن ها را در این احساس شریک کند در بین عواطف، عاطفه ناشی از خشم حالتی دوگانه دارد،

گاهی قابل تحسین است و گاه باید سرزنش شود. خشم ناپسند است اما آیا خشمی که به دفاع از خوبی ها و ممانعت از نابودی زیبایی ها برخاسته، خود زیبا نیست؟ آیا در مقابل جنایتکاری هم که کودک خردسالی را برای رسیدن به هدف های شوم خود نابود می کند نباید خشم نشان داد؟ آیا چنین خشمی زیباتر و پسندیده تر از هرگونه مهربانی نیست؟

یکی از اقسام عواطف خشم مقدس و هدفمند، آن است که پشتوانه ی خلق شعری می شود. برای برانگیختن انسان ها به منظور ایستادگی در مقابل نامردمی ها یا برای تهییج مردم به منظور پایداری در برابر دشمن که به سرزمین آن ها تجاوز کرده است. شعر برخاسته از این گونه عواطف را «شعر پایداری یا شعر مقاومت» گویند. نخبگان هر قوم با توجه به شأن شاعر در جامعه و شناخت جایگاه او در راه حفظ ملت و ملیت و ناموس و دین و فرهنگ جامعه ی خود، این مهم را به او محول کرده و او را موظف به تهییج ملی کرده اند.

دفاع از وطن ممکن است در مقابل دشمن داخلی و خارجی باشد. در ادبیات پایداری عنصری که استقامت و ایثارگری برای سرکوب کردن آن انجام می شود به نام «دشمن» شناخته می شود، این دشمن شامل هر کس هر چیزی می شود که حقوق مادی و معنوی انسان را مورد تجاوز قرار دهد، بنابراین نموده های گوناگون می تواند داشته باشد از نفس که انسان را از سیر در عالم ملکوت باز می دارد تا دشمن بیگانه ای که به سرزمین دیگر هجوم می برد.

شعر پایداری جدا از دلالت های موضوعی از منظر فلسفه و علوم نظری به شعری اطلاق می شود که محصول همدلی میهنی یا قومی در برابر گونه ای از

تجاوز طبیعت بشری است. بدون شک نام این رویداد عظیم «جنگ» است اما جنگ، تنها بستر شعر پایداری نیست، به بیانی دیگر، واقعیت این است که موضوعات پایداری و مفاهیم شعر مقاومت دلالت های تمام در زندگی بشر دارد، و دوره های خاص از نزاع انسان با طبیعت، حکومت و بیگانه را شامل می شود. بنابراین شعر مقاومت در سراسر حیات خود در این سرزمین، تمام دگرگونی های را که در جریان تحولات اجتماعی به وقوع پیوسته است با دقت و حساسیت زیاد سروده و آرمان های انسان دوستانه را که از پیرامون اسلام در ایران شکل گرفته، بازتاب می دهد. شعر پایداری دفاع مقدس برای آزادی اجتماعی و عدالت طلبی و دفاع مشروع، بیش از همه از فرهنگ عاشورا استفاده می کند؛ به طوری که فرهنگ عاشورا به عنوان تجربه ی تاریخی مسلمانان مطرح است که یکی از سرچشمه های آزادی و عدالت طلبی ایران محسوب می شود. شعر مقاومت کلمه ای از نماد بزرگترین حجم فرهنگ اسلامی است. بنابراین شاعر همواره با کمک از بن مایه های فرهنگی، اسلامی و عاشورایی، مقاومت خویش را اعلام می نماید و با مجموعه داشته های خود به معرفی و پایگاه مقاومت خویش مشارکت می دهد و از این رو ایفای نقش به عنوان یکی از عوامل تحریک بخش مقاومت کمک می کند.

شعر پایداری در ادبیات کلاسیک

به طور کلی ایستادگی در مقابل دشمن و دعوت به پایداری سه جلوه دارد:

۱) پایداری در مقابل دشمن خارجی: «از میان آثار گذشتگان که بدین مقوله پرداخته اند جامع ترین آن ها، شاهنامه ی فردوسی است. فردوسی در بخشی از اثر جاودانه اش ایستادگی و دلاوری قوم ایرانی را در برابر تورانیان و

دیوان به تصویر کشیده است. فردوسی در وصف پیروزی ها آن چنان خواننده خود را به وجد می آورد که آرزو می کند، ای کاش آن زمان بودم و یکی از فاتحان رزم محسوب می شدم. پهلوان ایرانی نماد یک انسان وارسته و یا حداقل طالب وارستگی است و علاوه بر دلآوری از صفات جوانمردی نیز برخوردار است. و در مقابل در صف دشمنان گرسیوزها و افراسیاب ها قرار می گیرند که افرادی مکار و فتنه گرند.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۳۱۹)

۲) **مقابله با ظلم درون جامعه:** «برخی از شعرا سراسر زندگی را محدودده ای از جنگ و گریز برای زنده ماندن می دانند اما گروهی دیگر هستند که زندگی را سرشار از زیبایی و طراوت می بینند و شعرشان بیان این زیبایی هاست و مبارزه با آن چه که می خواهد زیبایی زندگی انسان و سیر کمال او را به پلشتی ها بیالاید. اینان هرگاه که ناپاکی بخواهد اصالت پاک زندگی را آلوده کند سلاح شعر را برای سرکوب کردن آن به کار می گیرند. این ناپاکی ممکن است حاصل قید و بندها و استبداد حاکمان داخلی باشد. از این رو بخش مهمی از شعر این گروه برای رسوا کردن اهرم های قدرتی است که آزادی و زیبایی زندگی را از آن ها سلب می کند. ساز مخالف زدن و رودر روی قدرتمندان داخلی ایستادن چون به مثابه ی «بازی با دم شیر» و «ایستادن بر لبه ی تیز شمشیر»، سخن گفتن از آن در شعر و شاعری معمولاً با توبیخ و تنبیه و چوبه ی دار همراه بوده است. دوخته شدن لبان شاعر آزاده، فرخی یزدی، از شاعران متأخر خود شاهد مدعاست. پس در این نوع شعر احتیاط و در لفافه ی ابهام سخن گفتن شرط اول است. حافظ از جمله شاعران این دسته است که قایل به این نکته ی ظریف است که عاقلان را اشارتی بس است و در

ضمن این که برای محفوظ ماندن پیشنهاد می کند: «پنهان خورید باده که تعزیر می کنند» کوبنده ترین اشعار اجتماعی را می سراید. در شاهنامه، طغیان و پایداری نمادین کاوه ی آهنگر در برابر ضحاک بیدادگر، استعاره ای برای پایداری در مقابل حکام ظالم زمانه است.» (همان: ۳۲۰)

۳) مقاومت در برابر نفس اماره: «اگرچه از نظر اجتماعی این دشمن ضعیف تر به نظر می رسد، ولی از قدرت برتر او نباید غافل ماند. شیطانی او تا آن حد است که در صورت تسلط آن بر روح و روان انسان، عقل زایل می شود.» (همان: ۳۲۱) چنان که سعدی می گوید: «عقل در دست نفس چنان گرفتارست که مرد عاجز در دست زن گریز.» (گلستان، ۱۳۷۷: ۱۸۰) «در متون گذشته به نفس و تأثیر آن در تباهی زندگی دنیوی و اخروی انسان بسیار پرداخته شده و مایه ی تصویر سازی ها و داستان پردازی های بسیار شده است، مثنوی مولوی و بوستان سعدی نمونه ی بارز این دسته اند. مردانگی های پهلوانان شاهنامه همگی سمبل قهر در برابر نفس اماره است.» (همان)

ویژگی ها و شناسه های خاص ادبیات پایداری

۱) تعهد: شناسه ی اصلی در ادبیات پایداری، عنصر تعهد است؛ یعنی، ادبیات پایداری را نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم می دانیم. ادبیات متعهد بنابراین چه در منابع مربوط به نقد ادبی معاصر آمده است به نظریه ی پل سارتر نسبت داده شده است. او به صراحت در مورد ادبیات ملتزم می گوید: «غرض از ادبیات، تلاش و مبارزه است. تلاش و مبارزه برای نیل به آگاهی، برای تحرّی حقیقت و برای آزادی انسان و از این روست که نویسنده در مقابل عملی که می کند، مسئول است. برای چه می نویسد و دست به چه اقدامی زده است و

چرا این اقدام مستلزم توسل به نگارش بوده است. زیرا سخن گفتن در حکم عمل کردن است.» (سارتر، ۱۳۴۸: ۳۵)

«اما براساس آن چه که از مفهوم التزام و تعهد در پیوند با اهداف بلند و آسمانی ادبیات دریافت می شود، نظریه ی ادبیات متعهد و ملتزم به زمانی برمی گردد که بزرگترین معجزه ی الهی برای هدایت نوع بشر به وقوع پیوست و قرآن کریم بر نبی مکرم نازل گردید، قرآن که راهنمای جامع و کامل انسان در هر زمینه ای است در باب شعر به عنوان مظهر اتم کلام ادبی نکاتی را مطرح نموده و تفاوت شاعر و شعر متعهد را از غیر متعهد در آیات مختلف بیان فرموده است. در این جا تنها به ذکر آیاتی که به واژه های شعر و شاعر تصریح دارند اشاره می شود؛ در قرآن کریم یک بار واژه ی شعرا، یک بار کلمه ی شعر و چهار بار واژه ی شاعر آمده است:

۱- سوره ی شعرا، آیات ۲۲۴-۲۲۷.

۲- سوره ی یس، آیه ی ۵.

۳- سوره ی صافات، آیه ی ۳۶.

۴- سوره ی حاقه، آیه ی ۴۱.

با همین برداشت از قرآن، شعر جهت پیدا کرد و در باب شعر و شاعر باید و نباید و مقصد و مقصود مطرح گردید و این باید و نباید ها مفهوم شعر متعهد را نمایان می کند. پس می توان نتیجه گرفت که عنصر اصلی را در ادبیات پایداری، تعهد است. تعهد در برابر حیات معنوی و مادی و به عبارتی پایداری برای رسیدن به هدف زندگی متعالی.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۹۲)

۲) **حضور و نقش مردم:** «عنصر دیگر ادبیات پایداری، مردم هستند. از این رو ادبیات پایداری را بدون در نظر داشتن حضور و نقش مردم در آن نمی توان شناخت. البته نباید این طور تلقی شود که هر اثر ادبی- هنری مردمی الزاماً ادبیات پایداری است. ادبیات پایداری متعلق به عصر ملت ها است. در کشور ایران هر جا که مردم قدرت عرض اندام داشته اند و جامعه ی ما از سوی نیروهای خارجی و یا عوامل مستبد داخلی تحت فشار قرار گرفته است می توان علائم ظهور ادبیاتی را با بار پایداری دید. خود آئین شیعه به خاطر مبارزات طولانی برای رسیدن به حاکمیت، چنین زمینه ای را داشته است و ما می توانیم تجلی این نوع ادبی را در ادعیه، زیارت ها، مراثی، نوحه ها و امثال آن ها که نوعاً ادب شفاهی هستند، ببینیم. بنابراین در تاریخ معاصر ایران که مردم قدرت ظهور در مسایل سیاسی- اجتماعی را پیدا کرده اند، ادبیات پایداری به مراتب گسترش افزون تری داشته است.» (همان: ۹۴-۹۳)

۳) **تحولات اجتماعی:** «عنصر دیگر ادبیات پایداری، تحولات و تلاطمات اجتماعی است که لازم و ملزوم شناسه ی قبلی (مردم) است. دگرگونی ها و التهاب های اجتماعی ممکن است با هجوم بیگانگان و تجاوز آن ها به مرزهای جغرافیایی یک کشور پیدا شوند و یا این که با تمرکز قوا در وجود یک حاکم مستبد حاصل آیند و یا امکان دارد با حاکم شدن فردی وابسته به قدرت های خارجی بر ارکان جامعه رخ نمایند؛ مثلاً، مهم ترین تحول و رخداد اجتماعی تاریخ معاصر ما بعد از انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی ابر قدرت ها ضد ایران و هشت سال دفاع مقدس مردم ایران است. اصولاً جنگ ها از جمله عواملی هستند که همه شئونات یک جامعه را وادار به واکنش

می کنند خصوصاً اگر در جنگی علاوه بر سرزمین، اعتقادات مردم نیز مورد تجاوز و ستم قرار گیرد. دفاع مقدس مردم ایران موجد ادبیاتی گردید که در بردارنده ی زیباترین و ناب ترین جلوه های ادبیات پایداری است.» (همان: ۹۴)

۴) رهبران فکری جامعه: «عنصر دیگر ادبیات پایداری، پیشروان فکری جوامع هستند که به دلیل توانایی در بهره گیری از ابزارهای ادبی، در آفرینش ادبیات پایداری نقش عمده ای ایفا می کنند. در پدید آمدن ادبیات پایداری انقلاب اسلامی نقش پیشروان فکری جامعه همچون شهید مرتضی مطهری با تدوین ایدئولوژی انقلاب و نقش محوری امام خمینی (ره) را چه در آثار کتبی و چه در بیانات شفاهی نباید از نظر دور داشت. کتاب «حکومت اسلامی» یا «ولایت فقیه» حاصل درس های امام خمینی راجع به ولایت فقیه است که زمینه ی فکری تشکیل حکومت اسلامی را در ایران آماده ساخت و دستگاه جبار شاهنشاهی نسبت بدان خیلی حساسیت نشان می داد. کتاب کشف الاسرار یکی دیگر از آثار مکتوب امام خمینی در زمینه ی ادبیات پایداری است که ایشان در ردّ رساله ای به نام «اسرار هزار ساله» نوشته ی علی اکبر حکمی زاده تألیف نمودند. موضوع رساله اسرار هزار ساله حمله به مذهب تشیع بود که با حرف های فرقه ی ضالّه وهابی همراه شده بود. امام خمینی سکوت را روا نداشتند و کتاب «کشف الاسرار» را در همان تاریخ در پاسخ آن رساله نوشتند و در ضمن خیانت های رضا خان را هم به صراحت بیان کردند. و همچنین اعلامیه ها، گفتارها و حکم ها و سخنرانی ها و مصاحبه های امام خمینی از سال ۱۳۴۱ شمسی تا سال آخر عمر شریفشان جمع آوری تحت عنوان «صحیفه ی نور» تنظیم و منتشر شده است.» (همان: ۹۵-۹۴)

حوزه ی محتوایی و موضوعی ادب پایداری

«ادبیاتی که زاینده ی مفهوم مقاومت و پایداری است در سه حوزه محتوایی و موضوعی به خلق اثر می پردازد:

۱. حوزه ی طرح آرمان ها و تفکرات (توجیه ی حقانیت)
 ۲. حوزه ی بیان شجاعت ها و ستایش فتح ها (دعوت به مقاومت)
 ۳. حوزه ی سوگ سرایی و یادکرد شهیدان جنگ (توصیف فاجعه).»
- (کاکایی، ۱۳۸۰: ۵۶-۵۵)

۱) حوزه ی طرح آرمان ها و تفکرات: «زمینه های طرح تفکر در ادب مقاومت، خدا، انسان، وطن دوستی، نماد گرایی تاریخی، اهداف عالی انسانی و آرمان های صلح جویانه و آزادی خواهانه است. بدیهی است تهاجم و اشغال سرزمینی به منزله ی سلب حق حیات توأم با آزادی و اراده ی سرزمین اشغال شده است. کسب آزادی و تلاش برای نیل بیشتر به آن از مفاهیم اصلی شعر مقاومت در توجیه ی حقانیت دفاع است.» (همان: ۸۷)

۲) حوزه ی بیان شجاعت و ستایش فتح ها: «در بررسی موضوعی متون مربوط به ادب مقاومت، بیان شجاعت (تحریض به دفاع، ستایش مدافعان، توصیف صحنه های مهیج حماسی و تهدید به انتقام) سهم عمده ای دارد و شایسته است بگویم نخستین آفرینش های ادبی در حوزه ی مقاومت و دفاع معمولاً حاوی موضوعات مزبورند، ملت های مهاجم آفرینش های ادبی خود را براساس جنگ و تهاجم و فتح سرزمین های دیگران استوار می کنند اما ملت های مدافع تحریض به مقاومت و حفظ وضع موجود را در آفرینش ادبی خود مدنظر دارند. توصیف جنگ در ادبیات مقاومت به منظور نمایاندن

حماسه های خلق شده و تحریض مردم به حضور در دفاع مقدس و ملی صورت می گیرد.» (همان: ۹۴-۹۳)

۳) حوزه ی سوگ سرایی و یاد کرد فجایع جنگ: «یکی از مهمترین موضوعات ادبیات پایداری بیان سوگنامه ی شهیدان و ویژگی های قهرمانان عرصه ی جنگ و توصیف قساوت دشمن در تخریب و ویرانی و کشتار است. تحقیقاً در ادب پایداری استفاده از این موضوعات هدفی جز تحریض به مقاومت و پایداری ندارد. در شعرهای ضد جنگ نیز بیان حزن الیود تخریب، ویرانی و کشتار از شاخصه های مهم موضوعی است. با این حال در شعر پایداری زبان گلایه آمیزی که به توصیف کشتار و ویرانی می پردازد از لحنی حماسی سود می برد، شاعر مقاومت همین لحن حماسی کنش های لازم را در احساس مخاطب پدید می آورد، این لحن حماسی دعوت به مقاومت و همدردی است. هر جنگ و به تبع آن هر مقاومت تخریب و کشتار را به همراه دارد، زیان های مالی و جانی او شاخصه ی مهم جنگ به شمار می روند.» (همان: ۱۱۸)

پیشینه ی ادبیات پایداری در ایران

«عموماً آن چه از کتب و نگاشته های پیشین محفوظ مانده و یا محلاً توجه بوده و اکنون به دست ما رسیده است غالباً در دایره ی نظارت و حفاظت دربار و حاکمیت ها و خاندان های بانفوذ وابسته به قدرت های مطلقه و حاکم بوده است و یا این که در بین خواص اهل دانش و از طریق ضبط و نگهداری و استنساخ در بین علما محفوظ مانده است؛ یعنی، کانون های حکومتی و دربار، ملجأ اهل دانش و کتب خانه اهل علم بوده اند. این را

هم باید متذکر شد که بعضی گمان می کنند که اگر فلان دانشمند، نویسنده یا مورخ و یا محدث مرتبط با دربار و دستگاه بوده، نان خور و جیره خوار فرهنگی حاکمیت بوده است و به این نکته توجه ندارند که در زمان های گذشته ما شرکت ها و موسسات بزرگ انتشاراتی در اختیار نداشته ایم که یک کتاب را در چند هزار نسخه چاپ کنند که از بین نرود و یا فایده ی عام پیدا کند. به همین دلیل بسیاری از علمای بزرگوار در گذشته به ناچار برای حفظ و انتشار آثار فکری و فرهنگی و تاریخی با دستگاه حکومت ارتباط پیدا می کردند و همین امر سبب می شد که ادب پایداری در آن روزگار به نحو بارز و نمایانی وجود نداشته باشد. و به ناچار در زیر لایه های پراکنده و به گونه ای کمرنگ در ادبیات و تاریخ کلاسیک ما نمایان باشد. اگر برخی از آثار کهن ادب فارسی را ملاحظه کنیم می بینیم که جنبه های موعظه و ارشاد در آن ها فراوان است. این ارشاد و تعلیم، به خصوص در باب آداب ملوک و اخلاق پادشاهان می تواند تا حدی به نحو غیر مستقیم اوضاع روزگار را نشان دهد. در دیوان های شاعران گذشته به هجویه های بسیاری برمی خوریم.

هجویه سرایی گاهی جنبه اجتماعی و سیاسی داشته است زیرا گویندگان در آن زمان که قدرت اقدام علیه حکومت را نداشته اند، از حربه ی هجو استفاده کرده اند.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۵)

«حسب حال گویی و ادب شکوه و گلایه از روزگار را نیز می توان به عنوان گونه هایی از ادبیات پایداری در پیشینه ی ادبیات ایران به حساب آورد و یا حبسیه ها به قدری متنوع و زیاد است که خود یکی از شاخه های ادبیات پایداری به شمار می آید. به علاوه، جلوه ها و نمونه های از ادبیات پایداری

می تواند با تحلیل درونی ادبیات عامه در ایران در «قصه ها و ضرب المثل ها» احصا و بررسی گردد. و همچنین شاید بتوان گونه هایی از ادب پایداری را در قالب ادب حماسی و اسطوره ای جستجو کرد چنان که داستان کاوه ی آهنگر و ضحاک مار دوش در شاهنامه ی فردوسی مصداق این سخن است.» (همان: ۹۶)

«بنابراین درباره ی پیشینه ی ادبیات پایداری در آثار کلاسیک فارسی باید از راه تحلیل وسیع منابع و متون گذشته رگه های مقاومت و پایداری را استخراج و تدوین نمود؛ یعنی، تحلیل ادب پایداری در آن دوران به طریقی غیر مستقیم و از راه تحلیل موضوعی و کندوکاو درون مایه ها ممکن خواهد بود. اما ادب پایداری به آن مفهومی که امروزه بیشتر مورد نظر دانشمندان علوم اجتماعی و ادبی قرار دارد، همان مفهوم مبارزات سیاسی و اجتماعی مردم ضد ظلم و بیدادگری است. که در ادبیات ایران سرآغاز آن را از دوره ی مشروطیت دانسته اند. ولی بی توجهی به آن همه نهضت ها و منازعات و مقاومت هایی که قبل از مشروطه نیز وجود داشته است و به فراموشی سپردن زمینه ادبیات مقاومت برانگیز ایران پیش از مشروطه نیز به دور از انصاف خواهد بود. به همین خاطر نگارنده در پایان دوره های تاریخی ذیل را برای ادبیات پایداری ایران پیشنهاد می کند:

۱. دوره ی نهضت های داخلی و اولیه پس از ورود اسلام به ایران مثل نهضت شعوبیه و

۲. دوره ی قیام ها و اعتراضات و جنگ های داخلی و هجوم خارجی مانند حمله ی مغول و تیمور به ایران و پیدایش نهضت سربداران و

۳. عصر صفوی، حمله ی پرتغالیان به جزایر جنوبی و پدید آمدن جنگ نامه های منظوم که این دوره آغاز ورود عامه به ادبیات کلاسیک است تا بروز جنگ های ایران و روس در زمان فتحعلی شاه.

۴. جنگ های ایران و روس در عصر فتحعلی شاه تا دوره ی مشروطه.

۵. از دوره ی مشروطه تا دوره ی انقلاب اسلامی.

۶. دوره ی انقلاب اسلامی.

۷. دوره ی هشت ساله دفاع مقدس. (همان: ۹۶)

اما همان طوری که در مقدمه ی پیشینه ی ادبیات پایداری کلاسیک گفتیم در تاریخ ادبیات ایران سرآغاز ادب مقاومت به مفهوم امروزی را از دوره ی مشروطیت دانسته اند ما نیز مبنای کار را بر آن تقسیم بندی قرار می دهیم و از دوره ی مشروطه آغاز می کنیم:

۱) ادب پایداری در دوره ی مشروطیت

تاریخ شعر مقاومت در ایران از زمان مشروطه آغاز شد تا قبل از سال ۱۳۲۰ شاعرانی چون سید اشرف الدین گیلانی، محمد تقی بهار، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی، میرزاده عشقی و فرخی یزدی به سرودن آن همت گماشتند. در این بین دو نفر از این شاعران شامل میرزاده ی عشقی و فرخی یزدی جان خود را بر سر این کار گذاشتند و به دستور رضا خان به قتل رسیدند.

در شعر دوره ی مشروطیت، «موضوع پایداری در برابر ظلم و بیداد، ناآگاهی و استبداد، آلودگی صاحب منصبان و طمع همسایگان، بسیار دیده می شود. چنان که محمد تقی بهار خطاب به محمد علی شاه می سراید:

وای به شاهی که رعیت کش است حال خوش ملت از او ناخوش است

(آرین پور، ۱۳۵۵، ۱: ۱۲۷)

«او شعری را به وسیله ی مشیر السلطنه، وزیر دربار، برای محمدعلی شاه می فرستد که با این بیت آغاز می شود:

پاسبان! تا به چند این مستی و خواب گران پاسبان را نیست خواب، از خواب سربردارهان»
(همان: ۱۲۸)

«عارف نیز غزل پیام آزادی را درباره ی پیروزی آزادی خواهان و شکست محمد علی میرزا می سراید و پایداری ایرانیان را در برابر استبداد می ستاید:

پیام دوشم از آن پیر می فروش آمد نوش باده که یک ملت به جوش آمد
هزار پرده از ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی بین که خون سیاوش چه سان به جوش آمد»
(همان: ۱۴۹)

«او در تصنیفی دیگر پس از فتح تهران به دست مشروطه خواهان و گشایش مجلس دوم به یاد اولین قربانیان راه آزادی سروده است؛ برخواب و کیلان و خرابی وزیران و ستم امیران بر فقیران چنین می آشوبد:

خوابند و کیلان و خرابند وزیران بردند به سرقت همه سیم و زر زایران
ما را نگذارند به یک خانه ی ویران یارب بستان داد فقیران زامیران»
(همان: ۱۶۴)

«پس ادب پایداری در کشور ما هم زمان با انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول متأثر از گرایش های ملی و میهنی بود، در شعر مشروطه، وطن، جغرافیای معین می یابد و عشق ورزی و وطن دوستی در مداری می چرخد. ابوالقاسم لاهوتی و بهار در ترویج حسن وطن دوستی و میهن پرستی اهتمامی خاص داشتند. پس از جنگ جهانی دوم، نیز سلطه تفکر اومانیستی ادب

پایداری ما را مشحون مفاهیم غیر دینی کرد. هم زمان با تجدید حیات اسلام در کشورهای بحران زاده آسیایی و آشنایی اندیشمندان شرق با درکی نوین از مفاهیم دینی و در پرتو قیام های دینی ظهور می کند، که انقلاب اسلامی و انتفاضه ی فلسطین دو نمونه ی برجسته ی آن به شمار می آید.»

(کاکایی، ۱۳۸۰: ۱۲)

۲) ادب پایداری در ادبیات قبل از انقلاب

در کتاب «سیرتحلیلی شعر مقاومت در ادبیات فارسی» نوشته ی «فاطمه محمدی شکبیا» پیرامون این سیر و تحولات آمده است: «در شعر نو، سرودن شعر مقاومت با نیما یوشیج آغاز شد، اما نیما با استفاده از صنعت ابهام در شعر از پی آمدهای دشوار آن دوری جست. از سال ۱۳۳۲-۵۷ شعر مقاومت همراه با ابهام و صراحت به مقابله با نابسامانی سیاسی و اجتماعی پرداخت که از جمله؛ شاعرانی که به سرودن این نوع شعر پرداختند می توان بعد از نیما به افرادی چون اخوان ثالث، شاملو، شفیعی کدکنی، سیاوش کسرای، نعمت میرزاده، اسماعیل خویی و خسرو گل سرخی اشاره کرد. توجه به رویدادهای مذهبی و بهره گیری از نقش حیات بخش اسلام در شعر این شاعران به جز سیاوش کسرای و نعمت میرزاده بسیار اندک است. موضوع های مشترکی که بیشتر این شعرا سرودند؛ شامل: مخالفت با کودتای ۲۸ مرداد، اعتراض به عملکرد دربار و شاه، اعتراض به کشتار و اعلام مبارزان، اعتراض به بی تفاوتی شعرا و بی تعهدی آن ها بوده است. از سال ۱۳۳۷ به بعد شعر مقاومت اوج گرفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار رکود شد. از سال های ۵۰-۱۳۴۰ با این که رژیم شاه با قدرت و شدت به سرکوب مخالفان خود می پرداخت اما

شعر مقاومت به دلیل اوج گرفتن فشار و سرکوب و مبارزات امام خمینی (ره) و مبارزات مسلحانه به بالاترین حدّ رشد خود رسید. مخاطبان شاعران در آن زمان بیشتر روشنفکران و قشر دانشگاهی بودند و مردم توجهی چندان به این گونه اشعار نشان ندادند.^۹

«در روزگار رژیم پهلوی شاعرانی بودند که برای بعضی سروده های انقلابی و برانگیزنده مغضوب دربار بودند و برخی به زندان نیز می افتادند. غالباً آن ها به طور مستقیم و علنی به مقابله می پرداختند، اشعار ابهام آمیز و ابهام انگیز و سمبلیک و یا طنز آن ها به گونه ای بود که اهل فن و طالبان آن از طریق نشانه های قراردادی، خود به رمز و رازهای آن پی می بردند، اما این امر چنان رژیم را به وحشت انداخته بود که کاربرد بعضی از کلمات را در شعر منع کرده بود و از نشر اشعاری که ممکن بود ابهامی به همراه داشته باشد. جلوگیری می کرد. نمونه بارز این نوع شعرها، شعر سمبلیک «مرگ نازلی از شاملو» است. شاعر در سال ۱۳۳۳ که اختناق به شدّت حاکم است به وسیله ی شعری که زیرکانه و در کمال ایجاز سروده است، خواننده را از مقاومت و پایداری شجاعانه ی نازلی^{۱۰} آگاه می کند:

۹- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، یکشنبه، ۵ خرداد، ۱۳۸۷، بخش فرهنگی، ص ۱۱.

۱۰- نازلی، نامی مستعار گونه برای وارتان سالخیان است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گرفتار شد و در زیر شکنجه های طاقت فرسا لب از لب واکرد. ساواک جنازه ی او و هم رزمش، کوچک شوشتری، را چون جایی سالم در بدن آن ها باقی نمانده بود در رودخانه ی جاجرود افکند. این شعر، نخست «مرگ نازلی» نام گرفت تا از سدّ سانسور بگذرد، اما ←

... نازلی سخن نگفت / سرفراز / دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت... /
 نازلی سخن نگفت / نازلی ستاره بود / یک دم درین ظلام درخشید و جست و
 رفت... / نازلی سخن نگفت / نازلی بنفشه بود / گل داد و / مژده داد: «زمستان
 شکست!» / و رفت...! (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۳۲۳)

«با سقوط سلطنت در سال ۱۳۵۷، موج چهارم ادبیات پایداری به وجود
 آمد. در این موج نیز مبارزه با ظلم و ظلمت، بیداری و استبداد، خواب و
 خموشی و زر و زور و تزویر و بهره کشی بیگانگان دیده می شود.»
 دیده بگشای که جنید جهان در خویش روی برتافته از خواب زمستان
 (مشفق کاشانی)

یا: عطر آزادی از فضای امید بر مشمام زکوی دوست رسید
 (عباس براتی پور)
 یا: از دل سوخته در ماتم آزادی شعله ی آه رساندم به ثریا من
 (محمود شاهرخی)

یا: او می مکد طراوت گل ها و بوته های آفریقا را
 او می مکد تمام شهد گل های آسیا را
 شهری که مثل لانه ی زنبور انگبین
 تا آسمان کشیده شده
 و شهد آن: دلار (شفیعی کدکنی). (همان: ۴۱۰)

این عنوان، شعر را به تمامی وارتان ها تعمیم داد و از صورت حماسه ی یک مبارز

بخصوص در آورد. (به نقل از مجموعه ی آثار شاملو، ص ۱۰۶۲-۱۰۶۳)

۳) ادب پایداری در شعر انقلاب اسلامی و شعر جنگ

«با پیروزی انقلاب اسلامی تحوّل بنیادین در تمام عرصه های فرهنگی از جمله شعر و شاعری پدید آمد. با تغییر آرمان ها و بایدها، شعر رنگ و جلوه ای دیگر به خود گرفت، با شروع جنگ تحمیلی ایران و عراق و دعوت به پایداری در مقابل دشمن بیگانه، اصیل ترین واژه های و اصطلاحات ایرانی - اسلامی دوباره در بین شاعران زنده شد. زنده کردن شاعران جنگ و به طور کلی شاعران پس از پیروزی انقلاب اسلامی واژگان قدیمی و از یاد رفته و بازگشتن به سنت و فرهنگ دیرینه اسلامی - ایرانی از جمله ویژگی های خاص این ایام بود. شاعران زنده و بسیجی در سنگر، از زبان شعر خود هم چنان بهره می برد که از سلاحش، واژه در نظر او مقدّس است هم چنان که سلاحش. شعر او بیانگر آرمان و اعتقاد و جهان بینی اوست. به همین لحاظ شعر سال های نخست دفاع مقدّس به علت شرایط خاصّ زمانه و شتاب شاعر برای بیان مافی الضمیر و توجّه بیش از حد به مفهوم بیشتر شبیه یک قطعه ی ادبی بود. شاعر در فکر بهره بردن از ایجاز و استعاره نبود. هدف عمده ی تهییج توده ی مردم و بسیج نیروها بود. همین امر باعث می شد شعر آن روزگار در آغاز کار از زیورهای ادبی و گاهی از عمق چندان برخوردار نباشد. هدف از شعر و شاعری ایجاد وحدت و همدلی بود؛ شاعر نه فراغتی داشت و نه حال و حوصله ی خیال بافی، و نه جوّ حاکم بر جامعه چنین چیزی را اقتضا می کرد. بر همین مبنا بود که شاعران به جای کشف و ابداع فرم و قالب های جدید شعری بیشتر به مضمون و محتوا ارجح می نهادند. و این امر فقط منحصر به احیا قالب های متروک کهن می شد.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۳۲۶-۳۲۵)

همان طور که فضای انقلاب و جنگ با حال و هوای معمول زمانه متفاوت است، مضامین و نگره های شعر آن نیز با اوضاع و احوال عادی فرق می کند. از جمله مضامین مورد نظر شاعران این دوره می توان به موارد زیر اشاره کرد: «مضامین حماسی، حماسه سرایی عاشورا، به طور کلی مضامین و آرمان های دین، ثبت وقایع، دشمن ستیزی و به عبارت دیگر صدام سرایی، مرثیه و سوگ سرایی، غزل سرایی بیشتر از نوع عارفانه و... در شعر پایداری پس از انقلاب که در چنین فضایی شکل می گیرد مبارزه با استبداد داخلی مصداق ندارد، تمام قلم ها به سوی دو شکل دیگر آن یعنی نفس و دشمن متجاوز بیگانه نشانه گیری می کند.» (همان: ۳۲۶)

در تمام آثار ادبی برجسته ی جهان به گونه ای بازتاب پایداری در مقابل دشمن خارجی به چشم می خورد. از آن جا که انقلاب اسلامی ایران جوششی برخاسته از نهاد همه ی افراد جامعه بود و خود با برانداختن رژیم پهلوی، طالب جمهوری اسلامی بودند، در شعر این روزگار همه ی هم و غم شاعر پایبند به نظام جمهوری اسلامی، با پشتوانه ی دولت ملی و اسلامی صرف تشویق به همبستگی و یکی شدن علیه آمریکا جهان خوار و دشمن بعثی می شود. در این نوع شعر تمام تلاش شاعر بر این است که ملت خود را تشویق به مقابله با دشمن می کند.

ادبیات دفاع مقدس

ادبیات مقاومت در سال های هشت سال دفاع مقدس و پس از آن نیز با اقبال و توجه بیش تری از سوی شاعران و نویسندگان مواجه شده و به دلیل روایی و شیوایی بسیار مورد توجه مردم قرار گرفت. اشعار دفاع مقدس در طول جنگ

تحمیلی، نقش مهمی در ایجاد انگیزه و روحیه ی شهادت طلبی و آرمان خواهی و استقامت در رزمندگان داشته و در قالب های متنوع سروده است.

بیشتازان جریان شعر دفاع مقدس، واحد عزیزی و سید مهدی شجاعی بودند که بعدها شاعرانی چون جلال محمدی، نصرالله مردانی، ساعد باقری، سلمان هراتی، یوسفعلی میر شکاک، مشفق کاشانی، فاطمه راکعی در غزل، حمید سبزواری، استاد شهریار و سپیده کاشانی در قصیده، قیصر امین پور، حسن حسینی و میر هاشم میری در رباعی و دو بیتی، سلمان هراتی، علیرضا قزوه، مصطفی علی پور، احمد عزیزی و علی معلم در مثنوی به آن ها پیوسته در زمینه ی شعر دفاع مقدس نقش مهمی داشتند.

«ادبیات دفاع مقدس به مجموعه ی نوشته ها و سروده هایی گفته می شود که درون مایه و موضوع آن ها، به مسایل هشت سال دفاع مقدس و پیامدها و تبعات آن باز گردد.» (سنگری، ۱۵:۳، ۱۳۸۰)

ادبیات دفاع مقدس بیان هنری عشق و ایثارگری هایی است که برخی از آن ها را لااقل در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به چشم خود دیده ایم. آثار ادبی مربوط به دفاع مقدس شامل ادبیات جبهه و ادبیات پشت جبهه، ادبیات مقاومت و ادبیات دوران اسارت می باشد و هویت ملی و وطن پرستی نیز از دیگر شاخصه های این ادبیات است. جلوه ی بارز ادبیات دفاع مقدس، شعر است. شعر دوران انقلاب و جنگ تحمیلی، از نظر عرفانی و ارزش های انسانی، از دوره های پرافتخار شعر فارسی به شمار می رود. کاربرد مسایل فراوان سیاسی، اجتماعی، وطنی و فرهنگی به ویژه مسایل مربوط به حوزه ی دفاع مقدس و جنگ، از مشخصه های بارز ادبیات این دوران است.

شعر جنگ و تقسیم بندی های آن

دوران هشت ساله ی دفاع مقدس از جمله پربارترین و ارزشمندترین دوره های ادبی در تاریخ ایران محسوب می شود. در حقیقت آن چه به عنوان ادبیات مقاومت از آن یاد می کنیم به رشد و شکوفایی و استعداد های بسیاری منجر شده که حاصل آن را می توان در آثار جاودانه و به یادماندنی این عصر در حوزه های مختلف هنری به خوبی مشاهده کرد.

شعر در دوران دفاع مقدس به دلیل خاصیت اصلی خویش یعنی تأثیر گذاری فراوان بر اذهان و قلوب، در رساندن فریاد مظلومیت ملتی که از سوی کفر جهانی مورد هجوم قرار گرفته بود کاربرد حقیقی خود را به اثبات رساند. بسیاری از سروده های شاعران انقلاب، دست مایه ای برای اجرای سرودهای انقلابی و نیز نوحه ها و مرثی اهل بیت و آن چه که در تحریک و تهییج رزمندگان اسلام برای ادامه ی حماسه آفرینی ها لازم بود، قرار گرفت و این نکته ها خود دلیل بر اهمیت بیش از اندازه ی شعر در دوران جنگ تحمیلی است. در حقیقت شعر جنگ در انعکاس اوضاع و احوال خاص جبهه های نبرد و ایجاد روحیه ی مقاومت در جبهه و پشت جبهه و نیز ابلاغ بر حق بودن مواضع حکومت ما، نقش به سزایی داشت. بدین ترتیب شعر دفاع مقدس و به تعبیر دیگر شعر جنگ طنین جاری حماسه های خونباری است که فرزندان رشید و دلاور ملت در جبهه های آتش و خون خالق آن بوده اند.

۱) شعر جنگ: «مجموعه ی سروده هایی را که در قالب گوناگون اعم از سستی و نو - نیمایی و سپید - شکل گرفته اند. و درون مایه ی اصلی آن ها تشویق و تکریم «دوست» و تحقیر و تهدید «دشمن» و تقویت روحیه ی مذهبی - ملی

برای حفظ وطن و انقلاب است، «شعر جنگ» می نامیم. شعر جنگ به لحاظ زمانی حدّ فاصل بین شروع تجاوز دشمن تا روز پذیرش «قطعنامه ی ۵۹۸» را در بر می گیرد.» (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۲)

۲) شعر دفاع مقدّس: «جنگ در ذات خود پدیده ای سیاسی است اما توده ی مردم تا زمانی که زعما و بزرگان ملت با «دشمن» از در مذاکره در نیامده اند؛ اصولاً توجهی به این سرشت سیاسی ندارند. مردم ایران پس از قبول قطعنامه ی ۵۹۸ از سوی ایران به سرشت سیاسی جنگ توجه پیدا کردند. سروده هایی که از این زمان به بعد با ویژگی تشویق و تکریم «دوست» و تحقیر و تهدید «دشمن» و هم چنین انتقاد از خود و دیگران و انتقاد از برخی کارگردانان جنگ شکل گرفته و می گیرد به دوره ی سیاسی جنگ یعنی دوره ی دفاع مقدّس تعلق دارد.» (همان کتاب: ۱۲)

۳) شعر مربوط به جنگ: «دوست ندارم شعر مربوط به جنگ را شعر ضدّ جنگ بنامم. چون معنای ضمنی این نامگذاری «جنگ طلب» دانستن عناصر متعلّق به شعر جنگ و شعر دفاع مقدّس است. بزرگترین ویژگی «شعر مربوط به جنگ» که از دایره ی محافل خاصّ نخبگان پا بیرون نگذاشته، تأثیر پذیری از شاعران و نویسندگان اروپایی است، شاعران و نویسندگانی که بعد از جنگ های جهانی اوّل و دوّم قلم به دست گرفتند و زشتی های جنگ و پیامدهای شوم آن را در شعر و رمان به جهانیان عرضه کردند. عناصر متعلّق به «شعر مربوط به جنگ» طبق سنّت همه ساله ی نویسندگان و شاعران نو طلب جهان سوّم چشم به تقلید از هنرمندان اروپایی و احیاناً امریکایی دوختند و در واکنش نشان دادن به جنگ و پیامدهای آن به احساسات ملّی - مذهبی توجهی

نکردند و به دنباله روی ادبی - اجتماعی از «کمپ ادیبان جهانی» تداومی تاریخی بخشیدند. شبی که سازمان ملل و در واقع شورای امنیت حکومت عراق را به عنوان متجاوز و آغاز کننده ی جنگ به مردم جهان معرفی و محکوم کرد، یعنی همان شبی که مردم ایران برای تکبیر گفتن به پشت بام ها دعوت شدند، بسیاری از عناصر متعلق به «شعر مربوط به جنگ» دچار نوعی انفعال درونی شدند.» (همان: ۱۳)

تفاوت های شعر جنگ با شعر دفاع مقدس

۱. «شعر جنگ در وجه غالب خود، خود جوش و بی غرض است. بر شعر جنگ سایه ی سکه و کنگره های سالانه سنگینی نمی کند. شاعران جنگ خوب یا بد هرچه سروده اند بدون تکلف و بدون توجه به مأموریت های اداری بوده است. هیچ شاعری در آن روزگار رباعی یا غزل نمی گفت تا صدای دهه ی خود باشد. این زمان برخی از جوانان را می بینیم که با چاپ یک مجموعه ی تحت عنوان سخن ناشر خود را صدای غزل و یا صدای رباعی دهه ی خویش معرفی می کنند.» (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۶).

۲. «اعتراض و هوشیاری نسبت به کجروی های داخلی و روند زراندوزی فرصت طلبان و تاجران خون در شعر جنگ کمتر دیده می شود. جنگ - علی القاعده - مقوله ای است حماسی و هدف اصلی پیروزی بر مهاجمان برآق تر از آن است تا به نگاه ها مجال دیدن دور و بر را بدهد. آن دسته از شاعرانی هم که زهره ی اعتراض و شَم دریافت کجروی ها را دارند، گفتنی های خود را به پس از جنگ موکول می کنند و در آن اوضاع و احوال صلاح نمی دانند تا زبان به اعتراض بگشایند. برخلاف شعر جنگ، شعر دفاع مقدس کم و بیش

از این معنی سرشار است. شاعران به بهانه ی نجوا با شهیدان از رنگ پریدگی ارزش ها و کجروی های مرسوم گاه و بی گاه تقلیدی و ابتکاری پرده برمی دارند.» (همان جا: ۱۷-۱۶)

۳. «در شعر جنگ اسامی خاص مثل اسم افراد، اسم مناطق جنگی یا اسم جنگ افزارها نسبت به شعر دوره ی دفاع مقدّس کمتر است. در شعر جنگ کمتر شاعری برای قافیه کردن فی المثل ارتفاعات «کله قندی» و «دشت عباس» و «سومار» و «فکه» و... به انبان ذوقی خویش فشار می آورد. اما همین معنی در شعر دفاع مقدّس یک محور اصلی برای مضمون تراشی و دامنه دار کردن سخن است.» (همان: ۱۷)

۴. «در شعر جنگ، صنعت گری یا ساده است و یا اصولاً کمتر به چشم می آید مگر در مورد شاعرانی که پیش تر شاعرانگی طبع خویش را به ثبوت رسانیده اند. ذیل همین محور می توان گفت که خیال و عنصر پر رمز و راز خیال انگیزی در شعر جنگ پیچیده نیست. چون واقعیت درشتناک جنگ از خیال شاعران رنگین تر است. اما در شعر دفاع مقدّس می توان گفت خیل شاعران جوان تر که جنگ را از نزدیک ندیده اند و تصوّرشان از جنگ در گرو چند مستند تلویزیونی یا ویژه نامه ی مطبوعاتی است؛ به پر و پای خیال می پیچند. این نسل گریزی از «تخیل» کردن جنگ ندارد.» (همان: ۱۸)

۵. «شعر جنگ، گاه به روایت رسمی و دولتی جنگ در برخی مقاطع بسنده می کند و شبیه بیانیه های ستاد مشترک می شود. همین وفاداری به روایت رسمی جنگ و شاید میل به ندیدن تراژدی های حماسی، نقاط کوری را در شعر جنگ به وجود آورده است. حدیث شکست نیروهای خودی، در برخی

از عملیات ها مثل مراحل چند از عملیات والفجر و نیز شکست در «فاو» و نظایر آن جایی در شعر جنگ ندارد. اما در شعر دفاع مقدس و گاه به همان مستمسک سخن گفتن با ارواح طینه ی شهیدان اشاره هایی به هزیمت نیروهای خودی در برخی از مراحل جنگ دیده می شود.» (همان)

۶. «در شعر جنگ لحن یأس و ناامیدی و روایت شکست های مقطعی نیست یا اگر هست با وعده ی پیروزی نهایی توأم و عجین است اما صبغه ی آشکار شعر دفاع مقدس نوعی یأس و دل گرفتگی و گاه ناامیدی است که گاه با بارقه های حماسی استار می شود.» (همان: ۱۹)

۷. «در شعر جنگ من فردی شاعر جای خود را به من جمعی می دهد. فردیت شاعر در مابقی رزمندگان و حامیان نبرد تا سر حد امکان حل و کمرنگ شده است. همین امر باعث می شود تا کمتر دنیای درونی شاعر با واقعیت های بیرونی جنگ هم آغوشی کند. یکی از دلایل این امر همان رنگین تر بودن واقعیت جنگ از خیال شاعران است. از این رو می توان شعر دوره ی جنگ را که به بی شباهت به نوعی «محاکات» نیست به گرایش کلاسیسم نسبت داد و شعر دوره ی دفاع مقدس را به گرایش رمانتیسم. شعری که در آن من فردی حضور به هم می رساند و خیال، مجال بال گستره بیشتری می یابد.» (همان)

۸. «تفنن در اوزان عروضی و گاه به سراغ بحورنا مطبوع - یا نامطبوع - رفتن و ایضاً آوردن «و» های متعدد در اوایل و اواسط ابیات یا مصراع ها و حتی اتخاذ لحن خاصی در شعر خواندن - که به ناله کردن بی شباهت نیست - از سوی آقایان و به ویژه خانم های شاعر و... از ویژگی های مشهود در شعر دفاع

مقدس است و البته حکایت از نوعی تکلف برای سرودن و فقر معنایی و بی حوصلگی عروضی نیز می کند.» (همان: ۱۹-۲۰)

موضوعات ادب پایداری در شعر دفاع مقدس

«جنگ تحمیلی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از بزرگترین رویداد و پدیده های تاریخ کشور در طول دو دهه ی گذشته بود که مضامین گوناگونی را در اختیار شاعران قرار داده است. از جمله یکی از این موضوعات مربوط به مقاومت می باشد. شاعران و نویسندگان در حوزه ی این مسئولیت نخستین آثار ادبی خود را با موضوعاتی چون میهن پرستی، آزادی خواهی، حق طلبی و دینداری ارائه نموده اند. در حوزه ی مسئولیت دوم، آثار ادبی آن ها مشمول است از موضوعاتی چون دعوت به مقاومت، توصیف حماسه ها و ستایش رزمندگان، تهدید به انتقام از دشمن و رجزخوانی. در حوزه ی مسئولیت سوم آثار ادبی شاعران مقاومت آراسته است به موضوعاتی چون سوگنامه ی شهیدان، توصیف ویرانی و کشتار و سببیت دشمن.»

(کاکایی، ۱۳۸۰: ۵۲-۵۱)

در مجموع و در یک تقسیم بندی کلی می توان اشعار دفاع مقدس را به مضامین زیر تقسیم بندی نمود:

۱- «سروده ها و نوشته هایی که انسان ها را به ایستادگی در مقابل کشش های سقوط آفرین روحی و معنوی دعوت می کنند. این حوزه ی وسیع و شکوهمند، مجموعه ی آثار حکمی، اخلاقی، عرفانی و صوفیانه را در بر می گیرد. طرح ناپایداری دنیا، دعوت به خردورزی و پرهیز از تسلیم در برابر هوس ها و خواهش های نفسانی، حق پرستی و پرهیز از خودپرستی که در شعر

فردوسی، ناصر خسرو، سعدی و مولانا و دیگر شاعران و آثارگران سنگ منشور فارسی چون سیاست نامه، کلیله و دمنه، کیمیای سعادت، کشف الاسرار و... تموج و درخشندگی دارد، همگی در این بخش قرار می گیرند. ما را به نوعی دفاع و ایستادگی در مقابل کشش ها و وسوسه های نفسانی می خواند. این پایداری، همان است که «جهاد اکبر» نامیده شده و بدون آن در عرصه ی «جهاد اصغر» نمی توان پیروزمند واقعی نبرد بود. این نوع «دفاع مقدس» در گستره ی شعر فارسی، برترین و والاترین جایگاه و پایگاه را دارد.

(سنگری، ۱۳۸۰، ۳: ۱۵)

۲- «سروده ها و نوشته هایی که ما را به دفاع در مقابل ستم و بیداد ستمگران بر می انگیزانند یا تصویری از بیداد زمان برای هوشیاری و بیداری ترسیم می کنند. هرگاه چنین سروده هایی مبتنی بر آرمان و اندیشه ی الهی (مقدس) باشند می توان آن ها را «سروده ی دفاع مقدس» نامید. از مجموعه ی سروده های دوره ی مشروطه، سروده هایی که گریزگاه ها و تکیه گاه های مذهبی دارند می توانند زیر مجموعه ی این نوع سرودن باشند. مثلاً برخی سروده های نسیم شمال، ملک الشعراء بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی را می توان در سلک این گونه اشعار تلقی کرد.» (همان: ۱۶)

۳- «سروده ها و نوشته هایی که با تکیه بر اندیشه ها و آرمان های دینی، تصویری از بیدادها و جنایات جهانی را ترسیم می کنند. این نوع سرودن سابقه ای چندان طولانی ندارد. نخستین نمونه های آن به پنجاه سال اخیر بر می گردد. حساسیت شاعران و نویسندگان نسبت به مسایل جهانی مانند فلسطین، ویتنام، آفریقای جنوبی، کوبا، شیلی و اخیراً بوسنی و افغانستان و...

شاعران و نویسندگان را بر می انگیزخت تا برای مظلومیت و رنج مردم این سرزمین ها یا فداکاری مبارزان و آزادی خواهان آن ها شعر، مقاله و احیاناً نمایشنامه و فیلم نامه بنویسند. عمده ی آثار پیش از انقلاب اسلامی در ایران در این زمینه از آن باورمندان تفکر چپ (مارکسیسم) یا روشنفکران متمایل به غرب بود. گاه در برخی مجلات مذهبی آن زمان سروده هایی با جهت گیری مذهبی، به ویژه درباره ی فلسطین و الجزایر به چاپ می رسید. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در این زمینه شاهد سروده هایی قابل توجه و نوشته هایی ارجمند بوده ایم. در این اواخر، در طیفی گسترده در باب بوسنی و هرزگوین، شاعران و نویسندگان به خلق آثار زیبا دست زدند که به دلیل پیوند این آثار با تفکر و باور مذهبی، آن ها را می توان در مجموعه ی «ادبیات دفاع مقدس» جای داد. (همان: ۱۷-۱۶)

۴. «سروده ها و نوشته هایی که به هشت سال جنگ تحمیلی و تبعات آن (بازگشت آزادگان، بازگشت پیکر پاک مفقودالثرها، موضوع شهادت، بسیج و بسیجی ها، دلواپسی از کم رنگ شدن ارزش های به یادگار مانده از شهیدان، رزمندگان و...) اختصاص دارد. معمولاً اطلاق عنوان «ادبیات دفاع مقدس» شامل این آثار ادبی است. (همان: ۱۷)

فصل سوّم

تبرستان

بازتاب درون مایه های ادبیّات پایداری

در سروده های شاعران

مقدمه

در فصل سوّم، به بررسی و تبیین بازتاب و تجلّی درون مایه های ادبیات پایداری در سروده های شاعران پرداختیم که پایه و اساس پژوهش ما بر آن نهاده شده است. در این بخش برای هر قسمت در آغاز به توضیح مختصری درباره ی موضوع ادب پایداری و سابقه ی آن جهت روشن نمودن مطلب ارایه کردیم و به شاعری که بیشترین بسامد پرداختن مضمون مورد بحث از لحاظ تعداد قطعه در اشعارش داشته است در ابتدای هر بحث قرار کردیم و به همین ترتیب به بررسی دیگر شاعران پرداختیم و بنای کار را در این بخش به بیان قالب، نام شعر و توصیف و تحلیل سروده ها از لحاظ درون مایه، محتوا و سبک همراه با نمونه های شعری نهاده ایم.

بنابراین درون مایه هایی که بیشترین انعکاس را در سروده های پایداری شعرای مورد نظر داشته است عبارتند از:

وطن دوستی و وطن ستایی، حضور فرهنگ عاشورا در نمایی تازه، امام خمینی (بازگشت، نقش رهبری انقلاب و رحلت)، معرفی مبارزان تاریخ ساز، توصیف حماسه آفرینی های رزمندگان، بیان مظلومیت رزمندگان اسلام و ملت ایران در جنگ، جانفشانی و ایثار رزمندگان، مقاومت و ایستادگی رزمندگان، تداعی خاطرات ایّام شکوهمند جبهه، حضور فراگیر مردم در جبهه ها (دفاع بومی)، پیوند جبهه با پشت جبهه، باورهای مذهبی نیروی محرکه ی دفاع مقدّس، پیام جبهه (مکتب عشق)، ترغیب و تشویق برای رفتن به جبهه، توصیف ویرانی و کشتار و سبّیت دشمن، شهادت، تمنای شهادت (شهادت طلبی)، تجلیل و تکریم شهیدان، توصیف شهیدان با ذکر نام شهید، سوگنامه ی شهیدان،

توصیف مفقودالانرها، انتظار بازگشت شهدا، ماندگاری و جاودانگی شهدا، کم رنگ شدن ارزش های شهدا و جنگ بعد از اتمام آن، از دست دادن فرصت شهادت، وصف لحظه ی شهادت شهیدان، بیان تشییع پیکر شهیدان، تبیین حمله ی شهیدان، توصیف جاری بودن خون شهیدان، فرزندان شهدا و دل جویی و تسلی بخشیدن به خانواده هاشان، وصف دلتنگی از فقدان شهیدان، یادکرد آزادگان، ترسیم سیمای جانبازان، خود اِتهامی (شهرمساری)، تبیین دغدغه، دلواپسی، اعتراض به مسایل ضد ارزشی، انتقاد از نادیده گرفتن دستاوردهای خون شهیدان، طرح بی دردی ها، غفلت ها و نیازدگی ها، گریز از تجمل و عافیت طلبی، امید به آینده ی بهتر، آرزوی دیدار کربلا، بدرقه ی کاروان رزمندگان، خداگرایی، همصدایی با آرمان های انقلاب و درون گرایی در عین رویکرد اجتماعی.

حال با این توصیف به شرح، تبیین و بررسی جلوه و نمود درون مایه های فوق در سروده ها پایداری شاعران مورد نظر می پردازیم:

وطن دوستی و وطن ستایی

یکی از زمینه های تفکر در شعر پایداری، وطن دوستی و وطن ستایی است. سرزمین برای شاعر همه چیز می تواند باشد محلّ خاطرات کودکی، محلّ عشق ورزی های جوانی و آرامگاه سال های سالخوردگی

«در شعر دفاع و پایداری ایران موضوع وطن دوستی سابقه ای بسیار درخشان دارد. تطابق اندیشه های دینی و ملی با طرح روایت «حبّ الوطن من الایمان» از قول شارع مقدّس دین اسلام سبب شد تا ایرانیان در چشم انداز عشق به میهن، آرمان های دینی را مدّ نظر قرار دهند. در شعر دوره ی پایداری

اخیر (دفاع مقدس) اندیشه ی وطن دوستی در تفکر «جهان وطنی» یا «امت واحده» زنده شد و هرگاه شاعر به ستودن خاک پرداخت با تعلیل های شاعران وجوه دینی آن مدّ نظر قرار داد.» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۶۵)

«در قاموس انقلاب، بسیاری از واژگان و تعبیرات مثل سایر جنبه های زندگی دست خوش دگرگونی شده اند؛ از جمله واژه ی «وطن» که از عصر مشروطه تا انقلاب دارای بار معنایی خاصی بود که مفهوم تند و عصیّت آمیز سیاسی را با در نظر داشتن مرزهای مشخص جغرافیایی در ذهن ها تداعی می کرد وجوش و خروش شاعران خشم آگین شرافت شعاری چون میرزاده ی عشقی، ابوالقاسم لاهوتی، فرّخی یزدی، ملک الشعرا ی بهار و دیگران نیز در محدوده ی همین مفاهیم منحصر شد. اما با وقوع حرکت دین باورانه ی مردم، وطن برای شاعران، خصوصاً شاعران انقلاب، مفهومی اعتقادی می یابد و لااقل از حالت صرف ملّی خارج می گردد و ارزش های ملّی و معنوی، هم نشینی مأنوس و مألوفی می یابند و شاعران ستایشگر وطن ضمن ابراز علاقه برای دفاع از موجودیّت و حفظ تمامیّت ارضی آن، آرمان های ارزشمند انسانی و اسلامی را نیز با تمام و کمال در نظر دارند و جبهه های گشوده شده در برابر دشمن را صرفاً برای تصرف تکه ای از خاک و تپّه ای از کوهستان، گرم و پرشور نگه نمی دارند، تجلّی بارز این نوع نگرش را در شعرهای «دوزخ و درخت گردو» و «از بی خطی تا خطّ مقدّم» سلمان هراتی شاهد هستیم.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۶-۱۲۵)

«وطن در شعرهای سلمان هراتی به اعتبار ارزش ها، باورها و ایجاد حادثه ای بزرگ - انقلاب، شهادت و ایمان - اعتبار یافته است. در نگاه هراتی

چشم اندازهای شکوهمند ایمان، ایستادن و کوچه هایی که تداعی کننده نام شهیدان است و زنانی که با صبوری مأنوس و مردانی که با نیایش و شمشیر همسایه اند. تلفیقی از عشق و عقل، در ذهن هراتی، وطن را هویت می بخشد و اسطوره های ذهنی او نیز همان ها هستند که با باورها و ارزش های متعالی شاعرانه پیوند یافته اند. امام، پوریای ولی، علی (ع) و نمادهایی چون دریا، آفتاب، جنگل و درختان ترجمان گستره ی روحی شاعر است. مرزهای جغرافیایی در شعر سلمان در وسعت بی مرز ارزش های متعالی، هویتی نو و کرانه های بیکران و بی پایان می یابد.» (سنگری، ۱۳۸۰، ۲: ۶۰)

سلمان هراتی، در شعر سپید «دوزخ و درخت گردو» ارادت و عشق خالصانه ی خود را نسبت به میهن خود با زبان رسای شعر باز می نماید: ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم/ وطن من! / ای تواناترین، مظلوم/ تو را دوست دارم! / ای آفتاب شمایل دریا دل/ و مرگ در کنار تو زندگی است/ ای منظومه ی نفیس غم و لبخند/ ای فروتن نیرومند! ایستاده ایم در کنار تو سبز و سربلند/ و تو آن درخت گردو کهنسالی/ و بیش از آن که من خوف تبر را نگرانم/ تو ایستاده ای. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶-۱۵)

«او وطنش را اگر چه مظلوم می داند اما آن را غیر منفعل و پویا معرفی می کند و با عشقی سوزان و معتقدانه مرگ را در کنار چنین وطنی، زندگی می پندارد و ایستادگی اسطوره ای آن را صمیمانه می ستاید.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

همان طور که می بینیم این شاعر، وطن را تواناترین مظلوم می داند و آن را به درخت کهنسال گردو مانند می کند. از نظر زیبا شناختی شعر، آرایه ی

تشخیص یا جاندارانگاری را می توانیم به خوبی در گستره ی این شعر بیابیم. شاعر وطن را چون موجود جاننداری می پندارد که با آن سخن می گوید. سلمان هراتی مرگ را در کنار وطن، زندگی می پندارد و این نگرشی است ماندگار که شاید بتوان گفت شاعران عصر پیشتر به آن کمتر توجه داشته اند: بگذار گریه کنم/ نه برای تو/ که عشق و عقل در تو آشتی کرده اند/ که دست های تو سبز است/ و آسمان تو آبی/ و پسران تو/ مردان نیایش و شمشیرند/ و مادران صبوری داری/ و پدرانی به غایت جرأت مند/ و جنگل هایی در نهایت سبزی و ایستادگی/ و دریا هایی/ با جبروت عشق هماهنگ/ نه برای تو که نام/ خیابان هایت را شهیدان برگزیده اند. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶)

«او وطن خود را جمع الاضداد «عشق و عقل می بیند» - دو ناسازی که هیچگاه با هم آشتی نکرده اند ولی از دیدگاه این شاعر، این دو ناساز (عقل و عشق) در ایران زمین می توانند در کنار یکدیگر زندگی کنند- او مویه می کند برای وطنی که دست های او سبز است و آسمان او آبی! سبز و آبی از رنگ هایی هستند بسیار ماندگار و بوی زندگی را می توان در آن حس کرد. و استفاده از این رنگ، در شعر موجب می شود امید به زیستن در همه جا سایه گستر باشد. «مردان نیایش و شمشیر» با «مادران صبور» و «پدرانی به غایت جرأت مند» با طبیعت تا بی نهایت مهربان خداوند، همزیستی سرشار از لطف و صفا دارند و کاری نمی کنند که به قانون خدا بر بخورد. با این حال شاعر بغضی فرو خفته در گلو دارد که در آستانه ی انفجار و تبدیل شدن به گریستنی درد آمیز است البته نه برای وطن، بلکه برای انسان روزگار که با سرعتی درنگ ناپذیر و بهت انگیز در سراشیبی سقوط در حال حرکت است.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

دوست دارم تو را/ آن گونه که عشق را/ دریا را /آفتاب را/ کی می توان از
سادگی تو گفت/ و هم/ به دریافت خرمهره ی «نوبل» نایل آمد/ من فرزند
مظلوم توأم. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۷)

سلمان وطن را به همان اندازه دوست دارد که عشق را، دریا را و آفتاب
را و قطعاً دلیل دوست داشتن وی همین سادگی وطن است که خودش نیز
اشاره دارد و به سادگی و ساده بودن نیز عشق می ورزد:
نه پاپیون می زنم/ و نه پیپ می کشم/ مثل تو ساده/ که هیچ کنفرانس رسمی
او را نمی پذیرد/ و شعر من/ عربده ی جانوری نیست/ که از کثرت استعمال
«ماری جوآنا»/ دهان باز کرده باشند/ بلکه زمزمه است/ که مظلومیت تو مرا
آموخته. (همان: ۱۷)

سلمان از واژگانی همچون پاپیون، پیپ و ماری جوآنا نام می برد که از
دستاوردهای استعمار است. او خود را شاعری ساده می داند چنان که وطنش
ساده و بی پیرایه است و لذا هیچ چیز غربی را نمی پذیرد و در سرایش
شعرش از درد دل خویش الهام می گیرد نه از چیزی دیگر.

شاعر در این بخش از شعر به یک تلمیح اسلامی (داستان ملکه ی سبا
«بلقیس» و «حضرت سلیمان») اشاره دارد:

تو مظلوم سترگی/ و نه ضعیفه ای که/ پیراهنش را دریده باشند/ و من، آری
من/ برای «بلقیس»^{۱۱} قصیده نمی گویم. (همان: ۱۸-۱۷)

۱۱- ملکه ی سبا که چون سلیمان به وسیله هدهد، شکوه و قدرت او را شنید به او نامه
نوشت تا در درگاه او حاضر آید و هنگامی که نامه ی سلیمان به بلقیس رسید. بلقیس برای
رفع شرّ هدیه ای برای سلیمان فرستاد. چنانکه سوره ی نحل آیه ۳۵ می فرماید: «و انی ←

«او در این شعر به گونه ای بسیار پنهان ازستم رفته برزن با توجّه به واژه ی «ضعیفه» که معمولاً بر زنان اطلاق می شود، یاد می کند و دامن خود را از ستایش زن با انگیزه ی عشق مبرا می نماید.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۳۹)

ای شیر شرزه ی بی باک / بگذار گریه کنم / نه برای تو / که پایان بی قراری تو
 پایان زمین است / و در خنکای گلدسته های تو / انسان به پروانه پی می برد / ای
 مجمع الجزایر گل ها، خوبی ها!! / از جنگل، دستمالی خواهم ساخت / تا بر
 زخم تو گذارم / و دنیا را می گویم / تا از تو بیاموزد ایستادن را / این سان که
 تو از دهلیز های عقیم / سر برآوری سبز و صنوبروار / ای بهار استوار / ستارگان
 گواه روشنان توأند / ای اقیانوس موج عاطفه و خشونت / دنیا به عشق محتاج
 است و نمی داند / بگذار گریه کنم نه برای تو / که وقتی مرگ / از آسمان حادثه
 می بارد تو جانب عشق را می گیری / ای کشتزار حاصلخیز / در باغ های تو
 خون / گل سرخ می شود / و کالوخ گندناک / در تو معطر شد و سنبله بست /
 شگفتا چگونه آب و عطش را دوست بدارم / ای شکیبای شکوهمند / چندین
 تابستان است / که در خون و آفتاب می رقصی / کجای زمین از تو عاشق تر
 است / ای چشم انداز روشن خدا / در کجای جهان / این همه پنجره برای
 تنفس باز شده است / من از تو بر نمی گردم تا بمیرم / وقتی خدا رحمت بی
 منتهاش باریدن می گیرد / می گویم شاید / از تو تشنه تر نیافته است.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۹-۱۸)

مرسله الیهم بهدیه» یعنی همانا من فرستنده ام به سوی ایشان هدیه ای را. و گویند بلقیس به سلیمان ایمان آورد و همسر او گشت و اشتیاق سلیمان به بلقیس معروف است.

به هر حال سلمان به خاطر عشق به وطن، آن را «مجمع الجزایر گل ها و خوبی ها» و یا «بهار پرستو» خطاب می کند و می گوید: «ستارگان گواه روشنان توأند». اشاره به باورهای فرهنگی و مذهبی مسأله ای است که در شعر وطنی سلمان به وضوح آن را می بینیم در حالی که در شعر شاعران دیگر به ویژه در شعر شاعران دوره ی مشروطیت اگر چه حبّ به وطن در ذهن و زبان شاعران وجود داشت ولی با پشتوانه های فرهنگی و مذهبی عجین نبود. و این گونه که می توان ادّعا کرد نگرش سلمان به وطن نگرش منحصر به فردی است. شاعر وطن را چشم انداز روشن خدا می داند و جالب تر این که «خدا باوری» در جای جای شعر وطنی اش موج می زند و نشان می دهد که به «تعهد در شعر» ایمان دارد. «شعر هر چه رو به پایان می رود رگه های اندیشه ی دینی در مهریزی به وطن تنومندتر و نمایان تر می شود و شاعر وطنش را علی رغم هجوم همه جانبه ی جهان جهل و عناد، محلّ نزول و بارش رحمت الهی می پندارد که حتی پدیده های به ظاهر بی جانیش به امر خداوند جهد و جهادی چشمگیر با دشمن خشن و بی شرم دارند.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۷)

تو را دوست می دارم / و بهشت زهرایت را / که آبروی زمین است / و میدان های تو / که تراکم اعتراض را حوصله کردند / و پشت بام های تو که مهربان شدند / تا من «کوکتل مولوتف» بسازد / و درخت های تو که مرا استتار کردند / و مسجدهای تو که مرا به دریا مربوط کردند / ای آبی سیال / چقدر به اقیانوس می مانی / برای تو و به خاطر تو / ای پهلوان فروتن / خدا چقدر مهربانی اش را وسعت داد؟ / در دوره های کویر طبس / آن اتفاق / یادت

هست / نه من بودم و نه هیچ کس / خدا بود و گردباد / بگذار گریه کنم / نه
 برای تو / نه نه نه ! بل برای عاطفه ای که نیست / و دنیایی که / انجمن
 حمایت از حیوانات دارد / اما انسان / پا برهنه و عریان می دود / و در زکام
 دفن می شود / برای دنیایی که زیست شناسان رمانتیکش / سوگووار انقراض
 نسل دایناسورند / دنیایی که در حمایت از نوع خویش / گاو شده است / بگذار
 گریه کنم / برای انسان ۱۳۵ / انسان نیم دایره / انسان لوزی / انسان کج و معوج
 / انسان واژگون / و انسانی که در بزرگداشت جنایت هورا می کشد / و سقوط
 با همان لبخندی که بر سرسره می نشیند / جاهل است / انسانی که / راه کوره
 های مریخ را شناخته است / اما هنوز / کوچه های دلش را نمی شناسد / برای
 دنیایی که / با «والیوم» به خواب می رود / در مه غلیظی از نسیان / دست و پا
 می زند / دنیایی که چند سال پیش / قلب خود را / در سطل زباله «کاپیتالیزم»
 قی کرده است / در این برهوت غول پرور / وطن من آه ای پوپک مؤدب /
 مظلومیت تو اجتناب ناپذیر است. (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۲-۱۹)

سلمان دوستدار وطنی است که «بهشت زهرایش آبروی زمین است.» و
 سرزمینی که «میدانهایش با اعتراض حوصله کردند» و با کوچکترین وسایل
 نبرد چون «کوکتل مولوتف» آن را از دست دشمن نجات دادند. در آن حال
 خدا با آن ها یار بود که چگونه دشمن را در صحرای طبس خوار و خفیف
 کرد. حال باید دید «انسانی که در بزرگداشت جنایت هورا کشید.» چگونه در
 سرایشی سقوط قرار گرفته است و در نسیان خود غرق شده است با این حال
 ای وطن «مظلومیت تو اجتناب ناپذیر است.»:

ای رویین تن متواضع / ای متواضع رویین تن / این میزبان امام / ای پوریای ولی / ای طیب، ای وطن من! / درختان با اشاره باد / بر طبل جنگ سبز می کوبند / کباده بکش / علی را بخوان / صلوات بفرست! (همان: ۲۲)

سلمان در بخشی از انتهای شعر، مظاهر ملی و دینی وطن را درهم می آمیزد و معجونی می سازد که خمیر مایه تفکر وطن دوستی شاعران دفاع مقدس است. بنابراین ویژگی بارز شعر سلمان، بیستون از هر چیز عشق به ائمه ی اطهار به ویژه به ربّ النوع شمشیر و جهاد، مولای متقیان علی (ع) و سرور شهیدان عالم، امام حسین (ع) و نیز امام منتظر، حضرت قائم (ع) و بانوی آب و آینه حضرت فاطمه زهرا و پاسدار اندیشه ی بلند و ستر عاشورا زینب کبری می باشد و این گونه است که او را می توان برترین شاعر شیعه ی عصر امروز دانست.

شعر «از بی خطی تا خطّ مقدّم» سلمان هراتی که در قالب سپید سروده شده است به نوعی در ستایش وطن است. «انس با قرآن را از همان سطرهای اولیه ی این شعر می توان بو کشید. انسی که روز به روز شعر او را غنی تر و پرمایه تر می کرد و به افق دیدش وسعت رشک برانگیزی می بخشید.»

(حسینی، ۱۳۸۱: ۷۳)

«شاعر آغازینه های نخست، حیات آدمی را یاد می کند که عصیان او، تباهی را در جهان پراکنده و این نافرمانی او از خدا در روزگاران دراز، پیوسته عدی و تجاوز انسان ها به حقوق خود و دیگران را دامن زد و روز به روز این بی رسمی ها و بی سامانی ها بیش تر دامن گستراند و در زمان ما شکلی پیچیده، درهم تنیده و بغرنج به خود گرفت و این همه، ناشی از عدم پیوند و

بستگی انسان با خداوند است و راه درمانش نیز پا گذاشتن بر فرمان های فضاحت آمیز نفس بدفرمای و تن دادن به قوانین و نوامیس بی نقص الهی است که باعث می شود انسان به حق باوری و حقیقت جویی روی بیاورد و زندگی و مرگش را با توجه به هدفش ارزش گذاری نماید و در راه دست یابی به خواسته های غنی و خدا رنگ خود را هیچ خطر خطیری هراسی به دل راه ندهد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۲۷)

آدم را میل جاودانه شدن / از پله های عصیان بالابرد / و در سرایشی دلهره ها / توقف داد / از پس آدم، آدم ها / تمام خاک را / دنبال آب حیات دویدند / سرانجام / انسان به بیشه های نگرانی کوچید / و در پی آن میل / جوال های زر را / با خود به گور برد تا امروز / و ما امروز / چه روزهای خوشی داریم / و میل مبتدلی که مدام ما را / به جانب بینخودی و فراموشی می برد. (هراتی، ۱۳۸۰: ۷۶-۷۵)

شاعر در این شعر، نگرش، کنش و منش کسانی را که به زندگی تصنعی و برکنار از هرگونه خطر و از خودگذشتگی دل خوش کرده اند و ماندنی این گونه را اوج خوش بختی می پندارند، نیشخند می زند و در ادامه ی سخنش می گوید:

ماندن چقدر حقارت آور است / وقتی که عزم تو ماندن باشد / اگر بتوانی موقع رسیدن را درک کنی / برای رفتن / همیشه فرصت است / ... امروز آفتاب چه داغ می تابد / ... و دلم هوای رسیدن دارد / امروز من حضور کسی را در خود احساس می کنم / کسی مرا به دست بوسی آفتاب می خواند / و راز پرپر شدن شقایق را / با من به گریه می گوید. (همان: ۷۷)

«او پس از طرح مسایل اصولی که همه ی کژتابی و ستیهندگی های موجود در جهان، ریشه در فهم نادرست بشر از آن دارد به حرکت کاروان عشق به دیاری که «معنویت به درک نیامده ی» فراوانی را در خود نهفته دارد، اشاره می کند.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۸)

این کاروان به زیارت آفتاب می رود / نگاه کن / این مرد چه پیشانی بلندی دارد / ... و قامتش برای ایستادن چه قدر مناسب است / ... وقتی از حرص حقیر داشتن دل می کنی / همهمه ی عشق را می شنوی / ... وقتی که از هوای گرفته ی بودن / به سمت جبهه می آیی / تمام تو در معیت آفتاب است / زیرکسای متبرک توحید. (هراتی، ۱۳۸۰: ۸۳-۸۱)

سلمان شعر «در کوچه های گریه و هیج» را که در قالب سپید سروده شده است با نگرش دگری به وصف وطن پرداخته است و عشق و درد از دیدگاه او هر دو همرازند، سلمان وطن را عشق و یا ازدحام درد می پندارد که نشان از اندیشه ی والای شاعر دارد:

ای وطن من / ای عشق / ای ازدحام درد / جان من از بی دردی / درد می کند / زین پیش هرچه بوده ام / عاشق نبوده ام / ای اجتناب ناپذیر / باید تو را سرشار بود / به قدر آفتاب / تو را باید / بی ذره ای تعقید نوشت / دریغابی تو بودن / چشم را از دیدن برمی گیرد / و دل تنبل من / در نهاد می میرد / ای از من دورتر مثل آسمان و زمین / ایستاده ام / با روحی سرگردان / در فاصله ی آفتاب و لجن / آه ای دل من / ای آب ته نشین شده در من / مگر به سیلاب به پیوندی / من از سکوت می آیم / از تاریک / از خالی، از خشکسالی / من از عاقبت بیهودگی می آیم / ای وطن من، ای عشق / مرا به تماشای طوفان /

تماشا کن / من تنهایم و می آیم / و باقی مانده ی خویش را با تو تقسیم
می کنم. (همان: ۶۶-۶۴)

وهمچنین سلمان در شعر سپید «پاسخ یک نامه» توصیف انقلابی و حماسه
گون از وطن ارایه می دهد:

وطن سید بزرگواری است / که با دستاری صبز / چون موجی در سواحل
طوفانی / حماسه می خواند. (همان: ۲۵۰)

مصطفی علی پور شعر سپید «باران انگورهای سوخته» را با عنوان «برای
میهنم» سروده است که ارادت و عشق خالصانه خود را نسبت به میهنش با
زبان رسای شعر باز می نماید که نشان از صدای تلخ و خسته و شکسته مادران
شهید این میهن دارد که هر کوچه و خیابانش یادی از آن هاست و فرزندان
دلیری که با توکل بر خدا و به خاطر هر خطّه از این خاک و ناموس و شرف
جان خود را به خطر انداخته اند و به لقاءالله پیوستند:

چه آواز تلخی دارد این بانوی خاکستر / این مادر / که هر شامگاه / یک
فرزندش / به خانه باز نمی آید / از خیابان شلوغ ... / چه آواز خسته ای دارد /
این مادر هر شامگاه / باد / بافه ای خون آلود از گیسوانش را / در حیاط خانه
می اندازد / و نرم ریز باران / ردّ شهیدانش را می شوید / از سنگفرش کوچه
ی بن بست ... / چه آواز شکسته ای دارد این بانوی خاکستر / این مادر / که
هر بامداد / چشم در چشم سردار / شهیدانش را می شمارد / با نیم نگاهی /
گاهی / به مزارع سر سبز دور دست / و در دهانش / شکل می گیرد اناری /
که ترک برمی دارد / و در چشمانش / باران انگورهای سوخته می بارد / چه
آواز تلخی دارد (علی پور، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

در جای دیگر، علی پور در شعر سپید «گم شده، ابر آلود» با «دختری کوچک از ترانه های دلتنگی و پرنده هایی که آرزوهای وطن او بودند»، شهدا را چشم و چراغ میهنش می داند که در دفتر سیاه میهن او جا گرفته اند که تنها صدای آنان برای وطنشان ماندگار شده است:

از خیابان ها که می گذرم / دیوارها / تعظیم می کنند / دیوارهای خاموش
 دیوارهای پنهان / و رهگذرانی که می خندد / و رهگذرانی که دروغ می گویند /
 در روزنامه این عکس کیست؟ / گم شده / ابرآلود / با دختری کوچک از ترانه
 های دل تنگی / و پرنده هایی که آرزوهایش بوده اند... / آه خدا! / چشم
 هایش را به دوش می کشم و تشنه ام. / ای میهن سیاه من / چشم های تو! /
 آن که زمین را می چرخاند، / آیا / صدای تو نیست؟ (همان: ۹۹-۱۰۰)

جلیل قیصری، در شعر سپید مازندران (۱ و ۲) تصویرها و توصیف های زیبا و جذابی همراه با ترکیب ها و تعبیری متناقض گونه و حماسه گون چون «بانوی سبز پوش نجابت»، «نجوای توأمان گریه و لبخند»، «تندیس حوصله و پند»، «بالای تاگشته شمشاد»، «آبخشور قدیمی شوکا و بیر و باز»، «سمفونی شبانه»، «نیمی تذرو نیمی بوتیمار»، «رویای سوخته در نگاه»، «رویش پرپر» و «نیمی خزر و نیمه ای خاکستر» از مازندران ارائه می دهد که نشان از پیوند ناگسستنی شاعر با طبیعت و دل بستگی بی شائبه او با فضای سبز این خطه دارد:

مازندران (۱)

بانوی سبز پوش نجابت / نجوای توأمان گریه و لبخند / تندیس حوصله و پند / نانپوی پیر خوشه و خاشاک / پيله و پارو / بالای تاگشته ی شمشاد فقر و آبرو / آبخشور قدیمی شوکا و بیر و باز / آینه دارراز / تحریرگاه گلوی / کبک و

تذرو و توکا/ امید پابزا/ سمفونی شبانه/ شب پا و غوک و موج و شغالان/
مازندران! (قیصری، ۱۳۷۴: ۴۴)

مازندران (۲)

نیمی تذرو و نیمه ای بوتیمار/ برشاخسار شرحی فصل/ تاب می خورم/ کوه
و دریا می کنم/ آب به آتش می برم/ مازندران! / آه رویایی سوخته در نگاه/
رویش پرپر/ نیمه خزر نیمه ای خاکستر (همان: ۴۵)

حضور فرهنگ عاشورا در نمایی تازه

عاشورا فرهنگ نامه ی عرفان و ایمان و شهادت، شفاف ترین و باشکوه
ترین حماسه ی تاریخ اسلام است که در ساحل تشنگی رقم می خورد. این
الگوی بی نقص و کامل از سپیده دم انقلاب اسلامی تا روزهای آتش و
حماسه و خون در هشت سال دفاع مقدس، تکیه گاه اصلی حرکت و پشتوانه ی
بزرگ ایثارها و عظمت هایی بود که در جای جای جبهه ها آفریده می شد.

عاشورا منشأ ادب پایداری و مقاومت و حماسه و جانبازی و ایثار است
وحسین بن علی سمبل و رثای ادب فارسی می باشد. بی شک اگر تاریخ کربلا
و حماسه ی عاشورا را به دقت بنگریم و زوایای پنهان آن را بازنگری کنیم
می توان به این واقعیت رسید که بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، امام
حسین (ع) در برابر یزید و حکومت و سلطه ی جابرانه و زورگویانه ی او با
سلاح پایداری و مقاومت مقابله و پیکار کرده و در این روش، یقیناً پیروزی
قاطع رسیده و تاریخ خودگواه این مدعا است.

تمامی شعرا که در مدح و رثای سیدالشهدا سروده هایی دارند به این نکته
اذعان دارند که عاشورا منشأ ادب پایداری بوده و انقلاب اسلامی ایران نیز

متأثر از حماسه عاشورا می باشد و پایداری ملت ایران برگرفته از پایداری نهضت عاشوراست.

در ادبیات گذشته ی ایران، این سوگ بزرگ دست مایه ی سرودن ها بوده است، سیف فرغانی، مولانا، خلاق المعانی (کمال الدین اسماعیل) و از همه شاخص تر محتشم کاشانی در باب این واقعه ی سوزناک و آتش خیز، مرثیه ها سروده اند. و به این حادثه از چشم انداز سوگ بزرگ آن و مظلومیت سالار شهیدان و خانواده ی بلا رسیده پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نگریسته اند. اما ابعاد گوناگون و چشم انداز های شکوهمند و بنیادین دیگر این حادثه، کمرنگ، رقیق و یا اصلاً فراموش شده است.

با شروع انقلاب اسلامی کربلا بارزترین اسوه و الگوی مبارزه شد. شعارهای مفقود عاشورا که هرگز در سروده های شعرای پیشین به کار گرفته نشده بود، در فرهنگ مبارزه و جهاد راه یافت و شعار و شعر، آکنده از جملات و اشاراتی شد که ملهم از عاشورای حسینی بود. در تداوم انقلاب اسلامی، شروع جنگ تحمیلی این شعارها با ابعاد عارفانه به همراه پیام های دیگر نهضت حسینی چونان نسیم بر تمام جبهه ها می وزید و تپش، حرکت، حیات و پایداری رزمندگان، ره آورد این شعارها، شعرها و باورها بود.

«اصولاً کربلا بر چهار رکن و پایه ی اساسی استوار است: سوگ، حماسه، پیام و شیفتگی (حب)؛ که در ادب گذشته ی فارسی عمدتاً به بعد «سوگ» پرداخته اند.

۱) سوگ: شاید هیچ حادثه ای تأثیر برانگیزتر و غمبارتر از عاشورا نتوان یافت. در ساحل فرات هفتاد و دو تن رودرروی بیش از سی هزار تن ایستادند و در نیم روزی داغ، گل های باغ پیامبر (ص) در عطش و آتش و در قساوت

شمشیرها و بارش تیرها پرپر شدند. کودک شیرخوار در حسرت آب، بر دست پدر بال بال زد و گلوی ترد عطشناک را تیر سه شاخه سیراب کرد. دست های رشادت، قلم شد. موی سپید پیران پارسا در گلگونه ی خون غوطه خورد و در غروبی که لاله های باغ پیامبر (ص) به ضیافت داس های شرارت و شقاوت رفتند، هفتاد و دو تن سرافراشته بر نیزه به جشن شوم جلا دادن فرستاده شد و خیمه های بی پناه کودکان و زنانی سوگوار و غریب در شعله ها خاکستر گردید. در باران تازیانه و تحقیر، کاروان اسیران از کنار عزیزان به خاک و خون افتاده و پاره پاره گذشت و بر خارستان غربت و درد به کوفه فرستاده شد.

بی تردید هر قلب و عاطفه ای از تصوّر این صحنه ها می لرزد و هر اشکی بر پشت پلک ها بی قراری می کند. شیعه به مدد این اشک ها تا این جا آمده است. آری شیعه سه عنصر بزرگ و مؤثر را خوب شناخته است. اشک، عرق و خون که کشتی او بر بستر این سه، از همه ی گرداب ها و طوفان ها گذشته است.» (سنگری، ۱۳۸۰، ۲: ۳۳-۳۲)

«آن چه بیش از هر چیز، شاعران و نویسندگان را تحت تأثیر قرار داد. همین بعد سوزناکی کربلاست. شاید پیوند این بعد با عاطفه - اصلی ترین محور شعر و سروده - انگیزه ی پرداختن به این جنبه ی کربلاست. البته در طی تاریخ شیعه، تأکید امامان و بزرگان نیز به همین موضوع است که دعوت به اشک و گریه حتّی بر امام حسین (ع) گواه این مسأله است. این اشک و سوز، ترجمان «مظلومیت» و پلی برای شناخت «ظلم» و نفرت نسبت به «ظالم» است و بهانه و فرصتی برای تلطیف احساسات و بازشناخت هدف و انگیزه ی

قیام عاشورا و زنده نگه داشتن یاد جریانی است که در هر زمان و مکان، انسان بدان نیازمند و یا ناگزیر از آن است: کلّ ارض کربلا کلّ یوم عاشورا.»

(همان: ۳۳)

۲) حماسه: «کربلا خبر سوگ، جلوه گاه عظمت انسان و نمایشگاه بزرگ پاکبازی، ایستادن و نشکستن و ستیزی قهرمانانه و شکوهمند است؛ رزمی بی نظیر در پرتو اراده ای سترگ. در کربلا هزاران توجیه برای تسلیم، گریز، فتور و سستی می توان یافت اما روح های آسمانی، قلب های مطمئن، نگاه های لبریز از عشق و طمأنینه و وجودهایی که هستی خویش را در هستی محبوب گم کرده اند، در ازدحام نیزه و شمشیری می ایستند و حماسه ای جاودانه را رقم می زنند. گویی این تنها زمزمه ای است که در کربلا پیچیده است: «اَنّی لا اری الموت اَلا السَّعَادَةُ و الحیوه مع الظَّالِمین الابرما». تاریخ سرشار از مبارزه ها و جنگ ها و رودرویی جامعه ها و انسانهاست و چون جنگ پدیده ی اجتناب ناپذیر امروز و فردای انسان است، ناگزیر، وجود الگوی مناسب لازم است و کربلا بهترین نمونه و حماسی ترین حادثه ای است که می تواند سرمشق جامعه ها باشد. حماسه ی جانبازی در عطش، مبارزه در تنهایی، نشکستن در هنگامه ی شکستن قامت ها، جنگیدن پس از شهادت یاران، نبرد پس از شهادت پدر، مبارزه پدر پس از ایثار فرزندان، و حتّی تداوم مبارزه در هیئت فریاد و رسواگری توسط یک زن در لباس اسارت با همه ی داغ ها، دردها و شکنجه ها همه و همه نمونه های بارز پایداری و ایثار در تاریخ بشریت و آرمان خواهی انسان هایی آزاده است.» (همان: ۳۴-۳۳)

۳) **شیفتگی (حب):** «دو عنصر اساسی «معرفت» و «محبت» بنیاد انقلاب عظیم عاشورا را تشکیل می دهند. شوریدگی و عشقی که در جان صحابه ی پاکباز کربلا جریان دارد از آنان پروانه هایی بی پروا، پاکبازانی بی تاب و مشتاقان و شیفتگانی به مرگ ساخته است که امام عاشورا آن را «کاستیناس الطفل الی محالب امّه» معرفی فرموده اند، یعنی: شوق ایثار به شهادت همچون دلبستگی و انس کودک به سینه ی مادر است. کربلا قصّه ی عشق و دلدادگی در نهایت و کمال خویش است و صحابه ی امام حسین (ع) آینه ای است در برابر خورشید وجود امام. اگر امام کربلا می فرماید: «سامضی و ما بالموت عارعلی الفتی»، و اگر نوجوان شوریده ی کربلا - قاسم - مرگ را شیرین تر از غسل می داند و صحابه، آرزوی هفتاد بار مرگ خونین دارند و اگر «رضا» و «تسلیم» در سیما و صدای یاران موج می زند بی شک هر آن که پیرو کربلا باشد به امام خویش که در آخرین لحظه ها از حنجره ی خشکیده و خون فشانش می جوشد که: «الهی رضا بقضائک، تسليماً لامرک لامعبود سواک...» اقتدا خواهد کرد. (همان: ۳۵-۳۴)

۴) **پیام:** «کربلا پیام آور تمامی آن چیزهایی است که در زندگی انسان باید مطرح شود. آنچه روابط انسانی را سامان می بخشد و مسیر کمال را هموار می کند و بودن انسان را معنا و مفهوم می بخشد یکجا، در جریان کربلا پیدا و مهیاست. در کربلا ایمان، عشق، صبوری، وحدت و همدلی، پاکی و پاکبازی، صداقت و صمیمیت، بصیرت و معرفت، عزّت و آزادگی در مقابل شقاوت و سنگدلی، دنیا پرستی، خودخواهی، کج فهمی و جهل، ناپاکی، کفر، ذلّت و اسارت ایستاده است. در نتیجه کربلا رویارویی پاک ترین و آزاده ترین انسان

ها با ذلیل ترین پلیدترین آن هاست. در کتاب روشن کربلا هر چه بخواهیم یافتنی است. اصولاً قرآن، هیچگاه این همه جلوه ی عملی نیافته است و هیچ صحنه و حادثه ای همچون کربلا مفسّر تمامی قرآن و آئینه ی تمامت انسان نیست. هر آن چه بخواهیم و هر پیامی که برای زیستن و بودن و ماندن و رفتن نیاز انسان است در متن کتاب مبین کربلا یافتنی است و از این جهت هیچ جریانی کمال کربلا ندارد و به دیگر زبان، این معیارها و میزان های عملی برای «قرآن» در هیچ کجا مانند کربلا مشاهده نشده است. به تعبیر دیگر، قرآن معجزه در «نقشه» و عاشورا معجزه در «اجرا» است. (همان: ۳۶-۳۵)

سیمای ائمه ی اطهار (ع) در شعر شعرای انقلاب از جمله سلمان هراتی از دیدگاه های مختلف مورد بحث قرار می گیرد. سلمان در شعر سپید «آنان هفتاد و دو تن بودند» واقعه عاشورا را نه یک حادثه بلکه یک تاریخ می داند. تاریخ مجسم از صدراسلام تا عصر خویش. جنگ عاشورا جنگی است که زیر پرتو آن، توطئه یزیدیان خنثی و خون آن حضرت بر شمشیر پیروز می شود. سلمان اعتقاد دارد که باید حسین (ع) و یاران او مقتدای همه کسانی باشند که قصد دارند با شرافت زندگی کنند:

میزبانان به دعوت باطل رفتند/ میزبانان به بیعت آذوقه/ دلچکی بر شمشیر
خلیفه می رقصید/ پریشانی در کوفه فراوان بود/ قوس قامت بیهودگان/ به
التزام تملّق، حیات داشت/ چشمان سمج خدا ناپرستان/ به پایداری شب اصرار
داشت/ میزبانان موافق/ میزبانان منافق/ نان بیعت را تبلیغ می کنند/ هفتاد و دو
آفتاب/ به ادامه ی انتشار کهکشان/ از روشنان مشرق عشق برآمدند/ در
گذرگاه حادثه ایستادند/ پیراهن خستگی را / با بلند نیزه دریدند/ پیش هجوم

آنان / سینه دریدند/ هفتاد و دو آفتاب از ایمان/ که قوام زمین / در قیامشان
 نشسته بود/ فرومایگان/ دست تقلب را/ در برابر شتابناکی ایشان گشودند/ اینان
 به اعتماد خدا/ به اعتصام خویش نماز بردند/ باید به آن قبیله دشنام داد/ که
 در راحت سایه نشستند/ و امان شکفتن در خویش را کشتند/ باید به آن طایفه
 پشت کرد/ که دل خورشید را شکستند/ کلام صمیمیت/ به انتشار مظلومیت
 شمایان دست زد/ که هنوز هم/ طوفان از آن زمین/ به ناله می گذرد/ و امر به
 سوگواری/ بر آن سایه می اندازد/ آه ای بزرگواران، یاران/ عطش ناپیدای شما
 را/ هزار اقیانوس به تمنا نشسته است/ ای پرندگان افق های آبی دور از چشم/
 گوش من / صدای بالهاتان را شنید/ آیا جز به تحیر/ چگونه می توان در شما
 درنگ کرد/ مثل جنگل خدا/ وقتی شما را بریدند/ زمین عطشناک پایین/ زیر
 معنویت خونتان روید/ و افق به مرتبه ی ظهور آمد/ اسب سحر شیبه ای
 کشید/ هفتاد و دو آفتاب/ از جنگل نیزه بر آمد. (هراتی، ۱۳۸۰: ۳۶-۲۸)

سلمان بارها عظمت حماسه و قیام کربلا به زیبایی در اشعارش منعکس
 کرده و نبض عظمت عاشورا در جان شعر سلمان پویه می کند. نمونه ی اشعار
 عاشورایی سلمان نمونه های موفق شعر شیعی هستند که برای سرور شهیدان
 عالم سیدالشهدا سروده شده اند از جمله رباعی های زیر:

بالای تو مثل سرو آزاد افتاد تصویری از آن حماسه دریاد افتاد
 در حنجره گرفته ی صبح غریب تا افتادی هزار فریاد افتاد

(همان: ۱۶۶)

یک روز مرا از این بیابان ببرید از خالی بهت شوره زاران ببرید
 تا محضر سبز آب را دریابم چشمان مرا به باغ باران ببرید

(همان: ۱۶۸)

رباعی های زیر را برای امام سجّاد، که زینتی است برای عبادت کنندگان و حضرت ابوالفضل العباس، الگوی مقاومت و ایستادگی در صحرای کربلا سروده است:

بیزارم از آن حنجره کو زارت خواند چون لاله عزیز بودی و خارت خواند
پیغام تو ورد سبزه بیداران است بیدار نبود آن که بیمار است خواند
(همان: ۱۶۶)

ز آن دست که چون پرنده بی تاب افتاد بر سطح کرخت آب ها تاب افتاد
دست تو چو رود تا ابد جاری شد ز آن روی که در حمایت از آب افتاد
(همان: ۱۶۷)

«شعر اوایل انقلاب خصوصاً پس از شعله ور شدن آتش جنگ و فراگیر شدن فرهنگ شهادت، الگوهایی را برای خود برگزید که به جهت مشابهت و هم سویی فراوان این برهه از روزگار با ماجرای کربلا، حسین (ع) به عنوان نماد آرمانی عالی ترین نوع شهادت و هر یک از یاران و همراهان شهید او نیز به فراخور جایگاه معنوی، کیفیت ایمان و پاکبازی سرمشق هنرمندان قرار گرفتند؛ اما از میان زنان برتر جهان، «زینب» (س) به سبب تحمل دشواری های ماجرای عاشورا و بردباری اسطوره وارش پس از شهادت آن همه عزیز، بیش از پیش در شعر و سایر هنرها مطرح شد و شاعران، سروده های حماسی بسیاری را نثار او نمودند. سلمان هراتی ضمن یاد کرد از بانوانی چون فاطمه (س) و آسیه، نسبت به مقام شامخ حضرت زینب (س) به عنوان رسول صادق و پرتلاش پیام کربلا و خطابه های جسورانه و علی وار او در بیدادگری مردم فریب خورده ی آن دیار ابراز احترام می کند و نشان می دهد که صرف نظر از جنسیت، هر کس می تواند در صدف وجود خود گوهر ارجمند و پربهای

انسانی را پرورش دهد و برای همیشه به عنوان چهره ای فروزان و قابل اقتدار برتارک تاریخ بدرخشد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۶)

و اینک سروده های سلمان هراتی را در بیان عظمت و شکوه آسمانی حضرت زینب (س) از نظر می گذرانیم:

رباعی «زمزمه ی توحید»:

با زمزمه ی بلند توحید آمد بالای سر شهید جاوید آمد
از زخم عمیق خویش سرزد زینب چون صاعقه در غیبت خورشید آمد
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶۷)

شعر سپید «شام غریبان»:

پایان آن حماسه ی درد آلود/ شامی غریب بود/ شامی گرفته و غمناک/ دیگر
همیشه شعر/ دیگر همیشه مرثیه/ در بحر اشک بود/ بعد از فروفتادن خورشید/
ازشانه های مضطرب صبح/ فردا همیشه غمزده و گنگ/ در هیئت غبار می آید/
فریاد! آتش به جان خیمه در افتاد/ چشمی به خیمه ها/ چشمی به قتلگاه /
زینب میان آتش و خون/ ایستاده است/ ای ابر بهت از چه نمی باری؟ / ای
دشت های محو مقابل/ اعماق بی ترحم و تاریک/ ای اتفاق گرم/ با ما بگو/
زینب کجاست/ زینب کجا به خاک فشاند/ بذر سبز؟/ برماسه های تو/ ای
گردباد مرگ/ وقف درنگ نامه ی دلتنگی/ زینب چه می نوشت؟.

(همان: ۲۶۸-۲۶۶)

«شعر مصطفی علی پور، شعری است که پیوند بسیار مستحکمی با فرهنگ اسلامی و ارزش های حاکم بر آن دارد. شعری که همسوی با مفاهیم و ارزش های انقلابی جامعه ای است که به هر حال شعر شیعی را رقم می زند. شعری

با رنگ مایه ای کاملاً مذهبی، عشق، آزادی، آزادگی، جنگ و شهادت از درخشنده ترین شعرهای اویند و با تنفر از خلیفه که همواره آب را بر مهاجران می بندند، اختناق حکومت دار الخلافه را به گونه ای تصویر می کشد که برای مرگ آزادی در تقلایند، اختناقی که با رشوه و فریب، بیعت می گیرد تا درخت آزادی مجال شکفتن نیابد.» (علی پور، ۱۳۸۰: ۶۴)

شعر سپید «میدان در عاشورا(۱)» :

تشنه تر از فرات آبی نیست / و روشن تر از خون، آفتابی، / بوی سکه / بوی بیعت / پرندگان را مسموم می کند / و خاکی که خاکسترتست، / به گیاهان مجال بارور شدن نمی دهد / زمین، میدان کوچکی است / که در آتش شقایق ها و آینه ها / برافروخته است؛ / و میدان به قهرمانان به خاک افتاده ای می ماند / که برخاستن را / چشم بر چشم آخرین خیمه دوخته است / این جوان، این توفان، کیست / که چون برمی خیزد، / آسمان، زمین اوست / و پیشانی اش قرآنی گشوده است. / و میدان، اینک / نه سنگ است و نه خاک / جویباری ست. / جاری ست. / و خلیفه ها / همواره آب را بر مسافران می بندند.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۴۴-۴۳)

علی پور، در شعر سپید «عاشورا در میدان (۲)» شاعری است که شعرش با الهام از آموزگار بزرگ شهادت، امام حسین(ع) رنگ حماسی می یابد و مضمون شعرش برآیندی از اسطوره می پوشد و با رویکردی حماسی اسطوره های مذهبی و ملی به کرات در سروده هایش تجلی پیدا می کند:

آه ای فرات / چگونه چون گردباد / برخورد نمی پیچی از درد؟ / وقتی این گونه / شمشیر، در بازوان تو می نهند / در کنار تو / میدان در آتش عطش خاکستر

می شود/ و تو آرام و رام فرو می ریزی/ کهکشانی از فرشته پرپر می شود/ و
 تو نرم و سربزیر/ بر پنجه ی پا می گریزی/ چگونه لختی درنگ نمی کنی؟/
 وقتی دریایی لب تشنه / جامی از عطش را/ از گلوی کوچک رودی/ به آسمان
 خشک تعارف می کنند/ چگونه برخورد نمی پیچی از زخم؟/ چگونه در خود
 نمی خشکی از شرم؟ (همان: ۴۶-۴۵)

علی پور همچنان در شعر سپید «هفت بند مویه» تصاویری سوزناک از
 صحرای کربلا و واقعه ی عاشورا ارایه می دهد:

صدایش برنیزه می درخشد/ و چرخ سماعش/ در میدان/ قبیله ی تاریک را
 سرگردان می کند/ [نی هفت بند مویه است حنجره ام...]/ در باد / عطشی
 ست/ که هفت دریا را به اسارت می برد/ و در آینه/ تصویر شهیدی/ که راه را/
 به سواران نشان می دهد/ و ماه را.../ صدایش بر نیزه می درخشد/ و در خون
 گلویم/ «فرات»/ در پای بیابان ذبح می شود/ [نی هفت بند مویه است حنجره
 ام...]. (علی پور، ۱۳۸۶: ۱۳۶-۱۳۵)

هادی سعیدی کیاسری، در شعر سپید «دریغنامه ی انسان» سخن از ستاره ای
 می گوید که بر زبان امام حسین (ع) جاری بود این ستاره بود که به شمشیر، آب و
 ترانه، نامی با عظمت و والا بخشید بلکه این ستاره «دریغ نامه ی انسان» است که
 همان نامی برای غریب ترین پرسش روزگاران «هل من ناصر» حسینی:

ستاره ای/ که بر زبان تو می رود/ ماران تاریک/ از کتف خاکستر می سترد/
 ستاره ای،/ که بر زبان تو می رود/ شمشیر و آب/ ترانه را/ نامی بلند و تابان
 می بخشد/ ستاره ای، که بر زبان تو می رود/ ستاره نیست/ دریغنامه ی انسان
 است. (سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۹۷-۹۶)

امام خمینی (ره)

«آن گاه که سخن از ادبیات انقلاب به میان می آید، فرهنگی تداعی می شود که می تواند آینه ی یکی موقعیت تاریخی باشد. چشمه ای جوشنده و سیال در قلّه تفکر؛ تفکری آمیخته با آرمان و مذهب، اندیشه ای فراتر از خاک، تحولی، مبشر نظام الهی و اشتیاقی آغوش گشوده در خلاء کلام و انسان....» (مکارمی نیا، ۱۳۸۳: ۵۱)

به یاد آوردن شخصیت های نهضت های سیاسی و انقلابی در دیدگاه هنرمندان، سخنوران و شاعران مسلمان سرزمین ما - این نقش آفرینان نکته سنج - اتفاقات را روشن تر و گسترده جلوه می دهد. انقلاب اسلامی ایران در آینه ی آفرینش های ادبی، هنری و سیاسی نقش بست و یاد رنج ها و روشنگری های مدرّس، کاشانی، سید جمال الدّین اسدآبادی، مطهری، شریعتی، آل احمد، اقبال و سرانجام مبارزات پیگیر و خستگی ناپذیر معلّم بزرگ انقلاب اسلامی ایران، «امام خمینی» و دیگر پیشتازان و مرزبانان جاوید مرزهای بشریت و قرآن و اسلام در خاطره ها زنده شد. در هر گذر، پرنده ی بویا و تیزبال روح هنرمند، سفرتحقیقی و حماسی خویش را آغاز کرد. جستجوگرانه سفر کرد و امانتداری را پاس داشت، ادبیات امروز ایران را «ادبیات امام» نام گذاشت.

امام خمینی (ره) محبوب ترین شخصیت سیاسی و مذهبی شعر انقلاب اسلامی است و در شعر بیش تر شعرای این دوره حضور دارد. از جمله سلمان هراتی که در توصیف حضرت امام به زیبایی از عناصر طبیعت در فرم دو بیتی بهره گرفته است:

اما ما! با تو ما یک آسمانیم تو دریایی و ما رود روانیم
اگر یک روز ابری هم ببارد تو خورشیدی و ما رنگین کمانیم
(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۹۲)

یا در رباعی «چشم تو»:

حرف تو به شعر ناب پهلوی زده است آرامش تو به آب پهلوی زده است
پیشانی ات از سپیده مشهورتر است چشم تو به آفتاب پهلوی زده است
(همان: ۱۶۹)

شعبان کرمدخت در غزل «به احترام تو» امام خمینی را «پرچمدار رایت خون»، «حماسه ساز روزگاران» و «وارث فریاد سربداران» می داند که به جان شب زدگان و غافلان نور عشق می بارد و آن ها از خواب غفلت را بیدار می کند:

ستاره ی شب دلگیر بیقرارانی بلور نور به جام امیدوارانی
به یمن یاد تو در دل هزارگل روید به دشت سوخته، یادآور بهارانی
به احترام تو در باغ ایستاد، درخ کوه رویش گل ها به سبزه زارانی
زدشت سینه ی ما بغض ابر را راندی کویر خاطر ما را صلا ی بارانی
گرفته رایت خون، فاتحانه می تازی ماسه ساز سرافراز روزگاران
سخن بگو که شهیدان تو سرافشانند را که وارث فریاد سربدارانی
به جان شب زدگان نور عشق می باری گرچه معتکف خلوت جمارانی
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۲۰)

شدت علاقه ی شعرا به امام موجب می شود که از ایشان گاهی با نام «پیر و مراد» تعبیر می کنند:

پیر بود دست های گرم او شور شب های جماران یاد باد (همان: ۴۰)
آه از آن مردان خوب و سربه ریز سرنهاده بر خط فرمان پیر (همان: ۳۴)

(۱) بازگشت امام

بازگشت امام خمینی (ره) به کشور اسلامی نیز یکی از مضمون های شعر پایداری است. سلمان هراتی از این که رهبرش از سفر بازمی گردد اظهار شادمانی می کند و آن را در غزل «سجاده ی باد و باران»، «سپیدار استوار گلستان» می داند که از «دیار سحر» آمده است تا شب و ظلم و طاغوت با شنیدن صدایش در کام مرداب خود نابود و واژگون گردند.

ای خیال تو رویای روحانی آب ای سپیدار استوار سبز گلستان محراب
وسعت پاک چشم تو سجاده ی بادو باران باده نور می نوشد از جام دست تومهناب
اختر روشنی بخش شبهای اندوه و ظلمت شوق بیداری آفتاب از سرپرده خواب
تو گذشتی چنان رود از ذهن خاک عطشناک باغ از بارش سبز ایثار تو گشته سیراب
راست استاده ای چون یکی صخره تا اوج خورشید جنگل سبز ایمان تو از کجا میخورد آب
آمدی از دیار سحر کوله بار تو خورشید از صدای تو شب واژگون گشته در کام مرداب
(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۰۳-۳۰۲)

هراتی در شعر سپید «ای پاسخ سپید» به بازگشت حضرت امام (ره) اشاره دارد که بیانگر سال های دوران قبل از انقلاب و خفقان و اختناق و استبداد حاکم بر جامعه بود و «سالی که باغ در سایه می زیست» و «سال اختلاط گرگ و میش» بود و «هیچ چشمی نمی اندیشید» و «لبها با آهنگ تجسس سلام می کردند» و آسمان روزگار آینه ی دق شده بود. خبر از روشنی هیچ صبح آزادی نبود و «مردم با یأس عکس یادگاری می گرفتند» و زمانی که «تو آمدی ساده تر از بهار/ مثل تلاوت آیه های قیامت» بعثتی عظیم و تحولی بزرگ در ما ایجاد کرد که دنیا به خود لرزید و «سقوط ماهواره ها را تماشا باید کرد»:

سال قحطی چشم تو/ سالی که باغ در سایه می زیست/ و جنگل از بسیاری
 رطوبت/ کرخت می روید/ چشم ها حفره های مخوف/ و سال اختلاط گرگ
 و میش .../ هیچ چشمی نمی اندیشید/ و لب ها با آهنگ تجسس سلام
 می کردند/ و آسمان آینه تمام نمای دق بود/ که بشارت هیچ حجم روشنی/ از
 لبان صبح نمی گذشت/ دریا تالاب مسطحی بی موج/ که روی ران زمین در
 استراحتی یله بود/ و عشق حرام بود/ و هیچ خلوتی به یاد خدا برپا نمی شد/
 مردم با یأس عکس یادگاری می گرفتند .../ توآمدی ساده تر از بهار/ مثل
 تلاوت آیه های قیامت/ با بعثتی عظیم در پی/ و ما از خویش پرسیدیم/ زیستن
 یعنی چه؟/ و یاد گرفتیم بگویم توکلّت علی الله/ پشانی ات پاسخ سپیدی بود
 برای ما/ در خویش مرده های معیوب .../ و لبخندت گذرگاهی است/ که
 می توان به فتح پی برد/ و سقوط ماه واره ها را تماشا کرد. (همان: ۴۳-۴۰)

۲) نقش رهبری امام در انقلاب

سلمان هراتی غزل «پیش از تو» را خطاب به امام خمینی سروده و به عصر
 پیش از انقلاب و خفقان حاکم بر جامعه پرداخته است و این شعر نمادین به
 نوعی به استبداد گذشته اشاره دارد. که «آب» نماد مردم، «شب» ظلم و خفقان،
 «رود» گروه انقلابی و آزادی خواه، «دریا» اتحاد مردم، «کویر سوخته» ایران
 خفقان زده، «خاک بی بهار» سرزمین بدون آزادی و زندگی، «هراس سنگ»
 ستم و شکنجه مأموران رژیم و... که به خوبی از عناصر طبیعی برای توصیف
 نمادهای اشعارش بهره گرفته است. سلمان می گوید که قبل از امام (ره) در آن
 کشور اتحادی وجود نداشت مردم در غفلت و خفقان بودند و امید رهایی نبود
 حتی در این کویر سوخته، علف اجازه ی سبز شدن (کوچکترین چیز) و رشد

و بالندگی نداشت و دل ها از ترس «سنگ» جرأت بازگویی حقایق را نداشتند و سخن عشق و آزادی مثل غم و اندوهی در بغض فرو رفته بود و قصد بر طرف شدن نداشت تا این عشق نمودار شود با آمدن توصیح آزادی دمید:

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
 بسمیاری بود رود در آن برزخ کبود اما دویغ زهره دریا شدن نداشت
 در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار حتی علف آجازه ی زیبا شدن نداشت
 گم بود در عمق زمین شانه ی بهار بی تو ولی زمینه پیدا شدن نداشت
 دل ها اگرچه صاف ولی از هراس سنگ آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
 چون عقده ای به بغض فرو بود حرف عشق این عقده تا همیشه سروا شدن نداشت
 (همان: ۲۹۶-۲۹۷)

هراتی شعر بلند سپید «جمهوری گل محمدی» را که خطاب به حضرت امام خمینی به پاس سخنانش در روز ولادت ولی مؤمنان سروده است. او برای امام تعبیر جذّاب و زیبایی چون «شگفت انگیزتر از کهکشان»، «عجیب تر از جنگل» و «اقیانوس روشنایی» آورده است و فردای جمهوری گل محمدی را از آن کسی می داند که با او دمساز باشد و تعجب از کسانی که «از حضور تو می نالند/ و با تو نبودند/ تو را نشیندند/ و تو را نخواندند» و از بدو بامداد انقلاب که «تو شروع لبخند بودی و آفتاب» تو را درک نکرده اند و انتقاد از انسانی که «حیوان ناطقی است که شراب می خورد و دانس می رقص» می کند وهراتی تنها راه نجات انسان را بهره گیری از چشمه سار امام می داند و او را بلالی می داند که از مأذنه این شوره زار بانگ محمدی می افشاند و فردایی خوش برای دنیا که با «یک زلزله صبح می شود» امیدوار است:

شگفت انگیز تر از کهکشان/ مساحت مبهم پیشانی توست/ که در آفرینش خورشید/ بی نظیر است و عجیب تر از جنگل/ انبوه گیسوان تو/ که با شتابی بی مانند پرنده می پروراند/ آه بالا بلند/ اقیانوس روشنایی/ فردا کسی راست که تو ورایی/ با تو جز آفتاب دمساز نیست/ تو را جز بهار و درخت نمی شکیند/ با تنفس تو می نالند/ ای کرامت عام/ در شگفتم چگونه از حضور تو می نالند/ عجا به آتش می کشاند مرا/ ناسپاسی شان اینان - حنجره ی دیگران - / با تو نبودند/ تو را نشیندند، تو را نخواندند/ از بدو بامداد که شروع لبخند بودی و آفتاب/ با تو چگونه توانند بود/ که سراسر صبوری می طلبی و التهاب/ ای باغ ای چراغ/ چگونه تو را دوست بدارند/ بی کمترین نشانی از داغ مرا جز این نیست/ که ظرفیت درد نیست .../ نگاهی می کنم از دیروز وسیع تر شده ای/ چشم بدت دور - آنجا که عطر تو نیست چیست؟/ و یک مجله ی خارجی/ از قول یک فیلسوف خوشبخت/ که از پنج سالگی تا هنوز «فراک» می بندد/ نقل کرد: «انسان حیوان ناطقی است/ که شراب می خورد و دانس می رقصد»/ امروز این تازه ترین تعریف انسان است/ زمین در کویرستانی خفته است/ و تو تنها چشمه سار روشن این غربت روبه زوالی/ تو همان بلالی/ که از مأذنه این شوره زار/ بانگ محمدی می افشانی .../ بهار از تبار محمد است و جهان/ به تدریج در قلمرو این بهار گام می زند/ فردا با یک زلزله صبح می شود/ آنگاه پیامبران با شاخه ای از گل محمدی/ به دنیا می گویند صبح به خیر/ فردا ما آغاز می شویم/ فردا جنگلی از پرنده/ آسمانی از درخت/ و دریایی از خورشید خواهیم داشت/ فردا پایان بدی است/ فردا جمهوری گل محمدی است. (همان: ۲۲۳-۲۱۷)

۳) رحلت امام

رحلت امام نیز در شعر شاعران انقلاب بازتاب گسترده ای دارد. به مناسب این واقعه، سوگنامه های بسیار سروده شده است که همه ی آنها سرشار از احساس و عاطفه است از جمله مثنوی کوتاه هادی سعیدی کیاسری:

تو در فهم دنیا نگنجیده ای	زدنیا چه جز رنج و غم دیده ای
ترا جان زهرا (س) چه دیدی زما	بزرگا، اماما، چه دیدی زما
تو خود مرگ را خواستی از خدا	و ما بی تو ماندیم، نفرتین به ما
اگر چند از درد آکنده ایم	ز روح بلمند تو شرممنده ایم
دریغا دلت را نفهمیده ایم	و امروز داغ تو را دیده ایم
نگاه جهانی به چشم تو بود	و خورشید از آن چشم پر می گشود
خدایا نفهمیدم آن پییر را	و عذری نمانده ست تقصیر را
خدایا کوچیدن آفتاب	برای اسیران چه دارم جواب
همانا که می خواستند از خدا	به پا بوسش آیند از کربلا

(سوگنامه (۲)، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

شعبان کرم دخت همچنین غزل های «هنوز»، سوگ سرود (۱) و «خود، تو نمرده ای»، سوگ سرود (۲) را در سوگ و داغ فراق امام (ره) سروده است:

سوگ سرود (۱)

بهار رفت و چمن باز هم چراغانی ست	هوای دیده به سوگت، هنوز بارانی ست
هنوز خطبه ی خونت به گوش می آید	هنوز منبر تو گرم پوتو افشانی ست
هنوز چشمه ی چشمت به شوق می جوشد	هنوز شهد کلامت به خلق ارزانی ست
هنوز سوی جماران نماز می خوانیم	هنوز قبله ای و جز درت دری وا نیست
هنوز آینه ها با شکوه تو هیچ اند	هنوز خنده ی گل پیش خنده ات فانی ست

تو تا همیشه تاریخ در دل مایی اگرچه رفتی و در بین ما تو را جا نیست
 چگونه وصف تو گویم سترگ دریا دل مرا که دیده به دیدار عشق، بینا نیست
 خدا کند که نیاید، بهار، دیگر بار! که تاب دیدن گل های سرخ در ما نیست
 (کرمذخت، ۱۳۸۷: ۲۸)

سوگ سرود (۲)

بی تو به باغ و راغ نشان از بهار نیست دیگر شکوفه ای به تن شاخسار نیست
 با باغبان بگوی، در باغ را ببند گل رفت و دیگرم سرگشت و گذار نیست
 از پا نشست چشمه، چو چشم جهان گریست دیگر ترانه ای به لب جویبار نیست
 تنهاترین پرنده ی بی آشیانه ام چون ما کسی شکسته پرو بال و زار نیست
 ای روشن از فروغ تو چشم ستاره ها کو آن دلی که در غم تو سوگوار نیست
 پس دست ها که بی توبه سرها نشسته است بس چشم ها که بی تو کم از چشمه سار نیست
 خود، تو نمرده ای که به دل هاست جای تو از گردش زمانه جز این انتظار نیست
 رفتی و داغ تو به دل عالمی نشست یک ذره، ای امام! به دل ها قرار نیست
 (همان: ۲۹)

معرفی مبارزان تاریخ ساز

«بزرگان هر ملت نمودار عظمت و بزرگی آن ملت هستند، گاه یک چهره ی برجسته و یک شخصیت مؤثر می تواند در حوادث بزرگ و تعیین کننده شاهین ترازوی سرنوشت را به سمت بهروزی و پیروزی مردم کشور خود متمایل سازد و حافظ نجابت، آبرومندی و سرفرازی آنان در عرصه های جهانی و عصرهای تاریخی باشد. هنرمند و شاعر برخوردار از معرفت اجتماعی برخورد لازم می داند که این آزادگان سترگ ملی و مذهبی را در

سروده های خود بنوازد و در شناساندن مناسب آنان به مردم روزگار خود از ظرفیت های هنری به درستی بهره گیرد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۲۳)

سلمان هراتی در شعر سپید «میرزا و جنگل» به تصویر سازی مبارز خستگی ناپذیر عرصه ی شمال، میرزا کوچک خان جنگلی پرداخته است که «جنگل به نام تو می روید / درختان به غرور می خیزند / سرود می خوانند» و «جنگل همزاد مرد مقدسی است / که دل داده آفتاب بود / و برای کشتن شب / شمشیر شب شکن برآورد» و تو «مردی / تا منتهای جنگل / دنبال ردّ تو بودم / جنگل تمام شد / ردّ تو ناتمام»:

جنگل از خواب زمستانی برخاسته است / با تاک های بزرگ «کرزل»^{۱۲} و شاخه های ریشه ای «کرچل»^{۱۳} / و ما را با آسمانی سبز به دوستی می خواند / آی میرزا جنگل هماره، تو را به ذکر می خواند / جنگل سبزینه ی بکری است / که بی هیچ واسطه / در هر بهار تو را می زاید / چون نام تو با رویش و شکفتن دائم / در ذات جنگل است / جنگل به نام تو می روید / جنگل به نام تو می رویاند / در فصل رستن و رستن / جنگل قیامت است / درختان به غرور بر می خیزند / سرود می خوانند / جنگل همزاد مرد مقدسی است / که دل داده آفتاب بود / و برای کشتن شب شمشیر شب شکن برآورده / آی میرزا در جست و جوی تو / از باریکه شمشادهای مقابل رفتم / و ردّ پای تو را جستم / دیدم که ردّ اسب تو پیدا است / بی شک سواری از این جا گذشته است / دیدم که شاخه ی خمیده بیدی / ردّ تو را می بوسید / به برق سرخ سمّ راهوار تو

۱۲- کرزل بر وزن پر دل ، نام درخت جنگلی.

۱۳- کرچل بر وزن همدل ، نام درخت جنگلی.

سوگند می خورم/ جنگل از آن توست/ آی میرزا/ جنگل، وسعت پیوسته
 سپیدارهاست/ و سایه ها یادآور خستگی توست/ که کسالت زخم خنجر
 نارفیکان / در سایه ی پیر بلوط تکاندی/ زآن پس بلوط ها در هر بهار/ به یاد
 تو خون گریه می کنند/ سرو را دیدی/ ایستادگی اقتضای وجود اوست/ اما من
 سروی را در جنگل می شناسم/ که به احترام نام تو/ با تواضع به خاک افتاد/
 من در ستایش تو و جنگل مرددم/ جنگل به حد شرافت تو زیباست/ و تو به
 اندازه ی زیبایی جنگل/ مردی/ تا منتهای جنگل/ دنبال ردّ تو بودم/ جنگل
 تمام شد/ جنگل میان عبای تو گم شد/ و ردّ پای تو تا دورتر ستاره/ فرافت.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۴۷-۴۴)

سلمان هراتی در چهار پاره «آمد به دستگیری این باغ» به انقلاب گر قرن
 بیستم حضرت امام خمینی، اشاره دارد که با مبارزه و تلاش این انقلاب را
 در «زمهریر بهمن» سال ۵۷ به ثمر نشانند و گل پیروزی را در بهار انقلاب کاشت:

برزگر قدیمی این دشت	وقتی که کشت را به خطر دید
در باغ بذر حادثه افشانند	گاه سفر به غربت تبعید
این کاروان برای رسیدن	یک چند بی بهانه سفر کرد
بی مهتاب روشن رویش	خون خورد و بی سپیده سحر کرد
این باغ بی حضور قدومش	یک چند بی شکوفه به سر برد
گاهی که گاه رویش گل بود	دیدیم وای تیشه به سر خورد
یک روز بعد همه ی آب	در باغ دار حادثه رویید
در دشت باد فاجعه می خواند:	این راه را سوار بپوید
آمد صدای مرد سواری	از منتهای چشم بیابان
ای تشنگان جرعه ی آغاز	در چشم او نهان شده باران

ای تشنگان، هزاره ی باران آیینمه را غبار بشویم-م
پیغام آب را به سواران در روزنه های بدرقه گویم
آمد به دستگیری این باغ آمیخت با سلیقه ی باران
در زمهریر بهمن آن سال گل کاشت پا به پای بهاران

(همان: ۱۴۴-۱۴۲)

سلمان نیز در انتهای شعر بلند سپید «در نیمه ی آخرین ماه بهار» نیز به هجرت امام از کشور و بازگشت او از غربت تبعید و جوانه زدن بذر عشق و پیروزی در قلب مردم این کشور اشاره دارد:

...و قلب ها در حافظه ی عشق / می تپیدند/ با کوله بار هزاران دل / هزاران
دل/ به بدرقه ی هجرت غمگینانه ی آفتاب رفت/ هزار دل به غربت تبعید/ در
روزگار بعد/ شب از تهاجمی پیروز/ در خون نشست/ و بذرهای عشق/ از
قلب ها شکفت/ و آفتاب برآمد/ ازانزوای غربت و تبعید. (همان: ۲۰۶)

مصطفی علی پور شعر سپید «میرزا» را به یاد میرزا کوچک خان جنگلی سروده است که «شعری حماسی است با گرایش و نگرشی تاریخی و تاریخ گرایانه، آنجا که میرزای تاریخ را می سراید. میرزای بزرگ، این درخت شهیدی که با هر قطره خونس، ریشه در آتش و خاک و جنگل دارد و پرندگان به جستجو ردّ خونس را می گیرند و درختان تفنگش را دست به دست می چرخانند و جنگل منظومه ای می شود که نام میرزا را قافیه می بندد، میرزایی که دوام و حیثیت جنگل است و در دفتر «از گلوی کوچک رود» سرود می شود و علی پور را شاعری با هویت تاریخی نشان می دهد.»

(علی پور، ۱۳۸۰: ۸۲)

... و جنگل منظومه ی درختانی ست / که ریشه در آتش دارند / و سایه بر دریا / و «شب» / همه شب / در انبوه شاخه ها و برگ هاشان سرگردان است / جنگل، رستاخیز است / و هر درخت / استحاله ی مردی ست / که یک شب به توفان زد / وزان پیش تر که آسمان / چون عقابی او را بریاید / شولایش را به شاخ گوزنی آویخت، / تفنگش را در آبخاری رها کرد، / و آرزوهای سبزش را در تن درخت نهاد / و جنگل میدان ست / و هر درخت، سواری است / پا در رکاب گردباد / می پیچید و پیش می آید / و عشق را / در «درمالنگا، مالنگا»^{۱۴} / شعله ور می کند / و ردّ خونش بر برف / به جستجوییش برمی انگیزد / و سرودش / ستارگان را سربه هم آورده / برای ما، می خوانند. (علی پور، ۱۳۷۲: ۵۹-۵۸)

علی پور نیز شعر سپید «شب بیشه» را به میرزا کوچک خان و سوارانش تقدیم کرده است:

فقط ستاره گواه عبور سرخ شماسست / فقط ستاره شما را دید / کز آب های مجاور / شبی به بیشه زدید / کسی چه می دانست / که پشت پلک شمايان / چه شورشی خفته است؟ / کسی چه می دانست! / که در گلری شما خرده های خورشید است / و این سپیده ی کوچک / هم از سپیدی چشمان بیقرار شماسست / کسی چه می دانست! / فقط ستاره شما را دید / کز آب های مجاور / شبی به بیشه زدید / در سراسر آن شب / پرندگان به هواداری شما خواندند / درخت ها به سر انگشت ردّ پای شما را به هم نشان دادند / فقط ستاره شما دید / و خفیه گاه شما را / به صخره و دریا / به چشمه و شب گفت / صخره

۱۴- مالنگا به کسر لام در گویش مردم تنکابن و رامسر مکانی برای استراحت و تجمع گالش ها و چوپانان در جنگل.

هیچ نگفت / و چشمه هیچ نرفت / به جستجوی شما، ماه / شبی به کوه زد / و
ناپدید شد / فقط ستاره شما را دید / که خون سرکشتان را / شتاب تشنه ی
سربی / بر آسمان پاشید / فقط پلنگ به خونخواهی شما برخاست.

(همان: ۸۱-۸۲)

تبرستان

توصیف حماسه آفرینی های رزمندگان

یکی دیگر از مضامین شعر جنگ و پایداری، بیان توصیف حماسه ها و ستایش شهامت های رزمندگان اسلام است. جنگی ناخواسته و نابرابر بر ملت ایران تحمیل می شود، رزمندگان با تمام قدرت و توان در مقابل این تجاوز آشکار می ایستند و مردانه از وطن و شرف خود دفاع می کنند. رشادت ها و دلیری های آنان به طرز بارزی در اشعار شاعران به نمایش در آمده است.

هنر شاعری سلمان هراتی، در به تصویر کشیدن حوادث جنگ و مردان شرکت کننده در آن قابل توجه است، بی آن که در شعر خود دچار زیاده گویی و تکرار نگاه سستی افکار گذشتگان شود و یا به قالب ها و اندیشه های شاعران گذشته پناه ببرد با زبانی ساده و صمیمی به بیان اندیشه ها و هر آن چه دیده است و می بیند، می پردازد. سطرهای او به سادگی در کنار هم قرار می گیرند و به خوبی در دل مخاطب می نشینند:

وقتی که می رفت / یک سرو کوچک / در پشت پرچین ما کاشت / او رفت و
دیگر نیامد / اما چه سبز و تناور / آن سرو تا آسمان قد برافراشت.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۶۱)

او در رباعی «هوای باغ» نیز به توصیف رزمندگانی می پردازد که مردانه به کمک انقلاب و رهبر آمده اند و با این «شب ظلمانی» مبارزه نمودند:

سبزند که از هوای باغ آمده اند سرخند که از کویر داغ آمده اند
در اوج تراکم شب ظلمانی مردانه به یاری چراغ آمده اند

(همان: ۳۲۰)

سلمان هراتی در غزل «دریا تویی» به وصف مبارزان دریا دلی می پردازد که آبرو و حیثیت آب و خاکند و دلیرانه از این سرزمین دفاع کرده اند:
ما بی تو تا دنیاست دنیایی نداریم چون سنگ خاموشیم و غوغایی نداریم
ای سایه سار ظهر گرم بی ترخم جز سایه ی دستان تو چایی نداریم
تو آبروی خاکی و حیثیت آب دریا تویی ما جز تو دریایی نداریم
خورشید چشم توست چشمان تو خورشید تا نشکفد چشم تو فردایی نداریم
شمشیرها را گو بارند از سر بغض از عشق ما جز این تمنایی نداریم
(همان: ۱۵۸-۱۵۷)

مصطفی علی پور، در شعر سپید «شب بیشه» به رشادت ها و دلیری ها و مردانگی های رزمندگان سرافراز اسلام در شب های عملیات اشاره می کند که ستارگان آسمان، در شب، به بیشه دشمن زدن آنان را دید و باور کرد که از جان مایه گذاشتند:

فقط ستاره گواه عبور سرخ شماست / فقط ستاره شما را دید / کز آب های مجاور شبی به بیشه زدید / کسی چه می دانست! / که پشت پلک شما یان / چه شورشی خفته است؟ / کسی چه می دانست! / که در گلوی شما خرده های خورشید است / و این سپیده ی کوچک / هم از سپیدی چشمان بیقرار شماست / کسی چه می دانست! / فقط ستاره شما را دید / کز آب های مجاور / شبی به بیشه زدید و در سراسر آن شب / پرندگان به هواداری شما خواندند /

درخت ها به سرانگشت / رد پای شما را به هم نشان دادند / فقط ستاره شما را دید / و خفیه گاه شما را / به صخره و دریا / به چشمه و شب گفت / و صخره هیچ نگفت / و چشمه هیچ نرفت / به جستجوی شما، ماه شبی به کوه زد / ناپدید شد / فقط ستاره شما را دید / که خون سرکشتان را / شتاب تشنه ی سربی بر آسمان پاشید / فقط پلنگ به خوانخواهی شما برخاست.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۸۱-۸۲)

شعبان کرمدخت، در مثنوی بلند «سال های عاشقی» افسوس و تأسف خود را از آن همه اسطوره سازی ها و خیبرگشایی های اسطوره سازان یقین در جبهه ها ی جنگ یاد می کند که همیشه سر بر خط فرمان پیر خود بودند و دعوت حق را لَبیک گفتند:

...آه از آن اسطوره سازان یقین	دست و پا گم کردگان راستین
آه از آن مردان خوب و سر به زیر	سر نهاده بر خط فرمان پیر
آه از آن خیبر گشایان خیبر	شعله نشان سرافراز و بصیر
آه از آن پروازهای سوخته	عاشقان و رازهای سوخته

(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۳۴-۳۳)

او در این مثنوی بلند «سال های عاشقی» به توصیف جانبازی ها و جان فشانی نسل شاعر در جبهه های جنگ پرداخته است که با ایمان بی اندازه شان از عشق درکی تازه و الفتی دیرینه داشتند:

نسل من در فرصت والفجر هشت	لاله و گل کاشت در صحرا و دشت
نسل من دست از سرو جان شسته بود	نسل من در خون و خنجر رسته بود
نسل من از عشق درکی تازه داشت	نسل من ایمان بی اندازه داشت

نسل من خون و خطر را دیده بود	روزهای شعله ور را دیده بود
نسل من در باد و باران قد کشید	با شب سرد زمستان قد کشید
نسل من فتح المبین را دیده بود	آن وداع آخرین را دیده بود
نسل من در آسمان ها خانه داشت	در فراسوی زمان ها خانه داشت
نسل من خورشید را در مشت داشت	زخم تیغ تشنه را بر پشت داشت
نسل من سوز دعا را در مشت داشت	جبهه در جبهه خدا را می شناخت
نسل من از خویش طرحی ساده داشت	الفتی دیرینه با سجاده داشت
نسل من در جبهه بیم جان نداشت	نسل من آرایشی این سان نداشت
نسل من بود و صفای عاشقی	بود گم در کوچه های عاشقی
نسل من بود و بهاری در بغل	لاله های بی شماری در بغل
در شب خاموشی سنگر می نشست	بسا دل آینه واری در بغل
نسل من بود و جنونی رو به راه	داشت گویی شعله زاری در بغل

(همان: ۳۷-۳۶)

هادی سعیدی کیاسری در شعر آزاد «کوچ» به «مردان تپش های غیر عادی انسان» اشاره کرده که گویا دریا نام آن ها را خوانده و به خاطر دارد که جز خاطره ی سبز فداکاری آنان چیزی بر این ساحل غریب نمانده است:

آی، مرد تپش های غیر عادی انسان! / که نفست از تب ارواح/ و دلت از شورش مداوم اشباح پر بود/ شب که نگاه تو با ستاره گره خورد/ آن سوی طوفان و موج/ آن سوی ابهام/ نام تو را دریا - نام تو را گویا - خوانده است/ کز تو مگر جای پا و / خاطره ای سبز/ هیچ براین ساحل غریب نمانده است.

(سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۸۳-۸۲)

سعیدی در مثنوی «صحرا» از حماسه آفرینی ها و شهادت های دلاورن
 عرصه ی نبرد که در شب ها به صف دشمن شبیخون می زدند، یاد می کند:

... من و شعر و شمشیر همسایه ام هجوم و من و تیر همسایه ام
 چه شبها که از خیمه بیرون زدیم به اردوی دشمن شبیخون زدیم
 سبکبال شمشیرها آختیم به بیگانه و آشتناختیم
 کس این جا به فکر نشستن نبود اگر بود یک لحظه با من نبود

(همان: ۱۲۳-۱۲۲)

بیان مظلومیت رزمندگان اسلام و ملت در طول جنگ

یکی دیگر از رویکردهای شعر جنگ، بیان مظلومیت رزمندگان اسلام و
 ملت ایران در طول جنگ است. جنگی ناخواسته بر ملت ایران تحمیل
 می شود. جنگ از مناطق جنگی به مناطق غیر نظامی هم کشیده می شود.
 بمباران های هوایی هر روز دهها خانواده را به خاک سیاه می نشاند. شهادت
 غریبانه ی تعدادی از رزمندگان جبهه های نبرد، فریاد زنان و کودکانی که در
 زیر آوارها می مانند، نوعروسانی که داغ همسر بردلشان می نشیند، پدر پیری
 که تنها فرزند خود را به خاک می سپارد و مادری که تمام آرزوهایش را
 صرصر حوادث از بین می برد و رویدادهای از این قبیل هم به نحوی موضوع
 شعر قرار می گیرد.

سلمان هراتی در شعر سپید «زمزمه ی جویبار» که حالت گفت و گو و
 دیالوگ دارد از این که «خدیدجه با دادن دو شهید برای طلوع آفتاب انقلاب هم
 چنان مهجور و محجوب است و دستی در کار و پایی در اجتماع ندارد و از
 شدت تنگ عیشی حتی قادر نیست به زیارت امام رضا (ع) برود، اما شهلا

ضمن نادیده انگاشتن هنجارها و رسوم انقلاب هر ماه برای خرید به اروپا می رود، بسیار دل آزرده و ناخرسند است.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۱۹)

به مادرم گفتم: / چرا خدیجه گریه نکند؟ / گفت: چرا گریه نکند / دو بار قلبش شکست / کافی نیست؟! / چرا خدیجه گریه نکند / در حالی که او مارا / به اندازه ی دو باغ گل سرخ / به بهار نزدیک کوته است / بجای تجمّل دو داغ، به اندازه ی دو طلوع / صبح ظهور را جلو انداخته است / اما هنوز حق با شهلاست / شهلا چه گلی به سر بهار زده است^{۱۵} ؟ / که این همه زیبانش دراز است / و جرأت می کند / اسم خیابان ها را عوضی بگوید / آقا عشرت آباد! میدان شهیاد می خوره؟ / چرا خدیجه بهتر از شهلا نیست؟ / چرا خدیجه نمی داند تهران کجاست؟ / چرا خدیجه نمی تواند به زیارت امام رضا برود؟ / اما شهلا هر ماه برای خرید به اروپا می رود / وقتی هم برمی گردد / با دهن کجی از خیابان انقلاب می گذرد / چرا شهلا این قدر خاطر جمع است؟ / و چرا ابرهای نگرانی در چشم های خدیجه وسیع می شود / چرا خدیجه نمی داند خمیر دندان چیست؟ / قربان درد دلت یا فاطمه زهرا!.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۰۱-۱۹۹)

مصطفی علی پور در شعر سپید «مضمون» صحبت از کوچه ها و خیابانهایی می کند که از چلچراغ شهیدان پر شده است و خواهر و مادرانی که

۱۵- گلی به سر کسی زدن: مقام و منزلت کسی را بالا بردن، کار مهمی برای کسی انجام دادن، فایده ای به حال کسی داشتن. (به نقل از کتاب آشنای شالیزار، مهدی خادمی

از غم از دست دادن عزیزانشان بر روی سجاده جان می دهند، کسی در فکر آن ها نیست و بی آن که از آنان حمایتی شود. و بعد از شهادت آن ها هم خانواده شان مظلوم زندگی می کنند و هیچ توقعی از دیگران ندارند. و در انتهای شعر انتقاد می کند از هنرمندانی که به خود اجازه نمی دهند از شجاعت و شهامت و مردانگی شهیدان در جبهه ها سخن گویند، تا چه رسد به بیان حقایق اندیشه ها و اهدافشان:

کوچه ها / در تصرف چلچراغ هایی ست / که دنباله ی خورشیدند / و گورستان ها / در تملک خواهرانی که برادری را / از گورهای تازه، آموخته اند / مادران بر سجاده می میرند / و پدران تشنه ی تقسیم دریا و پرنده اند / آه! زمستان، / چه روزهای طولی دارد! / هیچ ابری از باغ ها حمایت نمی کند / و روزنامه ها از روزهای عصبانی خبر می دهند / حق با شماست! / آه ای شما که واژه هاتان را / انبار می کنید / حق با شماست / این که نمی بینید این همه اصالت را / جراحات را / چه، بیش تر از آن که دیده باشید / چشم هاتان را از خاک انباشته اید. (علی پور، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۴)

جان فشانی و ایثار دلاوران عرصه ی نبرد

یکی از درون مایه های ارزشمند جنگ که در شعر شاعران نمود پیدا کرده است، جان فشانی و جانبازی و رشادت های رزمندگان در جبهه های جنگ بوده است که سلمان هراتی در قالب رباعی های خود به طرز زیبایی به این مضمون پرداخته است:

با نیت عشق بار بستند همه	از خانه و خانمان گسستند همه
لبیک چو گفتند به سردار سحر	یکباره حصار شب شکستند همه

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۷۲)

با درد، شب دروغ را سر کردند در خون، دل باغ را شناور کردند
در ظهر هزاره ی عطش باریدند تا بوته ی خشک را صنوبر کردند
(همان: ۳۲۰)

همپای نسیم ره به کویش بردند دل را چه نظر به جستجویش بردند
سرباخته و به ارمغان همچو گل یک پیکر غرق خون به سویش بردند
(همان: ۱۷۳)

شاید که به عشق نیک اندیشه کنیم فرهاد شویم و عاشقی پیشه کنیم
این صخره که پیش رویمان ایستاده است شیطان هواست عشق را تیشه کنیم
(همان: ۱۷۳-۱۷۲)

شعبان کرمدخت در رباعی های ذیل به سر دادن که رسم عاشقان است
طریق عشق بازی اشاره نموده است که می ولا را از جام جنون سر می کشند:
رفتی و صدای تو به جا ماند هنوز شوردل تو برای ما ماند هنوز
سردادی و رسم عاشقان این باشد چشمان تو چون پنجره واماند هنوز
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۶۱)

در سینه دلی چو ماه تابان داری از هرچه به جز عشق خدا بیزاری
با پای سر از معبر خون می گذری این است طریق عشقبازی آری
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۵۵)

کس چون تو به روی خصم خنجر نکشید از جام جنون می ولا سر نکشید
زین پیش، برادر! کس چون تو به شوق تا اوج یقین به بال خون پر نکشید
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۵۸)

ایستادگی و مقاومت رزمندگان

از میان عناصر و شاخص های ادبیات پایداری، مقاومت در برابر دشمن برای شاعران درخششی عظیم دارد. مصطفی علی پوردرشعر نیمایی «زخم و آب» زخم خوردن و ایستادگی و مقاومت خود را به خاطر آب و خاک این میهن به شکل زیبایی سر داده است:

چشمهای روشن مرا / ابرهای تیره ای گرفته است / من برای آفتاب و آب زخم خورده ام / من برای آسمان و نان گریستم / من به خاطر درخت تا بایستد، شکسته ام / من به جای دشت سوختم من، ستاره در ستاره، شب / من، سپیده در سپیده، صبح / من، شهید در شهید، عشق / در من ایستاده دسته دسته آینه ست / باک نیست اگر که دوست / خویش را به من نگفت / زخم من نگفته ماند / آینه - هر چقدر هم شکسته - آینه ست. (علی پور، ۱۳۷۲: ۷۳-۷۲)

سلمان هراتی در غزل «خواهش شکستن» ملت را مثل درخت تناوری می داند که با وفور فتنه ها و آشوب هایی که در این دنیا است هنوز مقاوم و پابرجاست و به خاطر دفاع از حیثیت و شرف و آب و خاک این کشور آرزوی پذیرفتن زخم را دارد:

چنان درخت در این آسمان سری داریم برای حادثه، دست تناوری داریم
وفور فتنه اگر هست، آسمان با ماست که چشم لطف، دنیای دیگری داریم
اگرچه از عطش و التهاب می خوانیم برای عشق، ولی دیده ی تری داریم
برای رفتن از این جا، میان سینه ی تنگ دلی به پاکی کبوتری داریم
چنان پرنده، در آن میهمانی آبی زجنس ابر به بالای خود پری داریم
دوباره بر لب دل، خواهش شکستن دست هنوز، آرزوی زخم دیگری داریم
(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۰۹-۳۰۸)

سلمان هراتی در شعر سپید «غنچه ی نرگس» در انتظار موعودی است که جهان را پر از عدل و داد کند و با مبارزه و مقاومت و ایستادگی در مقابل ستمگران و ظالمان «بهار عدل را در جهان» برپا کند و اعتراض خود را به گوش جهانیان برساند:

در ضیافت تولدت/ خاک در شکوه جنبشی دگر/ رخت زرد خویش را درید/
و تکان تازه ای به خویش داد/ هم بدین سبب به رود زد/ تا غبار تاخت
ستمگران دهر را / در گذار آب شستو دهد/ ای دلیل جنبش زمین، قسم به
فجر/ تا تولد بهار عدل در جهان / ظالمان دهر را به دار می کشیم / گوش را
به نبض تند خاک می دهیم/ گام عادل بزرگ را منتظر، شماره می کند/ در
بهار اعتراف سبز باغ را شنیده ام که می شکفت/ اذن رویش بهار را تو داده
ای (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۱۹-۱۱۸)

هادی سعیدی کیاسری در شعر آزاد «خودخوانی غریبه ی دشوار» از ایستادگی و مقاومت رزمندگان و شهیدانی سخن به میان می آورد که در بدترین شرایط جنگ مردانه جنگیدند و اوضاع را تحمل نمودند و با دستان شعله ور چون گل پرپر شدند و در انتهای شعر به بی دردان از خدا بی خبری اشاره دارد که این وضعیّت را دیدند و در بی خیالی سپری کردند:

تو ایستادی با چشمان باران در شب/ و من گریه نکردم/ صبح شکسته و
صدای گسسته با تو بود/ و من گریه نکردم/ پیشانی خاموش و دهان خاکستر
با تو بود/ و من گریه نکردم/ جانماز خاک و انگشتی ماه با تو بود/ و من
گریه نکردم/ پر سرخ سرب و نام ناتمام شکوفه با تو بود/ و من گریه نکردم/
عطر چرخان، زخم چرخان، خون چرخان/ مرگ چرخان با تو بود/ و من گریه

نکردم.../ و دست های شعله ورت/ شب را پس می زند/ ای گم، ای غریبه ی
 دشوار/ این جا هماره چنین بوده است/ آمیزه ای/ از شیهه ی اسبان جوان/
 شیون زنان و مردان که/ - باران و سرگیجه و باروت و باد -/ چشم های خالی
 خود را/ در کومه های سنگی و نفرین/ دفن می کند.../ آه ای سایه وار بی تن/
 دیروز پرپر گل/ فردای خاکستر من!!/ او که در بهار و / فرصت شکوفه نشست/
 او که از دریچه ی خون سحرگاهی/ به عطرها صداها/ نام هایی نه این جایی
 پیوست/ به زمستانی که در من و توست/ خو نمی گیرد/ تا چشمه به رقص
 درآید/ ماه ممکن شو/ چشمان منجمدت را بگشا/ سواره می آیی/ گیسوی باد
 در مشت/ لب می گشایی/ خون شعله ورت/ شب را پس می زند / همه را به
 نام می خوانی/ و نمی دانی/ که پرستوها بر نمی گردند/ و نمی دانی نباید
 مرد (سعیدی کیاسری، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۹)

تداعی خاطرات ایام شکوهمند جبهه

موضوع دیگری که در اشعار پایداری شاعران مورد بحث، مجال بروز و
 ظهور یافته، موضوع تداعی خاطرات و یاد ایام حضور شکوهمند رزمندگان در
 جبهه و حال و هوای جنگ است. روزها و شب های عملیات، حضور در
 صحنه های دفاع، صمیمیت و صداقت یاران، شهادت همزمان، فتح و پیروزی
 و رویکردهایی از این قبیل را می توان در اشعار شاعران ملاحظه کرد.

شعبان کرمدخت در مثنوی «سال های عاشقی» یاد ایام جبهه و رشادت های
 «مردان سنگر سوخته» که از خود گذشتند و تا فراسوی خطر رفتند و همیشه و در
 همه احوال سر بر خط فرمان پیر جماران بودند، با وصفی زیبایی یاد می کند:
 یاد باد آن روزهای شعله ور عشق بود و سوزهای شعله ور

روزهای مهربان عاشقی	پر زدن در آسمان عاشقی
روزهای سنگر و بوی خطر	رفتن از خود تا فراسوی خطر
یاد آن سربندهای سبز و سرخ	آن همه لبخندهای سبز و سرخ
یاد آن میدان مین و مردها	یاد شام آخرین و مردها
یاد آن مردان سنگر سوخته	در محار شعله یکسر سوخته
یاد آن کارون خروشی ها بخیر	شعله، شعله، شعله نوشی ها بخیر...
یاد باد آن سال های عاشقی	آن همه حال و هوای عاشقی
سال های مین و طوفان و خطر	سال های خنجر و خون سپر
سال های بی قراری، سوختن	در هوای لاله، زاری، سوختن
آن همه شور تماشا کو؟ کجاست؟	شوق گل های شکوفا کو؟ کجاست؟...
یاد باد آن روزهای نازنین	نعش یاران بود و آغوش زمین
جاذبه پر بود از حضور عاشقان	شیهه ی اسب سواران یاد باد
روزهای روبه راهی داشتیم	بیرق خورشید می افراشتیم

(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۴۱-۳۳)

شعبان کرمدخت در رباعی زیر به نبردهای تن به تن و مبارزات غیورانه رزمندگان در جبهه ها یاد می کند که حاصل آنها وجود ستارگان زخم براندام بلورین آنهاست که از جنگ به یاگار مانده است:

مانده است اگر چه زخم ها بر تن تو	من ماندم و بوی سرخ پیراهن تو
مانده ست به یادگار در باور من	با خصم، نبرد تن به تن کردن تو

(همان: ۶۲)

هادی سعیدی کیاسری در غزل «مویه» به یادآوری «آن لحظه های آتش و آواز باد» دارد که با شمشیرهای آخته، در زیر پرچم پیر خود به قلب تاریخ تاختیم تا حماسه ای دیگر را رقم زنیم:

ماندیم دل شکسته و با درد ساختیم بی تو زخود گریخته در خود گذاختیم
 با هرنفس نشسته و درهم شکسته ایم چون اشک گرم حسرت خود رنگ باختیم
 خون می خورد به یاد اشارات چشم تو تیغی که زیر پرچم ای پیر آختیم
 آن لحظه های آتش و آواز یاد باد آن لحظه های که با تو به تاریخ تاختیم
 بر شانه های شرم فرو ریخت قلبمان ای کاش دردهای تو را می شناختیم
 (سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۴۹-۴۸)

حضور فراگیر مردم در جبهه ها (دفاع بومی)

از خصوصیات دیگر دفاع مقدس این بود که برای اولین بار در چند قرن اخیر، قدرت دفاعی ایران از مسیر اندیشه های دینی و انقلابی و از درون ملت شکل گرفت، که جوهر این قدرت دفاعی جدید، مقاومت های مردمی در برابر متجاوزان بود.

از نکات شگفت انگیز دیگر این که، در طول دفاع مقدس، وجود آرمان ها، اهداف و ارزش های متعالی و مشترک (اطاعت از امام، عزت و پیروزی اسلام، دفاع از میهن و ...) رزمندگان را با زبان، فرهنگ و ایده های متفاوت، حتی دین متفاوت (زرتشتی، مسیحی و کلیمی) به تفاهم اجتماعی و درک متقابل از یکدیگر رساند و با اتحاد و همدلی علیه دشمن بسیج نمود.

ملت ایران از هر قشر و گروه و صنف، از بازاری گرفته تا کارگر و روحانی و محصل و دانشگاهی و پزشک و... هر گروه سنی از نوجوانان تا پیر در جبهه

حضور یافتند. در واقع امام خمینی (ره) ملّتی را ساخت که عاقلانه و عاشقانه به میدان آتش و خون رفتند.

سلمان هراتی در شعرسپید «جمهوری گل محمدی» به حضور همیشه در صحنه ملّت ایران در جبهه های جنگ اشاره دارد:

باران نثار/ همیشه باد بهار/ جاذّه ها از حضور همواره کاروانیان معطر است/ و درختان از سلامت سبز برخوردارند/ و رودها با خروش های متفاوت خویش/ به تنوع این فصل می افزایند.... / این جا که من ایستاده ام/ بامی از روشنایی است/ و روبه روی من خیابانی / که با کاروانهای «به کربلا می رویم» ادامه می یابد.../ به جاذّه ها نگاه می کنیم/ حضور این کاروان / چه شکوهی به خیابان داده است/ اینان با رفتاری پرنده وار / و با حرارتی از تنفس سبز مرا می آموزند....(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۲۰)

و او نیز در شعر سپید «از بی خطی تا خطّ مقدّم» رفتن به جبهه های نبرد را فقط برای رضای خدای می داند و بس:

وقتی که از هوای گرفته ی بودن/ به سمت جبهه می آیی/ تمام تو در معیت آفتاب است/ زیر کسای متبرک توحید. (همان: ۸۳-۸۲)

پیوند جبهه با پشت جبهه

مردم فهیم و قدرشناس ایران نیز با آگاهی از وضعیّت جبهه ها از همان ابتدا جنگ به یاری رزمندگان شتافتند. آن ها در حقیقت، جبهه ها را تا خانه های خود گسترش دادند و با همه ی وجود در این مبارزه سرنوشت ساز شرکت کردند، فرزندان خود راهی جبهه ها کردند و خود در پشت جبهه ها به جمع آوری امکانات پرداختند. کمک های مردمی به جبهه ها آن چنان بود

که بر همه ثابت شد که دفاع مقدّس به طور کامل متعلّق به مردم است. حافظه ی نیرومند مردم هرگز پیرزنی را که باکمری خمیده، چند عدد تخم مرغ را به ستاد جمع آوری کمک های مردمی تحویل داد از یاد نخواهد برد. فرهنگ جبهه با پشت جبهه یک واحد به هم پیوسته و کامل بود.

سلمان هراتی در شعر سپید «یک قلم ناسزا به محکّم قربتاً الی الله» به همراهی مردم در پشت جبهه و آماده ی ثبت نام برای اشتافتن به جبهه ها و درک موقعیت حسّاس جنگ و همیشه در صحنه بودن مردم اشاره دارد:

من بارها دیده ام/ برای خون دادن/ چقدر صف را تحمل کرده اند/ و برای ثبت نام در بسیج و برای رأی دادن هم/ داخل صف دعا می کردند/ خواهرم می گوید: تحملش آسان نیست/ چگونه می شود این همه معطل خوردن شد/ تو می خواهی خواهرم فرصت نکند/ برای رزمندگان دستکش ببافد/ تو همین را می خواهی (هراتی، ۱۳۸۰: ۹۷)

باورهای مذهبی نیروی محرّکه ی دفاع مقدّس

یکی از ویژگی های دفاع مقدّس ما این بود که از باورها و اعتقادات مذهبی برخوردار بود. تمام آموزه های دینی از جمله قرآن، نهج البلاغه، سخنان معصومین و سیره ی آل بزرگواران برپایداری و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصایب تأکید دارد. دفاع مقدّس ما سرشار از نشانه ها و تصاویری است که اخلاص و توسّل ملّتی را به امامان معصومشان به ظهور می رساند.

«شعر اوایل انقلاب خصوصاً پس از شعله ور شدن آتش جنگ و فراگیر شدن فرهنگ شهادت، الگوهایی را برای خود برگزید که به جهت مشابهت و هم سویی فراوان این برهه از روزگار با ماجرای کربلا، حسین (ع) به عنوان

نماد آرمانی عالی ترین نوع شهادت و هر یک از یاران و همراهان شهید او نیز به فراخور جایگاه معنوی، کیفیت ایمان و پاکبازی سرمشق هنرمندان قرار گرفتند؛ اما از میان زنان برتر جهان، «زینب» (س) به سبب تحمل دشواری های ماجرای عاشورا و بردباری اسطوره وارش پس از شهادت آن همه عزیز، بیش از پیش در شعر و سایر هنرها مطرح شد و شاعران، سروده های حماسی بسیاری را نثار او نمودند. سلمان هراتی ضمن یاد کردن از بانوانی چون فاطمه (س) و آسیه، نسبت به مقام شامخ حضرت زینب (س) به عنوان رسول صادق و پرتلاش پیام کربلا و خطابه های جسورانه و علی وار او در بیدادگری مردم فریب خورده ی آن دیار ابراز احترام می کند و نشان می دهد که صرف نظر از جنسیت، هر کس می تواند در صدف وجود خود گوهر ارجمند و پربهای انسانی را پرورش دهد و برای همیشه به عنوان چهره ای فروزان و قابل اقتدار برتارک تاریخ بدرخشد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۶)

و اینک سروده های سلمان هراتی را در بیان عظمت و شکوه آسمانی حضرت زینب (س) از نظر می گذرانیم:

• رباعی «زمزمه ی توحید»:

با زمزمه ی بلند توحید آمد بالای سر شهید جاوید آمد
از زخم عمیق خویش سر زد زینب چون صاعقه در غیبت خورشید آمد
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶۷)

سلمان هراتی در شعر سپید «با آفتاب صمیمی» که در مورد امام زمان سروده است به نوعی به کمک و همیاری او در پشت جبهه هاو در درون جبهه ها با رزمندگان و همراهی با شهدا اشاره دارد:

... او در کنار تنور داغ/ با «سیب گل» و «فاطمه» نان می پزد/ برای بچه های جبهه/ او در جبهه هست/ با بچه ها فشگ خالی می کند/ و صلوات می فرستد/ او همه جاست .../ او از خانواده شهدا ست/ شب های جمعه به بهشت زهرا/ رو قبر شهدا گلاب می پاشد .../ و ما را در شعار/ «جنگ جنگ تا پیروزی» یاری می دهد (همان: ۱۰۵-۱۰۳)

تبرستان

www.tabarestan.info

پیام جبهه (مکتب عشق)

سلمان هراتی در مجموعه ی شعر «از این ستاره تا آن ستاره» که آن را برای نوجوانان سروده است جلوه ای دیگر گونه و با احساس و حماسه وار از بازتاب مضامین جنگ و دفاع مقدس در سروده های خود ارایه نموده است. به راستی او در این مجموعه با به کار بردن زبان عاطفی و پر از احساس و نحوه ی بیانی تشبیه وار جهت تأثیر و القای مفاهیم جنگ و مقاومت در کودکان و نوجوان شناخت کامل داشت. او در شعر نیمایی «امتحان نهایی» جبهه را مدرسه ای دانسته است که کلاس واقعی در آن جاست و باید سر به فرمان پیر خود، امتحان نهایی را در آنجا پس داد:

و جبهه مدرسه است/ کلاس ما آن جاست/ شتاب کن برویم/ که دیر خواهد شد/ تفنگ را بردار/ امام می آید/ و امتحان نهایی شروع خواهد شد.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۵۳)

هراتی با شور حماسی و تشبیه گون خاصی شعر نیمایی «پیام» را سروده است که معلّم را همچون فرماندهی دانسته است که کلاس درسش، سنگر است و گچ فشنگ را بر تخته ی سیاه قلب دشمن می زند:

با من بیا نترس! / من یک جنوبی ام / در فکر خوبی ام / با من به جز حماسه
نگو / از من به جز تفنگ نخواه / زیرا معلم فرمانده ی من است / سنگر،
کلاس ماست / ما با گچ فشنگ همواره بی درنگ نوشتیم: «پیروز می شویم» /
تخته ی سیاه ما / قلب سیاه دشمن اسلام است. (همان: ۳۶۵-۳۶۴)

سلمان هراتی در شعر نیمایی «جبهه به علاوه ی تو» به حضور خدا در
جبهه اشاره دارد که جبهه ها با حضور اوست که با طراوت برای شهداست و
نوید فتح و ظفر می دهد «جبهه منهای تو هیچ معنا ندارد»:

ای خدا / مهربانی آبی! / ابرها را بگو با درختان این باغ / از سر مهربانی ببارند /
تا در این دشت / با بهاری که از راه فردا می آید / لاله ی ارغوانی بکارند / آه
دست بالاتر ای خوب / جبهه با تو / مساوی است با فتح / با دشت های شقایق /
جبهه منهای تو هیچ معنا ندارد. (همان: ۳۸۷-۳۸۶)

ترغیب مردم برای رفتن به جبهه

از موضوعات شعر پایداری که برانگیزنده ی حمیت و غیرت ملی است
نهییب شاعر به خود و دیگران است که آنان را برای رفتن به جبهه های نبرد
جهت دفاع از سرزمین و حیثیت و شرف خود ترغیب و تشویق می کند.
این رویکرد در شعر مصطفی علی پور بسیار به چشم می خورد. در رباعی
زیر رزمندگان و سواران جهاد در راه خدا را تهییج و تحریک به مبارزه و
جنگ می کند:

دیری است، ستون ستون، سواران رفتند / در خون و غبار سربداران رفتند
دیری است جرس به راهمان می خواند / بشتاب برادرم که یاران رفتند
(جامه ی خونین عشق، ۱۳۶۸: ۲۸۲)

علی پور در شعر سپید «زخم صنوبرها» می گوید که باید پنجره ی دل را گشود و دید که این سینه سرخان مهاجر (شهدا) چگونه جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و رفتند و توبا دیدن آنان باید «رهرو باشی» تا رسیدن به «دریای حقیقی» و سیمرغ واقعی فقط یک باران فاصله است:

باید پنجره را گشود/ و آسمان را بویید/ باید پنجره را گشود و دید/ چند سینه سرخ مهاجر، برشاخسار عریان نشسته اند/ و بهار از کدام سمت آسمان به باغ می آید/ باید پنجره را گشود و هوای تازه را تجربه کرد/ این جا نمی شود، هر چیزی را تخمین زد/ باید رهرو باشی/ تا بدانی فقط از جاذبه های ناهموار می توان به مقصد رسید/ باید نیت کرد و شتافت/ تا «دریا» فقط یک باران فاصله است. (علی پور، ۱۳۷۲: ۱۱-۱۲)

علی پور در شعر سپید «در چشمهای تو» گاه اندیشه به پا خاستن در او جوانه می زند و از مرز شبی کوچک برمی خیزد و به روزی بزرگ قدم می نهد و در چشم های یار مشرقی خود وسوسه ی شهید شدن، او را به طغیان وا می دارد: هنگام که می نگرم از چشم های تو/ تو را و تنهایی را/ از شبی کوچک بر می خیزم/ و به روزی بزرگ قدم می نهم/ چشم هایت مرا/ به شهید شدن وسوسه می کند/ و مرا به عصیان/ کز شانه های درختان فرا روم/ آه! شگفتا دریغ! من عشق ها/ و خورشیدهایم را/ در شبی طولانی از دست داده ام/ ای مهربان/ ای یار ناگزیر/ چشم هایت از من باز پس بگیر/ من رد پای گمشدگان را/ در چشم های تو یافته ام/ پلک های تو/ در دسترس ترین «سایه پناه» منند.

(همان: ۹۷-۹۸)

سلمان هراتی در شعر آزاد «بر قلّه های انتظار» می گوید برای فتح قلّه های بلند مدال افتخار و پیروزی باید دست به قبضه ی شمشیر برد و بدی را در نطفه خفه کرد و برای مبارزه با ظلم و فتنه آشوبی به پانمود:

ای مقتدای آب های آشوب/ در روزگار جسارت مرداب/ و گستاخی قارچ
 های مسموم/ طوفان آخرینی/ که بر گستره ی خاک خواهد گذشت/ ای
 شوکت طلوع هزار آفتاب/ تو شیونی بلند تراز/ فرود کهکشان به زمین/ و
 عصبانی که اسب های خشمگین/ پیش بینی کرده اند .../ بی گمان تا فتح قلّه
 ی دیگر/ فرمان عشق آتش است .../ باید دست ها را به قبضه ی شمشیر
 سپرد/ و حنجره ی بدی را فشرد/ آه ای پیشوای اقیانوس های شورش/ شب
 نشینی دنیا به طول انجامید/ طوفان را رها کن/ و اسب آشوب را افسار بگسل.
 (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۹-۲۶)

سلمان هراتی در شعرنیمایی «جای احمد» خبر شهادت شهید را عاملی برای اشتیاق رزمندگان دیگر جهت رفتن به جبهه های نبرد ذکر می کند. عنصر عاطفه و احساس نیز به نحو شایسته در این شعر سلمان حس می شود و این عاطفه مبتنی بر درد اجتماعی و نگرش مذهبی شاعر است و متکی بر ماتم و اندوهی است که از کوچ شهیدان و عزیزان بر می خیزد:

روی دروازه ی دبیرستان/ پرچمی دست باد می لرزد/ روی پرچم نوشته اند
 درشت:/ احمد خوش نشین شهید شده است/ بادها با صدایی افسوس/ این
 خبرها را به دورها بردند/ آسمان بغض کرده بود آن روز/ آفتاب آن طرف تر
 از جنگل/ خسته بود و دگر نمی خندید/ باد آمد میان شاخه نشست بر لبش

این کلام جاری شد: / «جای احمد که می رود جبهه؟» / جنگل دست ها نمایان شد. (همان : ۳۵۹)

شعبان کرم دخت در غزل «برخیز» برای القای پیام خود با تکرار عبارت «این آخرین کاروان است» می خواهد بگوید تا فرصت باقی است باید سفر کرد و هنگامه ای پا کرد که هنگام آتش فشان است و این دشمن ستمگر تاخت و دمار از او درآورد:

برخیز از خواب برخیز این آخرین کاروان است
تاچند با شب نشستن، تا چند خوابت گران است
کفش تو چشم انتظار است راه درازی است در پیش
از خانه بیرون بزن های! این آخرین کاروان است
مگذار با شب نشیند، چشم بیابانی تو
همراه جاده سفرکن، تا فرصتی در میان است
بال و پری زن، رها شو تا دور دست افق
این آسمان هر چه باشد، با بال تو مهربان است
در این حوالی چه بد شد، چون کوه تنها نشستی
برخیز هنگامه ای کن، هنگام آتش فشان است.
(کرم دخت، ۱۳۸۷: ۲۰)

توصیف ویرانی و کشتار و سببیت دشمن

همچنین دیگر از مهمترین موضوعات ادبیات پایداری در شعر دفاع مقدس، توصیف تخریب و ویرانی و کشتار و سببیت دشمن است. مصطفی علی پور در شعر سپید «کبوتران گمشده در توفان» تصویرگر صحنه صحنه ی

سرزمینی است که لحظه به لحظه و به مدت هشت سال در زیر بارش رگبار سلاح های دشمن به حریق کشیده شده است. دشمن که در هر قدم زخمی زد و همچون گرازهای پیر (ارابه های جنگی دشمن)، سراسیمه، دامن نخل ها و آب های پیرامونش را به آتش کشیده است و دریاها را از نعل پرنندگان سوخته (شهدا) به تلاطم در آمده و آن ها را به ساحل افکنده است و «افسوس کسی به جستجوی شما بر نخواهد خواست»:

سراسیمه گراز پیر/ با شانه های شعله ور/ از لابه لای نخلستان ها می گذرد/ و آب های پیرامون را به آتش می کشد/ پرنندگان/ دسته دسته گیسوان خون آلود را/ از دجله بر می چیند/ و دریاها/ نعل پرنندگان سوخته/ را به ساحل می افکند/ ای کاش می توانستم/ تمامی دریاها و پرنندگان را/ در ترانه های کوچک مظلوم پناه دهم .../ سراسیمه گراز پیر/ با شانه های شعله ور می گریزد/ خون از پنجره ها به خیابان می گذرد/ و آسمان از شهیدان انباشته می شود./ ای کبوتران گم شده در توفان/ با دسته دسته گیسوان سوخته بر منقار/ افسوس،/ این جا کسی به جستجوی شما بر نخواهد خواست.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۰۸)

علی پور در این شعر به تهاجم موشک ها و بمب باران دشمن اشاره دارد که گنبد های سبز (هوایماها) با رها کردن بمب ها بر سر کودکانی که با بادبادک ها در ابرهای خیال شادی بچگانه شان به سر می برند، «به زانو در می آیند»:

در هر نسیمی که می وزد/ گنبد های سبز فرو می ریزند/ کودکان بال در بال/ در کوچه های شادی بازی/ به زانو در می آیند/ هر نسیمی که می وزد/ بادبادک ها و ابرها/ در آسمان آتش می گیرند/ آسمان شعر من ای کاش/ آن

قدر وسعت داشت/ تا تمامی بادبادک های سوخته دنیا/ در آن رها شوند. (همان: ۱۰۹)

شهادت

«واژه ی «شهادت» از ریشه فعلی «شهید» مشتق شده است. در لغت به معنای گواهی دادن، دیدن، نمونه بودن، شاهد بودن، کشته شدن در راه خدا و شهید گردیدن است. عالم شهادت در مقابل عالم غیب آمده است و «شهید»؛ یعنی، حاضر، شاهد عالم به غیب و حاضر، و یکی از اسمای حسنیای خدا و سرانجام کشته شدن در راه خدا و دین. روشن است که مراد ما از شهادت همان کشته شدن در راه خداوند است که در درجه ی اوّل موجب سعادت و رستگاری شهید و آنگاه سبب اصلاح نابه سامانی های جامعه می گردد.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

یکی از شاخص ترین مضامین شعر پایداری، شهادت و شهادت طلبی است که بخشی از عالی ترین مفاهیم شعر پایداری را روحی سرخ و مقدّس بخشیده است. شاعران انقلاب به مجاهدان صحنه های نبرد، که خاصّه ی اولیاء الله محسوب می شوند، عشق می ورزند. چرا که اینان محبّان صادق حضرت حقّند و جان شیرین خود را در طبق اخلاص نهاده و به پیشگاه جانان تقدیم می کنند. در واقع اگر به شعر انقلاب اسلامی به گونه ی باغستانی سرسبز با درختان تناور، لاله های سرخ و آتشین و جویبارهای زمزمه گر بنگریم، سه درخت سر به فلک کشیده از لحاظ موضوع سخن در آن توجّه مان را بیشتر جلب خواهد کرد. امام، شهدا و جنگ سه درخت تناور، باغستان شعر شاعران مسلمانند و شاعران به این سه درخت تناور سر به فلک کشیده، بیش از دیگر مضامین سرسبز این باغ پرداخته اند.

«سروده هایی که از نخستین روزهای دفاع مقدس تا سال های پس از جنگ چه در قالب مجموعه ها و دفترهای شعر و چه مجموعه ی اشعار کنگره های دفاع مقدس عرضه شده اند. بیش از هر مضمونی، به شهادت و شهید پرداخته اند. دراین سروده ها محوری ترین و چشمگیرترین نکات در زمینه ی شهادت عبارتند از:

الف) تبیین ارزش شهادت، شهید و پایگاه رفیع شهادت در چشم انداز مکتب با بهره گیری از آیات و روایات.

ب) دریغ و اندوه رفتن یاران و بازماندن از قافله شهدا.

پ) دلواپسی فراموش شدن یا کم رنگ شدن ارزش ها و میراث شهیدان.

ت) تلفیق سوگ و حماسه در یادآوری یا بیان ایثار و فداکاری شهیدان .

ث) بهره گیری از نمادها که بیانگر شهید و شهادت هستند مانند لاله، شقایق، کبوتر، پرواز.

شهادت و شهید با الهام از عاشورا و کربلای حسینی و سروده های سال های پس از پذیرش قطعنامه، هراس فراموش شدن شهیدان یا دغدغه ی دهن کجی نسبت به دستاورد خون شهید، فضای شعر شاعران باورمند را پر می کند.» (سنگری، ۱۳۸۰: ۲: ۵۱-۵۰)

سلمان هراتی مثنوی «ای گل خوشبو» به مقام والای شهیدان تقدیم کرده است و از شهدا با عناوینی چون «اسب خونین بال» و «مرغ آتش بال» یاد می کند:

ای شهید ای جاری گلگون	جایت از پندار ما بیرون
رفته ای با اسب خونین بال	ای شهید ای مرغ آتش بال...
هر گل سرخی که می کاریم	زیر لب نام تو را داریم

ای گل خوشبو تو را چیدند از بلند شاخه دزدیدند

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶۳-۱۶۱)

هراتی در غزل «سبکبارتر از ابر» به تجلیل از مقام شامخ شهیدان پرداخته است:

بی مرگ سواران شب حادثه هایید خورشید نگاهید و در آفاق رهایید
مرداب کجا فرصت پیدا شدنش هست آنگاه که چون موج از این بحر برآیید
چون صخره صبورید شب شیطنت باد رنجوریتان نیست از این فکر رهایید
در سینه زهره صد موج نهفته است حالی که سبکبارتر از ابر شما یید
شب تا برسد یاد شما می رسد از راه دریا و شمائیم که آینه ی مایید
آن روز نبودیم که این قافله می رفت با ماکه نبودیم بگوییم کجایید
ماندیم و نراندیم نشستیم و شکستیم رفتید و شنیدیم شهیدان خدایید
(همان: ۲۸۹-۲۸۸)

«مضمون بسیاری از شعرهای مصطفی علی پور «شهادت» است و شهادت این جوهر زاینده ای است که دعوتی است به همه ی نسل ها و به همه ی عصرها و نشانگر تعهد و التزام دردمندانه هنرمند بیدار ماست. رسالت بسیاری از شعرا و هنرمندان متعهد در هر نقطه ای از جهان که مردمانشان برای کسب آزادی رنجی بایسته می کشند. همین التزام مسئولانه می باشد در غیر این صورت اگر هنر به ویژه شعر نتواند دریچه ای و راه نجاتی به سوی امیدها بگشاید چه ارزشی دارد، دیگر آن اندیشه ی «هنر برای هنر» در این عصر آهن و دود و ماشین و خستگی انسان امروزی چیزی جز گریز از مسئولیت دردمندانه نیست.» (علی پور، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۵)

«تصویر و هر عنصر دیگر هنری، اگر گوشه ای از دردهای انسان گرفتار در چنبره ی بی رحم ماشین را مرهم بگذارد، ارزشی جز دور ریختن ندارد. هر

عنصر هنری، باید به عنوان ابزاری برای سعادت بشری و نجات آدمی از این زندان زندگی باشد، در غیر این صورت انسان امروزی سوی درّه ی تلاش و انهدام و مرگ سوق می یابد. این جاست که «شهادت» این میراث فرهنگ مردمی که نسل در نسل به استقبالش رفته اند یکی از مهمترین مضامین دفتر شعر «از گلوی کوچک رود» است. (همان: ۶۶)

علی پور در شعر سپید «اقیانوسی در چشم» به طرز بارزی به مضمون شهادت پرداخته است:

آه، / اقیانوس نا آرام در چشم هایم برمی خیزد؛ / برمی خیزم / و خاکستر شهیدان / از شانه های من می ریزد. (علی پور، ۱۳۷۲: ۶۴)

علی پور در شعر سپید «عاشقانه با ترانه ی خون» به سینه سرخان مهاجری اشاره دارد که با «ترانه ی خون» در چشم اندازنگاهشان بال بال می زنند:

وقتی یک دسته گل سرخ / باز می شود در دهانش / و چند سینه سرخ / در چشم اندازم، / بال می زند / می شنوم / ترانه ی خون برادران مرا می خواند. (علی پور، ۱۳۸۶: ۱۷۹)

علی پور در رباعی های زیر به طور گسترده به شهادت پرندگان خونین بالی اشاره کرده است که در «بازی خون» پرکشیدنشان در راه معشوق هنر واقعی است:

در هیأت یک سوار برمی گردی	روی خطی از غبار برمی گردی
یارا! مگر از بهار برمی گردی	پیراهنی از شکوفه دربرداری

(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۲۷)

صبح از نفس ستاره برخواهد خاست	بانگ ظفر از مناره برخواهد خاست
با بیرق گل دوباره برخواهد خاست	آن یار که در کویر افتاد به خاک

(همان: ۱۲۷)

رازى كه خطر كنندگان مى دانند در بازى خون، پرندگان مى دانند
با بال شكسته پر كشیدن، هنرست این را همه ی پرندگان مى دانند
(همان: ۱۲۸)

آنها زگل سرخ نشان مى بردند خود را به حریم كهكشان مى بردند
از این همه روز مرگى پوسیدم ای كاش مرا بخودشان مى بردند
(همان: ۱۲۹)

صندوقچه ی راز مرا بگشایید يك حنجره آواز مرا بگشایید
نادیده بگیريد مرا يك امشب امشب پر پرواز مرا بگشایید
(همان)

چون مرغك آتشین به شب خواهم راند بر دوش سپیده، بال خواهم افشاند
صدبار به خون كشند گر حنجره ام من دشت به دشت سرخ تر خواهم خواند
(جامه ی خونین، ۱۳۶۸: ۲۸۳)

علی پور در دو بیتی های ذیل نیز به موضوع شهادت گل های باغ
سرزمینی پرداخته است كه هیچ نشانی جز خاكستر از آن ها باقی نمانده است:
اگرچه غرق پاییزیم، سبزیم سحرزادیم، لبریزیم، سبزیم
اگرچه سرخ می افتم، امروز ولی فردا كه برخیزیم، سبزیم
(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۳۲)

نشانی از كرامت، باغ در باغ هزاران سرو قامت، باغ در باغ
دل برخاستن، شور شكفتن قیامت در قیامت، باغ در باغ
(همان: ۱۳۲)

هنوز ای دوست خون عشق داغ است سر هر كوچه، روشن، چلچراغ است
در این شب های سرد زخم و توفان دلم، دلواپس گل های باغ است
(همان: ۱۳۶)

تو را در هاله ای از نور می خواست تو را در برگ گل، مستور می خواست
فقط خاکسترت، بر دوش ما بود خدا شاید تو را این جور می خواست
(همان: ۱۳۴)

خدا بود و شب و سنگر، دگر هیچ صدای گنگ بال و پر، دگر هیچ
از او تنها همین برجای مانده است فقط یک مشت خاکستر، دگر هیچ
(همان: ۱۳۵)

شعبان کرمدخت در مجموعه ی شعر «سال های عاشقی» بیش از دیگر
مجموعه ی شعرها به موضوع شهادت پرداخته است. او در غزل «بخوان تمام
غمت را» به پرواز شهدا در آسمان که غریبانه چون عاشقان در باد می گذرند
تا شاید صدای دل تو را به آسمانیان برسانند، اشاره دارد:

تو رفته ای به تماشای آسمان در باد چه دید چشم تو این چشم مهربان در باد
تو هیچ چیز نداری و خسته ای، زردی چگونه می روی ای خالی از جهان در باد؟
کنار جاده تویی و درخت های گم به سوی فاجعه ها! این تویی روان در باد
مبین که این همه تلخ و غریب می گذری که می روند غریبانه عاشقان در باد
نشسته می گذری، بی نشان و غمگینی مباد هیچ کس خسته، بی نشان در باد
مگر صدای دل تو به آسمان برسد بخوان تمام غمت را، بخوان، بخوان در باد
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۲۷)

کرم دخت در رباعی های خود به پرواز و بال و پر گشودن رزمندگانی
اختصاص داده است که انتظار چنین فرجی از خداوند دارند :

وقت است زپابند حضر بگشاییم سوی دل خود ره سفر بگشاییم
تا وسعت سبز عشق را درک کنیم یا رب مددی که بال و پر بگشاییم
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۵۲)

ای چشم تو آسمانی و جان تو سبز چون پنجره ی بهار دامن تو سبز
آن گاه که پر کشیدی از دامن خاک لب های تو سرخ شد، گریبان تو سبز
(کرمذخت، ۱۳۸۷: ۵۹)

جاری به لب تو بود آواز جنون سرشار، دل تو بود از راز جنون
در فرصت عاشقی تماشایی بود پرواز توان پنجره ی باز جنون
(همان: ۶۳)

چون صبح بهار در شکوفایی بود هم صحبت عاشقان شیدایی بود
در هودجی از حماسه و شور نشست هنگام عروج خود تماشایی بود
(همان: ۶۴)

آن شب، که شب شعله و شیدایی بود بی بال پریدنت، تماشایی بود
رفتی از شام خاک تا وسعت ماه در جان تو آتشی، اهورایی بود (همان)
هادی سعیدی کیاسری در رباعی «درنگ» شهیدان را نیلوفرانی می داند که
به خاطر شور شکفتن بی تاب شدند و از پا افتادند و پرپر شدند؛ آنان همچون
آینه ای پاک بودند که تبدیل به خاکستر شدند:

پیچید به گرد خویش، نیلوفر شد بی تاب شد، افتاد از پا، پرپر شد
در خویش به دنبال چه می گردی؟ او شب آینه بود، صبح خاکستر شد
(سعیدی، ۱۳۷۳: ۵۹)

سعیدی در شعرآزاد «پرواز» شهید را کبوتری دانسته که پرهایش را بریده
بریده کنند و بر خاک ریختند:

در آسمان کوتاه و آسان یاب/ سرنیزه به سرخی خنید/ و کبوتری بریده
بریده/ بر خاک ریخت. (همان، ۱۰۳-۱۰۲)

جلیل قیصری در شعر آزاد «مویه» به شهید شدن نوجوانانی اشاره دارد که مردانه در «حریق باد» جنگیدند و مثل جوانه ی ناشکفته سوختند:

در فاصله ی میان آتش و آب / تبخیر می شود / مغرب و مشرق می کنم / چرخ می زنم در آبی سترون / آن گاه بر تو می مویم / به جوانه ای که ناشکفته سوخت / به گاه بهار در حریق باد. (قیصری، ۱۳۷۴: ۳۰)

شهادت طلبی (تمنای شهادت)

شهادت در فرهنگ قرانی مصداق حیات جاوید است و در معارف نظری دین به خصوص در عرفان اسلامی آخرین مرحله ی سلوک و شهود عینی سالک محسوب می شود. تقدیس شهادت در فرهنگ اسلامی ادب پایداری ایران با تمنای شهادت و آرزوی شاعر به منظور کسب مقام شهید وارد مرحله ای نوین و تازه ای شده است. «گشودن معبر در میادین مین در دوره ی هشت ساله ی دفاع مقدس نیز با انجام کارهای خارق العاده و شهادت طلبانه صورت می گرفت، با این حال ریشه یابی اصل تمنای شهادت در فرهنگ اسلامی شیعی به واقعه ی عاشورا منتهی می شود فلسفه ی شهادت طلبانه ی امام حسین(ع) در انتخاب این راه مبنای تعلیم دینی و اخلاقی شیعیان است. مرگ آگاهی معصومین به ویژه امام علی (ع) و امام حسین(ع) طبق روایات فراوان در فرهنگ شیعه به عنوان اصل تمنای شهادت پذیرفته شده است و این ویژگی اخلاقی حاصل تعلیم مکتب تشیع است. تعلیمی که بی شک ریشه در ایمان ابراهیمی دارد همان پدیده ای که در جامعه شناسی غرب به گرایش ابراهیمی موسوم است. قربانی ابراهیمی به معنای تأیید متعالی یک سیاست است در گرایش ابراهیمی رهبر بهترین فرزندانش را به جبهه می فرستد

رزمندگان نیز هر اندازه رهبران را دوست دارند بیش تر متوقع خواهند بود که آن ها را به فداکاری دعوت کند.» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۱)

شاعران ادبیات پایداری به موضوع شهادت ارج نهاده اند و آن را یک ارزش برتر معرفی می کنند و گاه خودشان نیز آرزوی شهادت نموده اند. سلمان هراتی هر چند به اقتضای مشیت الهی، شولای شهادت را به سر نکشید ولی فضای خانه ی دلش را با یاد شهیدان، سبز دیدنی کرده بود و غزل «آرزو» را در تمنای شهادت سرود:

کاش می شد که پریشان تو باشم یا نباشم یا که از آن تو باشم
تو چنان ابر طربناک بیاری من همه تشنه ی باران تو باشم
در افق های تماشای نگاهت سبزی باغ و بهاران تو باشم
تا در آیی و گلی را بگزینی من همان غنچه ی خندان تو باشم
چون که فردا شد و خورشید کدر شد من همه از جمله شهیدان تو باشم
تا نفس هست و قفس هست الهی من شوریده غزلخوان تو باشم
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۵۶-۱۵۵)

سلمان هراتی در غزل «شوق رهایی» به خود نهیب می زند که زمانی که «تمام چشمه دلان از کنار ما رفتند» چرا آرزوی پرواز و شوق رهایی دردل ما نباشد، پس بی هراس باید از صد حصارگذشت به وصال حق رسید:

اگر چه عمر تو در انتظار می گذرد دل فقیر من! این روزگار می گذرد
بهار فرصت خوبی است گل فشانی را به میهمانی گل رو بهار می گذرد
چه مانده ای به تماشای تیرگی و غبار همیشه هست غبار و سوار می گذرد
تمام چشمه دلان از کنار ما رفتند اگر نه سنگدلی جویبار می گذرد

دلی که شوق رهایی در اوست ای دل من بدون واهمه از صد حصار می گذرد
(همان: ۳۱۲-۳۱۳)

شعبان کرم دخت در غزل «زالال اشک» خود را نیازمندی می بیند تا حاجتش روا شود و شاید زالال اشک دلش را جلا دهد و نغمه «بلی» از جوشش «الست بر بکم» فوران کند. و در انتظار این است که گل دعا تأثیر بخشد و جام شهادت باعث می وصال شود و به یاد داغ شهیدان کربلا هستی خود را در راه معشوق بیازد و به زندگی جاودانه رسد:

نیازمندم و از خود مران، مرا امشب چه می شود که شود حاجتی روا امشب
به نیتی که تو را جلوه گر در آن بینم زالال اشک، دلم را دهد جلا امشب
در امتداد «الست بر بکم» جوشید ز، نای تشنه ی من نغمه ی «بلی» امشب
مگر ز جام شهادت می وصال زنم شکفته بر لب سرخم، گل دعا امشب
چو شمع بر سر آنم که تا سحر سوزم به یاد داغ شهیدان کربلا امشب
اگر چه لایق دیدار نیستم ای دوست نیازمند و از خود مران، مرا امشب
(کرم دخت، ۱۳۸۷: ۱۷)

کرم دخت در رباعی زیر با داشتن «گنج وفا در سینه» یک عمر خود را چون لاله در آرزوی شهادت می بیند:

تا گنج وفا به سینه اندوخته ایم یک عمر در آرزوی دل سوخته ایم
در گستره ی دشت شهادت، دیری است چون لاله، چراغ چهره افروخته ایم
(همان: ۵۹)

او نیز در رباعی زیر آرزوی دیدار کربلا را سبب و انگیزه ی اصلی شهادت معرفی می کند تا شاید به آرزوی خود برسد:

همپای نسیم، بی ریا کوچیدی از دامن خاک تا خدا کوچیدی

صد دشت، گل شقایق از خون تو رست / روزی که به شوق کربلا کوچیدی
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۵)

هادی سعیدی کیاسری، در شعر آزاد «آرزو»، آرزوی شهادت را غمی جاودان می داند که در «مردان بی درنگ» می شکفت و نمایان می گردد:
غمی در استخوانم جاری ست / و جهنمی / بر زبانم / با این همه / نمی دانم /
نمی دانم کیست که می خواند؟ / چلچله ای شاید در آفتی تلخ؟ / - نمی دانم /
غمی در استخوانم جاری ست / و جهنمی، / مردان اما / مردان بی درنگ / با همه
ی سرودها و استخوان هاشان / در باران می شکفتند و / در باران می شکفتند / ...
خنده ای به لب می داشتم کاش! (سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۹۵-۹۴)

مصطفی علی پور در رباعی ذیل دلوپس و نگران است از گل های سرخی که خود را به حریم کهکشان رساندند و او از قافله ی کاروانیان عقب مانده است و ازاین روز مرگی خسته شده است و غبطه می خورد که ای کاش می شد مرا با خود می بردند:

آنها زگل سرخ نشان می بردند / خود را به حریم کهکشان می بردند
از این همه روز مرگی پوسیدم / ای کاش مرا با خودشان می بردند
(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۲۹)

تجلیل و تکریم شهیدان

بزرگداشت و تکریم و یادکرد شهیدان میهن که جان خویش را در راه پاسداری از وطن و دین ایفا کردند، نیز از مضامین دیگر شعر پایداری است. تعبیر زیبا و رسای قرآن کریم که «شهیدان را نه مردگان بلکه زندگانی می داند که روزی خور خوان گسترده ی پروردگار خویشند» و جملاتی همچون:

«شهید قلب تاریخ است»، «شهید شمع تاریخ است»، «گرداگرد کلمه ی شهید را هاله ای از نورانیت فراگرفته است» و... که به ویژه در عصر انقلاب و دوران دفاع مقدس زبان زد خاص و عام شده بود، گوشه هایی دیگر از ارزش و اهمیت «شهید» و «شهادت» را به نمایش می گذارد.

سلمان هراتی در مثنوی «ای گل خوشبو» شهید را با تعبیراتی چون «جاری گل گون» و «مرغ آتش بال» توصیف می کند و معتقد است که با کاشتن هر گل سرخ زیر لب نام شهید را زمزمه می کند! و شهید را چون گل خوشبویی می داند که از بلندترین شاخه ها چیده شده است:

جایت از پندار ما بیرون	ای شهید ای جاری گلگون
ای شهید ای مرغ آتش بال	رفته ای با اسب خونین بال
گشت روشن با پر ققنوس	حجله ی تو مثل یک فانوس
روشنی بخش شب یلداست	نور تو در باغ گل پیدا است
صبح را در خانه هاماں ریخت	نام تو با آفتاب آمیخت
مهربان شد خانه با خورشید...	پنجره تا روی سرخت دید
باغبان با یاد تو بیدار	باغ ها از نام تو سرشار
در دلت دریا مگر داری	روی دست سبزه می باری
بوی گیسوی تو با او بود	چون بهار آمد کنار رود
ساده می رویی، گل ریحان	ساده می آیی چنان باران
زیر لب نام تو را داریم	هر گل سرخی که می کاریم
خواب را از چشم ها شستیم	ما تو را در قلب ها جستیم
از بلند شاخه دزدیدند ...	ای گل خوشبو تو را چیدند

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶۲-۱۶۱)

سلمان هراتی در غزل «سبکبارتر از ابر» به شهیدانی که مصداق عینی مفاهیمی هم چون از خودگذشتگی و عظمت و ایثار هستند، اشاره دارد که «به خون خود آغشته و رفته اند/ چه گل های رنگین به جوبارها»^{۱۶}:

بی مرگ سواران شب حادثه هایید خورشید نگاهید و در آفاق رهایید
مرداب کجا فرصت پیدا شدنش هست آنگاه که چون موج از این بحر برآید
چون صخره صبورید شب شیطنت باد رنجوریتان نیست از این فکر رهایید
در سینه زهره ی صد موج نهفته است حالی که سبکبارتر از ابر شما یید
شب تا برسد یاد شما می رسد از راه در یاد شمائیم که آینه ی مایید
آن روز نبودیم که این قافله می رفت با ما که نبودیم بگوئید کجایید
ماندیم و نراندیم نشستیم و شکستیم رفتید و شنیدیم شهیدان خدایید
(همان: ۲۸۸-۲۸۹)

«استقبالی امروزین است از غزل معروف مولانا جلال الدین بلخی با مطلع:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیاید بیاید

و با ویژگی های زبانی غزل معاصر. این گونه سروده ها رهاورد انس و آشنایی مرحوم سلمان هراتی است با ادبیات پر برگ و بار گذشته. سلمان نیز از آن دسته شاعرانی بود که می دانست نوآوری و ابداع و گشودن معبرهای تازه در شعر بدون بهره گیری از میراث ماندگار ادبیات فارسی، کاری ناشدنی و ناممکن است. وصف شهیدان که مصداق های عینی مفاهیمی چون عظمت و از خود گذشتگی بودند از محورهای اصلی شعر جنگ و به ویژه شعر دوران دفاع مقدس است.» (حسینی، ۱۳۸۱: ۲۸۴-۲۸۳)

۱۶- این بیت از علامه سید محمد حسین طباطبایی است.

سلمان در مثنوی «کشف آفتاب» به تجلیل از شهیدانی می پردازد که مظهر اتم فخامت و استواری بودند و ماتم و داغ شان «هزار مرتبه از ابرها فراتر رفته است»:

سفر گزید از این کوچه باز هم نفسی	پرید و رفت بدان سان که مرغی از قفسی
کسی که مثل درختان به باغ عادت داشت	شبیبه لاله به انبوه داغ عادت داشت
کسی که هم نفس موج های دریا بود	صداقت نفسش در نسیم پیدا بود
بهار سبز در آشوب خشکسالی بود	شکوفه دارترین باغ این حوالی بود
کسی که خرقه ای از جنس آب دربرداشت	کسی که شعر مرا از ترانه می انباشت
کنون دریچه ی دل را به روشنی وا کن	به یاد او گل خورشید تماشا کن
میان آینه ها رد داغ را می جست	درخت بود و هوا دار باغ را می جست
تمام زاویه ها را یک بهار سپرد	کویر تشنه ی ما را به جویبار سپرد
در انتهای عطش آفتاب می نوشید	کسی که از دل او شعر آب می جوشید
کسی که از ورق سرخ گل کتابی داشت	برای پرسش و تردید ما جوابی داشت
کسی که آب شدن را در التهاب آموخت	شکوه سبز شدن را در آفتاب آموخت
کسی که شایبه ی آن نقاب را فهمید	کسی که حیل ی سنگ و سراب را فهمید
کسی که با تپش مرگ زندگانی کرد	کسی که با همه جزخویش مهربانی کرد
کسی که با دل ما ارتباط آبی داشت	هزار پنجره مضمون آفتابی داشت
به کشف مشرق خورشیدهای دیگر رفت	هزار مرتبه از ابر فراتر رفت

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۱۸-۳۱۶)

«به نظر حسن حسینی مثنوی هایی که از این دست به دلیل وزن و برخی ویژگی های زبانی دیگر کلاً «معلّمانه» است. بسیاری در این وادی سر در پی معلّم گذاشتند ولی از آن جا که زاد و توشه ی ذوقی و علمی او را نداشتند و

به سرعت «ته» کشیدند... از مرحوم سلمان هراتی این گونه اشعار را باید به دیده ی یادگارهای تفتنی نگاه کرد چون به حوزه ی شعر جنگ تعلق دارد.»
(حسینی، ۱۳۸۱: ۲۰۳)

سلمان هراتی مثنوی «تا صدای شکوفه» را نیز در بیان عظمت مقام والای

شهیدان سروده است:

ای شهیدان کجاست منزلتان	چیست جز آفتاب در دلتان
روی در آب چشمه می شوید	از خدا عاشقانه می گوید
رختی از انعطاف در برتان	تاج سرخی ز عشق بر سرتان
همرهان ستاره در شب کور	رفته تا پشت لحظه ها تا دور
تا خدا، تا ستاره، تا مهتاب	تا صدای شکوفه در دل آب
آفتابید در هزاره ی عشق	دلتان گرم از شراره ی عشق
عطرتان بوی خواب را برده است	آبروی سراب را برده است

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۱۵-۳۱۴)

او در شعر آزاد «ستاره ی دنباله دار» شهیدان را ستارگان دنباله دار می داند که در این دنیای خاکی می درخشند به شرطی که به آن ستارگان آسمانی عاشقانه نگریسته شود:

آدم و تلسکوپ/ آسمان را می کاوند/ تا تجدید تعجب کنند/ اما من/ خاکی را
می شناسم/ که ۷۵۰ هزار/ ستاره ی دنباله دار/ در حوالی شب آن خاک
می درخشند/ من با چشم عشق می بینم/ تو با تلسکوپ/ که رؤیت بیش از یک
ستاره/ از روزن تنگ آن/ میسر نیست. (همان: ۲۱۶-۲۱۵)

هراتی در شعر سپید «ترانه های بعثت سبز» تصویر زیبایی از شهید ارایه می دهد که او را مثل بهاری می داند که باعث شکوفایی گلی شده است:

من پیش از این دریچه / چشم به راه بهارم / می دانم سبزتر از جنگل / هیچ وسعتی
بهار را نسروود / و سرخ تر از شهید هیچ دستی در بهار / گلی نکاشت. (همان: ۵۶)

او در مجموعه ی شعر «از این ستاره تا آن ستاره» در شعر نیمایی «دفتر نقّاشی» به عظمت شهدا اشاره کرده است که زمین با این همه بزرگی نمی تواند آن را در خود بگنجاند. «خوش به حال شهدا / که زمین دفتر نقّاشی آن ها شده است»:

دفتر کوچک نقّاشی من! / داخل هر برگت / طرح یک موج کشیدم با رنگ / گفته
بودم شاید / بتوانم دریا را بکشم / آه افسوس نشد / دفتر کوچک نقّاشی من / برگ
های تو کم است / موج اما بسیار / خوش به حال شهدا / که زمین دفتر نقّاشی آن
ها شده است / می توان هزاران دریا داخل دفترشان رسم کنند. (همان: ۳۵۰)

او در دو بیتی های زیر شهدا را بهار جاودانی می داند که مثل خورشید گرم و مهربانند و صدگل از آن ها در دفتر زمین شکوفه می زند:

شهیدان یک بهار جاودانند که چون خورشید گرم و مهربانند
میان دفتر نقّاشی ما به یک لبخند، صد گل می فشاند
(همان: ۳۹۴)

تو چون باران و آب جویباران کجا رفتی گل سرخ بهاران؟
پس از تو آفتابی سرخ و روشن شده همبازی ام در روز باران
(همان: ۳۹۳)

سلمان هراتی شعر نیمایی «در حاشیه یادهایت» در وصف شهیدان از یاد رفته سروده است:

تو مثل ستاره / پر از تازگی بودی و نور / و در دست انگشتی بود از عشق / و پاکیزه مثل درختی که از جنگل ابر برگشته باشد / سرآغاز تو / مثل یک غنچه سرشار پاکی / زمین روشنی تو را حدس می زد / تو بودی هوا روشنی پخش می کرد / و من / هر گلی را که می دیدم از / دست های تو آغاز شد / و آبی که از بیشه ی دور می آمد / بوی تو را داشت / من از ابتدای تو فهمیدم / که یک روز خورشید را خواهی آورد / دریا تو رفتی / هراسی ندارم، مهم نیست ای دوست / خدای دست های تو را منتشر کرد. (همان: ۱۳۲-۱۳۱)

مصطفی علی پور نیز در مثنوی «شب، صدا، آینه» در وصف «بالا پران و نیلوفرانی» پرداخته است که «یا دوست یا هو زدند» و به سیمرخ حقیقت پیوسته اند:

کجایید یاران آوا سحر	سراپا ستاره، سراپا سحر
سبکبال، بالا پران عزیز	در این دشت، نیلوفران عزیز
چنان مست، از ساغر صبح مست	که خورشید در چشمان می شکست
سپیدواران، سپیدارها	در آن جنگل خفته، بیدارها
کسانی که «یا دوست» «یا هو» زدند	و در متن آینه، اردو زدند
زباغ خدا عشق را چیده اند	چو خورشید از روز کوچیده اند
چه مرگی ست این جا، چه مرگ شگفت	زمستان، زمستان، تگرگ شگفت
کس این جا شبی لاله را بو نکرد	کسی یادی از یک پرستو نکرد
کسی نامی از سوگواران نبرد	دلش راشبی زیر باران نبرد
کس این جا ندیدیم، پر، وا کند	برای رسیدن تقلا کند
شقایق مریدان، کجا رفته اند	شهیدان، شهیدان کجا رفته اند؟

کجایند آن زخم رختان، کجا؟ کجا خفته اند آن درختان کجا؟
 کجا مثل خورشید باریده اند افق را، افق در افق دیده اند
 عجب در کف باد، این نامه ماند که هنگام اگر رفت، هنگامه ماند
 تبردار هر چند وامانده است ولی جای زخم تبر مانده است...
 (علی پور، ۱۳۷۲: ۶۷-۶۶)

او در مثنوی «همرکاب بهار» به وسعت و گستردگی شهیدان در نزد خدا اشاره نموده است که همانند پرستوها به آسمان پیوستند:

مثل یک صبح آفتابی بود آسمانی زلال و آبی بود
 به درخت و بهار عادت داشت با افق های سبز نسبت داشت
 هر کجا بود، عشق با او بود آب، آینه، روشنا، او بود
 جاده ای بود تا کجا می رفت راست تا خانه ی خدا می رفت
 همنشین گیاه صحرا بود همصدا با نگاه دریا بود
 هم‌رکاب بهار می آمد برنسیمی سوار می آمد
 دامنی، «گل چکامه» با خود داشت روی هر لب ترانه ی می داشت
 ز آشنایی هم آشناتر بود وز رهایی هم او رهاتر بود
 با نگاه کبوتران می دید با دهان شکوفه می خندید
 با شب و اشک ارتباطی داشت وسعتی بود، انبساطی داشت
 عاقبت از زمین رخوت جست چون پرستو به آسمان پیوست

(حسینی، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۰۵)

او در غزل «حضور شهید» حضور جاودان و همیشگی را مختص شهیدانی می داند که عناصر طبیعت همانند خاک، دریا، سیلاب، باغ و

خورشید هیچ کدام تاب تحمل حضور او را نداشتند جز سرو چون مثل او در مقابل دشمن با راست قامتی تمام ایستادند:

خاک حقیر تاب حضور تو را نداشت دریای گنگ خیزش و شور تو را نداشت
در فصل سرد حادثه، در روزگار زخم جز سرو، کسی حضور صبور تو را نداشت
تنها نه «باد» محو غبار ره تو بود سیلاب هم شتاب عبور تو را نداشت
کسی روزنی به بوی تماشا نمی گشود آن باغ را که بوی ظهور تو را نداشت
هرگز چنین نبود سترگ و صریح و سرخ خورشید، گر شعاع و شعور تو را نداشت
(جامه ی خونین عشق، ۱۳۶۸: ۲۸۳)

علی پور در شعر نیمایی «مثل پرچمی سه رنگ» به شهیدانی از جنس روستا اشاره دارد که به جای سه سرو زخم خورده، دلیرمردان دیگری همچون سپیده ی صبح مثل پرچمی سه رنگ قد برافراشته اند و جبهه ها را پر کردند و مردانه جنگیدند. البته منظور او از این سروده آن است که اکثر شهدا از بچه های روستا بودند:

با دو چشم خویش دیده ام / یک شب از شبان سرد روستا / نور، - / نورهای
محض سبز - / مثل سه دریچه آفتاب / برشد و گذشت / همچنان شبی چنین
ادامه داشته است ... / با دو چشم خویش، باغ را ندیده ام / دست روشن بهار /
جای آن سه سر و زخم خورده شهید را / چه کاشته است؟ / با دو چشم
خویش دیده ام / یک شب از شبان سرد روستا / جای آن سه زخم ژرف / یک
سپیده صبح / مثل پرچمی سه رنگ قد فرافراشته است / با دو چشم خویش دیده
ام / با دو چشم خویش دیده ایم (علی پور، ۱۳۷۲: ۴۰-۳۹)

شعبان کرم دخت، غزل «بی نشان» را به قول خودش به یاد و نام همه شهدای عزیز سروده است:

چشم هایم در مزار آباد یاران گم شده است
 آفتابم در شب سرد زمستان گم شده است
 در مزار آباد یاران به خون آغشته ام
 هر چه با خود داشتم، چون چشم آسان گم شده است
 می نشینم گوشه ای و خاک را بو می کنم
 پیرهن تنها برایم مانده و جان گم شده است
 با کدامین چشم بنشینم به پای یادتان؟
 اشک هایم دانه دانه در بیابان گم شده است
 مثل اندوهم غریب و بی نشان افتاده اید
 ای به خاک افتادگان! دیگر صداتان گم شده است
 پای برگشتن ندارم راه را گم کرده ام
 ردّ پایم نیز در انبوه یاران گم شده است
 (کرمدخت، ۱۳۸۷: ۱۳)

او در مثنوی بلند «سال های عاشقی» کمی از اشعارش به وصف شهیدان اختصاص داده است:

... آه یاران شهیدم را ببین	سروقدان رشیدم را ببین
مردمی، صبح و صدا در جانشان	باغ رنگین خدا، دامانشان
مردمی، آینه دار عاشقی	چشمشان، باغ و بهار عاشقی
مردمی، صبح از صداشان، ریخته	عطر عشق از چشم هاشان ریخته
مردمی، طوفان همه در مشت شان	کوله بار عاشقی بر پشت شان
مردمی، آینه دست آموزشان	روشن از صبح و صدا، هر روزشان

باز با زخم مکرر می رسد بوی آن گل های پرپر می رسد

(همان: ۳۴)

کرم دخت در رباعی زیر شهیدان راستین را عاشقانی نجیب می داند که با
خنجر خوردن شان آسمانی شده اند و با توجه به نصّ آیات قرآن پایانی
خوش در انتظارشان است:

ای روشنی بهار در چشمانت اندوه نجیب عاشقان در جانت
خنجر خوردی و آسمانی شده ای این بود شهید راستین! پایانت

(همان: ۶۲)

او نیز در رباعی زیر به شوریده دلانی بی پروایی اشاره دارد که در خاک
نمی گنجیدند و دلی به وسعت دریا داشتند و دریایی شدند :

شوریده دلی، سری چه بی پروا داشت در خاطر عاشقان شیدا جا داشت
در حوصله ی خاک ننگجید و گذشت انگار دلی به وسعت دریا داشت

(همان: ۶۱)

هادی سعیدی کیاسری در غزل «با اهالی پرواز» با توصیفات و تعبیرات
زیبایی چون «شکیبایی شما، وسعت بینایی شما، طلوع اهورایی شما، تلاطم
دریایی شما و جرعه نوش توانایی شما» خطاب به شهیدانی دارد که فردا نگاه
منجمد و فسرده ی زمینان مبهوت و متحیر لحظه های شکوفایی شما آسمانیان
است:

جنگل کنایتی ز شکیبایی شماست دریا نشان وسعت بینایی شماست
خورشید کز چکاده ی ابهام سرکشید تصویری از طلوع اهورایی شماست
جوبار دست های دعای فرشتگان شرمنده ی تلاطم دریایی شماست
در خاستگاه جوشش فواره های خشم شمشیر جرعه نوش توانایی شماست

همخون اقتدار کدامین قبیله اید کاین دشت رام آتش پیمایی شماس
 تیغی که فاتحانه نفس می زند هنوز مرهون معجزات مسیحایی شماس
 در ژرفنای فاصله گم می کند مرا اوجی که در عروج تماشایی شماس
 فردا نگاه منجمد و مرده ی زمین مبهوت لحظه های شکوفایی شماس
 (شعبدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۲۸-۲۷)

جلیل قیصری در شعر آزاد «یک ترانه ی کوچک» ستودن شهید را تعویذی
 در مقابل شور چشمی نگاه دیگران بر پیشانی سروده خود دانسته است:
 تا تو را می سرایم/ از شور چشمی زمان/ هراسی نیست/ همیشه تعویذی از
 نگاه تو/ بر پیشانی شعر من است.^{۱۷}

توصیف شهیدان با ذکر نام شهید

توصیف شهیدان در شعر انقلاب و جنگ از ابعاد گسترده ای برخوردار است.
 گاهی شعر به شهید خاصی اختصاص یافته است و شاعر با ذکر نام شهید و
 تقدیم شعر خود به او، به بیان ویژگی های وی و غم ستردگی که با در خون
 خفتن او بر دل شاعر سنگینی می کند، پرداخته است. چنین شعرهایی به ویژه در
 عصر دفاع مقدس و خصوصاً در مجموعه ی شعرهایی که سرایندگان آن ها خود
 از رزمندگان جبهه های نبرد بودند به وفور به چشم می خورد:
 سلمان هراتی، مثنوی «ای گل خوشبو» برای شهید «حسین پرنیان» مرد
 شالیزار سروده است:

ای شهید ای جاری گلگون جای از پندار ما بیرون

۱۷- روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۲۸ خرداد ماه ۱۳۷۰، ص ۷، «بشنو از نی».

رفته ای با اسب خونین بال	ای شهید ای مرغ آتش بال
حجله ی تو مثل یک فانوس	گشت روشن با پر ققنوس
نور تو در باغ گل پیدا است	روشنی بخش شب یلداست
نام تو با آفتاب آمیخت	صبح را در خانه هامان ریخت
پنجره تا روی سرخت دید	مهربان شد خانه با خورشید
مثل باران زیر هر بوته	نام خوبت کرده بیتوته
باغ ها از نام تو سرشار	باغبان با یاد تو بیدار
روی دست سبزه می باری	در دلت دریا مگر داری
چون بهار آمد کنار رود	بوی گیسوی تو با او بود
ساده می آیی چنان باران	ساده می رویی، گل ریحان
هر گل سرخی که می کاریم	زیر لب نام تو را داریم
ما تو را در قلب ها جستیم	خواب را از چشم ها شستیم
ای گل خوشبو تو را چیدند	از بلند شاخه دزدیدند
ای عزیز امسال، یکسالی است	جای تو در مزرعه خالی است

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۶۲-۱۶۱)

سلمان هراتی در غزل «فروکش آتشفشان» به استواری و مقاومت مردانه

شهید بزرگوار «عزیزالله گلین مقدم» اشاره دارد:

در نماز و نیازش خدا بود	دست هایش به رنگ دعا بود
در شکستن دل داغدارش	مثل یک لاله بی ادعا بود
این غریبی که از پیش ما رفت	با سلام خدا آشنا بود
بسته ی عشق بود او ولیکن	مثل پرواز در خود رها بود

مثل کوهی پر از استواری مثل باران شب بی ریا بود
 مثل امواج دریا گریزان مثل آفاق بی انتها بود
 مثل آتشفشان پر از درد مثل موجی سراپا صدا بود
 زخم های عمیقی به دل داشت چون غروبی به غم مبتلا بود
 مثل لبخند آب را می آکند مثل اندوه در پنبه ها بود
 مثل فرداست در قلب ما هست آن که دیروز در پیش ما بود
 دیشب از باد پرسیدم این عطر از گلستان سبز کجا بود
 گفت: شمع دل این کبوتر همنشین گل کربلا بود

(همان: ۲۸۷-۲۸۶)

سلمان هراتی شعر نیمایی «واقعه» را همچنین در سوگ شهید بزرگوار

«عزیز الله گلین مقدم» سروده است:

باغ را دریابید/ رفت آن چشم که دلواپس فرداها بود/ اشک در چشمانم/ لبم از
 خاموشی لبریز است/ و من این شعر نه خود می گویم/ واژه ها در دهن شهر
 به وجد آمده اند/ و درختانم وا داشته اند/ این که می خوانی آواز دل این
 دریاست/ هیجان شهری است/ که به چشم تیزش محتاج است/ باغ را دریابید/
 غیبت چشمانش سنگین است/ چشمهامان چه گناهی کردند/ که از این پس
 باید/ بی چراغ روشن/ باغ را بشناسید/ چشم هایش/ باز چون خورشیدی در
 کنکاش/ مثل اطمینان بود/ و چه وسعت داشت به هیچ شباهت/ به کویر/ همه
 زاینده و سبز/ مثل جنگل بود/ بی یک علف هرز در او/ آه دیگر نه درختی
 است که من/ عطش چشم تماشا جو را بنشانم/ باغ را دریابید/ «این سواری که
 به خاک افتاده است/ طاقت طایفه ی طوفان بود/ آه این خون جوان / خاک را

خواهد شست/ چشمتان را بگشایید به باغ/ رفت آن سرو صنوبر/ دست
 بردارید این خون صمیمی امروز/ حرف آخر را گفت! / مردمان آمده اند/ تا
 تماشای مرا بردارند/ آه اطراف من آن چشم کجاست/ و درختی که بیاسیم
 من/ باغ را دریابید/ خواب پیشانی او/ مثل خاموشی فکری تازه است / در دل
 خاک بکارید او را / شوق سر بر کردن با خاک است/ و گلی را که از این پس
 باران/ با لبی تشنه براو می بارد/ چون نسیم محزون/ او در اطراف درختان
 می زیست/ باغ را می مانست/ با بهاری در ذات/ و شکفتن عادت بود او را/
 دل تنگی داشت/ دل تنگی همچون جاذبه ی کوهستان ها/ و در آنجا یک
 دست/ باد بود و مهی از تنهایی/ اینک ای خون شریف/ ما تو را می خوانیم/ ما
 می افشانیمت/ در گذرگاه نسیم و باران/ تا برویند درختانی در طوفان ها/ آه
 آشوب سپید/ در دل این دریا می مانی/ که سر آغاز تمام خوبی است/ گل چه
 پایان قشنگی دارد! (همان : ۲۷۸-۲۷۵)

او شعر آزاد «سرود برای مرد فروتن» را در سوگ شهادت بزرگ مرد
 عرصه ی ساده زیستی و صلابت، استاد بزرگوار شهید «محمد علی رجایی»
 سروده است:

بر شانه های ما/ سنگینی زمانی است/ که تاریخ مظلومیتان را/ حجتی است
 مدام/ ما نشان صلابت تو را/ در چهره های نذیران تاریخ دیده ایم/ یاران به
 سوگ تو، نه / به سوگ توده ی مردم نشسته اند/ به جشن شهادت نشسته اند/
 عیب تو این بود/ ای برادر مردم/ که زندگی را ساده زیستی!/ ای پاسدار ساده/
 تو را سرودن چه دشوار است؟/ تو خداگونه زیستی/ در عصر جسارت شیطان.
 (همان: ۲۴۳-۲۴۲)

سلمان هراتی شعر سپید «در خلوت بعد از یک تشییع» را در حال و هوای جبهه سروده و به شهید غفور صمدپور (شهیدی که سر نداشت) تقدیم نموده است:

دلم برای جبهه تنگ شده است / چقدر جاذبه های هموار کسالت آورند / از یکنواختی دیوارها دلم می گیرد / می خواهم بر اوج بلندترین صخره بنشینم / آن بالا به آسمان نزدیکترم / و می خواهم لحظه های توکل یاران را پیش بینی کنم / دلم برای جبهه تنگ شده است / آن جا ما مقابل آسمان می نشینیم / و زمین را مرور می کنیم / و به اندازه ی چندین چشم معجزه می بینیم / چقدر تماشای دورها زیباست ... / مردان جبهه چه حال و هوایی دارند / چه سربلند و با نشاط می ایستند / برویم سر بلندی بیاموزیم / آی با شمایم چه کسی دوست دارد صاحب آسمان باشد؟ / بیا / برای هواخوری / به جنگل های مجاورجبهه پناه ببریم / سنگرها بیلاق تفکرند ... / بیا به جبهه برویم من آنجا را یک بار بوییده ام / آنجا رطوبت مطبوعی دارد / که به ایستادگی درخت کمک می کند / ما چقدر جاهای دیدنی داریم ... / چه انتظار حقیری! / دلم برای جبهه تنگ شده است / چقدر صداقت نیست / چقدر شقایق ها را ندیده می گیریم / حس می کنم سرم سنگین است / امروز دوباره کسی را آوردند / که سر نداشت.

(همان: ۸۸-۸۴)

شعبان کرمذخت در غزل «دیدم چه تلخ» تصاویری جانگاز و رقت بار از شهید «علی گدا اسماعیل نژاد» ارایه می دهد. او را مثل درخت سوخته بی برگ و باری می داند که صدای او برای همیشه ی تاریخ، ماندگار و جاودانه خواهد ماند:

دیدم چه تلخ؛ نقش غریبی که سر نداشت فرصت گذشته بود و تماشا ثمر نداشت
گنجی گرفته بودم و آینه بود من آینه ای که لحظه ای از خود خبر نداشت

سر را به زانوان غریبی گرفته بود سر را - چه گفتم - آه! غریم که سر نداشت
 در دست خویش، دست پر از آرزوی خویش جز لخته های خون زلال جگر نداشت
 در ازدحام آتش پاییز مانده بود مثل درخت سوخته ای برگ و بار نداشت
 گل کرد در زلال تماشای آسمان اما به خاک مانده ی من بال و پر نداشت
 ای رفته تا همیشه صدای تو ماندنی است آیا بود که گفت: صدایت اثر نداشت
 (شعبان کرم دخت، ۱۳۸۷: ۱۲)

او مثنوی «از تبار آینه» را تقدیم به شهید بزرگوار «جهان آرا»، سردار
 رشید اسلام کرده است:

در شب دیرپای دل تنگی	پرم از گریه های دل تنگی
رنگ و بویم پریده است امشب	خونم از دل چکیده است امشب
گل فروش است باغ چشمانم	نیست روشن چراغ چشمانم
رفته ای از تبار آینه	ریختی برگ و بار آینه
جاده بی تو غبار آلود است	چشم ما انتظار آلود است
تو کجا و به زیر خاک شدن	من و این گونه سینه چاک شدن
چشم تو چون بهار جاری بود	مثل یک جویبار جاری بود
شعر من بی تو رنگ غم دارد	تا تو را در میانه کم دارد
از تو ما را سراغ باید و نیست	در شب ما چراغ باید و نیست
بی تو دیگر چه جای زیستن است!	دل پر از فرصت گریستن است
بی تو مثل غروب خاموشیم	قصه ای کهنه و فراموشیم
گرچه خالی ست جای تو، ای مرد!	ما پریم از صدای تو ای مرد!

(همان: ۴۳-۴۲)

کرم دخت در غزل «ترانه ی رفتن» شهید، «رستم فرجی» را «مطلع شعر» و «آینه ی روشنی» دانسته است که شور رفتن دراو به سوی معبود ازلی بسان جویبار جاری در جویباران است که با محبوب حقیقی در «السّٰت بر بکم» نغمه «بلی» سرداد و به او پیوست و آلاله ها با دیدن چنین صحنه ای شرمنده و خجل شده اند:

ای مطلع شعر بیکراری	آینه ی روشن بهاری
فریاد زلال عاشقی شد	از نای بریده ی تو جاری
از شور ترانه های رفتن	سرشار بسان جویباری
دل از همه غیر دوست کندی	با عشق مگر قرار داری؟
تا دید تو را بدین شمایل	آلاله خجل شده ست آری
در شعر کمال تو نگنجد	خود شعر بلند روزگاری

(همان: ۱۴)

غزل «بهار سوخته» سوگنامه و داغنامه ی شهید «ابوالقاسم فانی» است. این جاتمام نگاه آینه ها، داغدار اویند حتّی برگ برگ گل برای او به عزا و ماتم نشسته اند و از دیده ی هفت آسمان خون می بارد. این بی قراری ها همه ناشی از انتظار است طوری که دل بهانه ی یاران رفته را گرفته است:

این جا نگاه آینه ها داغدار کیست	خورشید شمع غربت سردمزار کیست
آتش زبانه می کشد از برگ برگ گل	آه این بهار سوخته، آیا بهار کیست
دل باز هم بهانه ی باران گرفته است	گل زخم های سینه من یادگار کیست
در چشم جاذبه مثل غباری نشسته ام	این بیقرار زل زده در انتظار کیست
خون می چکد ز دیده ی هفت آسمان هنوز	ابر بهار مثل دلم سوگووار کیست

(همان: ۱۶)

سوگنامه ی شهیدان

توصیف از شهیدان به عنوان کسانی که در راه عقیده ی خویش به جهاد برخاسته و در این طریق به خون خویش غلتیده اند و تقدیس شهادت به مثابه ی یک فرهنگ اصیل و ماندگار در شعر فارسی سابقه ای دیرینه دارد، که به نام «مراثی» معروفند. امروزه نام «سوگ سروده ها» را به این شعرها خطاب می کنیم. «سلمان هراتی با سوگ سروده ای با عنوان «به یاد شهیدان» از غم اندوهی که در سینه اش جان گرفته است، سخن می گوید. او در غزل زیران ابرهائی که آسمان سینه اش را تار و صحرای دلش را بارانی کرده است می گوید، اما معتقد است که یاد شهدا خانه دل او را عطرآگین نموده است.» (ندیم، ۱۳۸۲: ۳۸۵)

در سینه ام دوباره غمی جان گرفته است «امشب دلم به یاد شهیدان گرفته است»^{۱۸}
تا لحظه های پیش دلم گور سرد بود اینک به یمن یاد شما جان گرفته است
در آسمان سینه ی من ابر بغض خفت صحرای دل بهانه ی باران گرفته است
از هر چه بوی عشق تهی بود خانه ام اینک صفای لاله و ریحان گرفته است
دیشب دو چشم پنجره در خواب می خزید امشب سکوت پنجره پایان گرفته است
امشب فضای خانه ی دل سبز و دیدنی است در فصل زرد، رنگ بهاران گرفته است
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۵۱-۱۵۰)

سلمان هراتی در غزل «داغ هجران» به نوعی به داغ «شقایق های سرخ» اشاره دارد که «خلوتی در باغ باران داشتند» و اینک در خاک خفته اند:

کاشکی زخم تو در جان داشتم پای در کوه و بیابان داشتم
تا بپویم وسعت عشق تو را مرکبی از نسل طوفان داشتم

۱۸- این مصرع را از شهیدی به یاد دارم.

دیدن روی تو آسان نیست آه کاشکی من داغ هجران داشتم
 آه از پاییز سرد ای کاش من از تو باغی در بهاران داشتم
 تا بیفشانم به پایت سر به سر کاشکی جان فراوان داشتم
 بعد از آن مثل شقایق های سرخ خلوتی در باغ باران داشتم
 یک غزل بس نیست هجران تو را کاش صدها شعر و دیوان داشتم

(همان: ۱۴۵-۱۴۶)

سلمان هراتی شاعری است آگاه و متعهد و شعرهایش یکی از جذاب ترین، رساترین و غنی ترین جلوه های شعر دفاع مقدس و یکی از دلنشین ترین نمونه های شعر انقلاب و تلاش شاعران جوان در تجسم عینی دلاوری ها و جانبازی ها و از خود گذشتگی های پیکارگران عرصه های عشق و ایمان و نیز اعتقاد راستین این پویندگان راه حق است. شعری جذاب که ریشه در فرهنگ غنی اسلام و باورداشت های مردم و دردهای جامعه دارد. او در شعر سپید «این صنوبران»، «زن در کسوت مادر، آن هم مادر شهید ظاهر می شود. که شاعر سوگمندی و دردناکی او را با بیان مکارم والای شهیدان تسلا می دهد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۱)

ای مادران شهید/ سوگوار که اید؟/ دلتنگیتان مباد/ آنان درختانند/ بارانند/ آنان نیلوفرانند/ که از حمایت دستان خدا برخوردارند/ آبی اند، آسمانی اند/ نه تو و نه من نمی دانیم / فراتر از دانایی اند، روشنایی اند/ این صنوبران/ اگر چه با تبر نفرت افتادند/ شبانه شبمنند/ صبحگاهان آفتاب/ چشم هاشان اقیانوسی است/ در شب طوفان/ که گره گردباد را می گشاید/ و لبخند شان اقیانوسی است/ که تشنگان را برمی انگیزاند/ بیرون این معین محدود/ رودی از ستاره

جاری است/ رودی از شهید/ با سکوت همصدا شوتا بشنوی/ پشت آسمان
چه می گذرد/ ما زمستانیم/ بی طراوت حتی برگ آنان / در همیشه ای از بهار
ایستاده اند/ بی مرگ. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۱۶)

«من فکر می کنم اگر احمد شاملو در اوان سپید سرودنش مجبور
می شد با دیدگاهی ماورایی به عالم نظر کند و شعری برای ستایش از شهیدانی
که در دفاع از میهن خویش به عرش رسیده اند، بسراید، نتیجه ی کارش خیلی
شبیه «این صنوبران» مرحوم هراتی می شد.» (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)
سلمان در شعر سپید «درنگی در محوطه ی آفتاب» دلواپس و نگران غم و
اندوه از دست دادن شهیدانی است که بر دل خانواده شان سنگینی می کند؛
هر چند این خانواده ها در «حضور مهربان می نمایند» ولی خدا می داند در
درویشان چه خبر است. به هر صورت جنگ به نوعی به تمام خانواده ضربه
وارد کرده است و «هیچ خانه بی شهید نمانده است»:

دلواپس آفتابند انگار/ پنجره های مغموم به قاب اندر/ در پشت های پنهان
کیانند/ که در حضور، مهربان می نمایند/ و در پنهان دشنه بر دل سنگیشان
می ساینند/ دستانتان به مرگ بینجامد/ شگفتا در بیکران آفتاب خیز ما/ مگر
پشت تاریک دل هامان/ پنهان مانده باشید/ «هیچ خفاشی / قلمرو و آفتاب را
در نمی نوردد»^{۱۹} / جز به سرانجامی بد/ حال آن که روشن است/ آفتاب
درخشش حتمی است/ در این کرانه / که هیچ خانه/ بی شهید نمانده است.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۳)

۱۹- تضاد خفاش و آفتاب در باور عامه.

هراتی بخشی از مثنوی «کشف آفتاب» رابه بیان چگونگی «شکل واقعیت داغ» شهیدان اختصاص داده است که در وجودشان این مظلومیت هویدا است به این خاطر «چشمها می سوزد و اشک ها مرا شعر تر می آموزند»:

... چگونه گویمت ای چشم های زیرک باغ چگونه گویمت ای شکل واقعیت داغ
 هنوز عکس تو در دست های دیوار است هنوز کوچه از آن سبز سرشار است
 هنوز عکس تو در خشم دیگران برجاست به چشم ها، که مظلومیت در آن پیداست
 تو را به خاطر آن آفتاب می گویم تو را به خاطر دریا، آب می گویم
 تو را به خاطر آن چشم ها که می سوزند و اشک ها که مرا شعرتر می آموزند
 تو را به خاطر آن یاسمن که نشکفته است به آن دو غنچه که چون شعرهای نا گفته است
 تو را به خاطر رؤیای آن سه حسرت سبز تو را به خاطر آن روز صحبت سبز...
 (همان: ۳۱۸-۳۱۹)

سلمان در دوبیتی زیر به نوعی به سوگ شهیدان اشاره دارد:

بیا با موج با دریا بخوانیم بیا چون باد در صحرا بخوانیم
 برای شادی روح شهیدان وصیت نامه ی گل را بخوانیم
 (همان: ۳۹۲)

شعبان کرمدخت در دو قالب «غزل» و «رباعی»- قالب های مورد علاقه شاعر- بیشتر سروده هایش را به سوگ و داغ شهیدان اختصاص داده است. او در غزل «کوله بار داغ» از مجموعه ی «این همه دلتنگی ها» با زبان ساده و بی پیرایه اش نگاه انتقادی به کسانی دارد که با شکسته شدن گل های (شهدا) در گلدان، گیاهان هرز در این فضا قد می کشند از نبود آنان سوء استفاده می کنند و کاری به داغ نشستگان این باغ گل ندارند:

چون چتر شاخه های درختان رو برو ماندیم زیر تهمت باران رو برو
 آخر نشسته ام به تماشای داغ گل آخر رسیده ام به زمستان رو برو

پاییزوار این همه زردی کشیده ام تا پر شوم زبوی بهاران روبرو
 دیگر چگونه قد نکشد این گیاه هرز؟ وقتی شکست این همه گلدان روبرو
 آه ای بهار گمشده ی بی نشانه ام لختی بیا به باغ گل افشان روبرو
 من با زبان پای خودم حرف می زنم با ریگ های گرم بیابان روبرو
 شمشیرهای شعله ور از پشت سروزید خون دلم چکید به میدان روبرو
 مثل غروب می روم از کوچه های شهر با کوله بار داغ شهیدان روبرو
 (کرمذخت، ۱۳۸۴: ۲۲)

کرمذخت در غزل «منادیان ظفر» باشور حماسی به شهیدانی اشاره دارد که از
 هراس خونشان دل خصم در تب و تاب است و دیده به یاد داغ قامتشان گریان:
 هر آن دلی که زصهای عشق شیدایی ست قسم به خون شهیدان عشق، از ما نیست
 کنون که وسعت دل ها لبالب از خون است هماره باد پریشان، دلی که دریا نیست
 منادیان ظفر، عاشقان غرقه به خو زخونتان دل خصم پلید طوفانی است
 زخاک پاک شما تا گیاه می روید مرا نیاز به گلگشت باغ و صحرا نیست
 سزد که دیده بگرید به یاد قامتتان چو داغ مرگ شما داغ سینه فرسا نیست
 صفای دشت وجودید و افتخار قیام بهار بی گل رخسارتان دل آرا نیست
 زخون سرخ شهیدان «سروش» می جوشد زبان شعر تو در وصف عشق، گویا نیست
 چو عاشقان بلاکش بپوش جوشن رزم گرت به پهنه میدان زخضم پروا نیست
 (بیگی حبیب آبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۹۶۸)

او در غزل «فصل بی دریغ شکفتن» به پرپر شدن شهیدانی پرداخته است
 که در فصل جوانه زدن بی نشان شدند:

آخر چه شد که این همه نامهربان شدی چیزی که خوش نداشتم ای دوست! آن شدی
 چشم مرا به داغ نگاهت نشانده ای مثل غروب در نفس من روان شدی

ما را نمی بری به تماشای خویشتن تنگ بلور چشم مرا شوکران شدی
 آخر مرا به خاک غریبی نشانده ای خود چون پرنده هم سفر آسمان شدی
 چون شب سیاه پوش نگاه تو مانده ام روشن ترین چراغ شب دیگران شدی
 آه ای گل همیشه بهارم! سفر به خیر پرپر ز چشم شور کدامین خزان شدی؟
 در فصل بی دریغ شکفتن، چه حیف شد! لب بستنی از جوانه زدن، بی زبان شدی
 همراه باد رفته ای از یادهای زرد با آن همه نشانه چنین بی نشان شدی
 (کرمدخت، ۱۳۸۰: ۳۵)

کرمدخت در غزل «چراغ لاله» لاله را سمبل و یادگاری از شهیدان وطن می داند که در «معزای شقایق طلعتان سینه چاک» شعله های داغ بر جان و تن دارند:
 گر چراغ لاله روشن در چمن دارد بهار یادگاری از شهیدان وطن دارد بهار
 داس ها را در حریم باغ جولان داده اند زخم ها بی شماری بر بدن دارد بهار
 در معزای شقایق طلعتان سینه چاک شعله های داغ را بر جان و تن دارد بهار
 تا که کوه و دشت را یکسر چراغانی کند هرطرف صد شاهد گلگون کفن دارد بهار
 پیر کنعان هم مشام جان معطر می کند زان که بوی یوسف گل پیرهن دارد بهار
 گرز خاک گل تباران لاله می روید، هنوز تا بدانی با شهیدان انجمن دارد بهار
 (کرمدخت، ۱۳۸۷: ۱۵)

کرمدخت در رباعیات زیر اشاره به اندوه فراوان از دست دادن شهیدان گلگون کفنی دارد که زندگان جاویداند و در خورشید آسمان وطن برای همیشه تاریخ می درخشند:

با یاد تو ای شهید گلگون کفنم دیری است که سوگوار چشم تو منم
 ای زنده جاوید، در آینه ی عمر خورشید شدی در آسمان وطنم
 (همان: ۶۰)

اندوه ! که اندوه فراوان داریم دیری است به دل داغ شهیدان داریم
ای تشنه ی بیکرار دریایی من از داغ تو صد چشمه به دامن داریم
(همان)

پیوسته و بیکرار می گرید دل چون لاله سرمزار می گرید دل
با یاد تو ای پرنده ی بی بالم با لهجه ی آبشار می گرید دل
(همان: ۶۲)

تقدیم تو باد هر سرودی دارم یا بر لب خسته ام درودی دارم
آینه ی خون پر از تماشای من است در دامن چشم خویش رودی دارم
(همان: ۶۴)

مصطفی علی پور در غزل «شیون سرخ چلچراغ» حکایت از خبر داغ
شهادت شهیدانی دارد که سنگینی شنیدن این خبر قامت سرو قامتان را خم
کرد و کوی و برزنی نیست که هر شب شیون سرخ چلچراغ ها را نشنوند:

تا خزان ریخت سبز باغ تو را سرو، قامت شکست داغ تو را
به کدام آستانه آویزم طرح خاموشی چراغ تو را
کوچه ای نیست نشنود هر شام شیون سرخ چلچراغ تو را
چه کسی با بهار خواهد گفت خبر مرگ کوچه باغ تو را
تو به دریا رسیده ای باید جست در موج ها سراغ تو را

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۳۰۸)

علی پور در مثنوی «با هر چه دهان زخم» از زخمی سترگ صحبت
می کند که این داغ همیشه در قلبش تازه است و دست بردار نیست:
.... من لاله ترین زخم رختانم جنگل نفسی ترین درختانم

من با خلجان زخم، می خوانم با هر چه دهان زخم، می خوانم
 بر سرخ ترین ستیغ رقصیدم من بر لب های تیغ رقصیدم ...
 ای شورش آب های دور از من ای خون من همواره در عبور از من
 من زخم دل سترگ را بستم بار سفر بزرگ را بستم
 من سایه به سایه با تو می آیم من با تو، با تو، تا، تو می آیم
 از قلبم، داغ تازه را بردار از شانه ام این جنازه را بردار
 تو کیستی و چه ای، چه می خوانی؟ از بسته ترین دریچه می خوانی

(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۰۷-۱۰۶)

او در شعر نیمایی «یک خاطره» که تداعی کننده ی خاطرات گذشته از پدر بود که با دیدن قاب عکس پدر آغاز شده بود و لاله ی (نماد شهید) کنار پنجره خانه را از حضور خود پر کرده بود و با دیدن این صحنه مادر گریست، البته گریه اش همیشگی بود:

عصر بود / عصر و ازدحام دست های خستگی / شکستگی / عکس غربت
 پدر / روی طاق رو به رو گرم شرم، گرم گفتگو / لاله ی کنار پنجره، خانه را پر
 از حضور کرده بود / پشت در، در هوای آسمانی حیاط، / یک بهار، سینه سرخ
 می گذشت / می روند سینه سرخ ها / «نگاه کن چه غربتی!» / گفت و مثل ابری
 یک آسمان گریست مادرم / من دلم شکست / راستی ، چرا مادرم همیشه
 می گریست. (همان: ۵۱-۵۰)

علی پور دو شعر آزاد مرثیه های (۱) و (۲) را در سوگ شهدا سروده است:

مرثیه (۱)

آن چنانم نگاه می کنی / -گاهی - / که چشم هایم را از یاد می برم / در غروبی
 این گونه ی پاییز / که آسمان / مرثیه هایم را / به من برمی گرداند / و زمین

درنگی ست / که گنجشکان سوگوار / مرا به سمت مزارم هدایت می کنند / آن
چنانم نگاه می کنی / - گاهی - / که در دست هایم / گل محمدی می روید / و
تنهایی ایم / از سایه و عطر تو آکنده می شود. / درختان را نگاه کن / در
شاخسارانشان هنوز / پیراهن های سوخته / تاب می خورند.

(همان: ۱۱۶-۱۱۵)

مرثیه (۲)

جامه ام / از ابرها عاریه می گیرم / و زمزمه هایم را / از رودی که از حنجره ی
تو می آید / با فانوسی از خون رگ هایم / به جستجوی تو برمی آیم / در
جنگلی / که تمام درختانش، تویی / و همه ی گنجشکانش / مرثیه های من / از
کدام سمت رفته ای؟! / در جنگل مرثیه و ابر / همه راه ها به قلب من ختم
می شوند / و دهانم اما / نامت را / فریاد نمی تواند کرد / که به خون پرندگان
آغشته خواهد شد. (همان: ۱۱۷-۱۱۶)

او در دو بیتی زیر نگران و دلواپس گل های باغی است سر بر آستان
جانان نهاده اند:

هنوز ای دوست خون عشق داغ است / سر هر کوچه ، روشن ، چلچراغ است
در این شب های سرد و زخم و توفان / دلم ، دلواپس گل های باغ است
(همان: ۱۳۶)

هادی سعیدی کیاسری چهار پاره یا دوبیتی پیوسته ی «گذر» را در
مقاومت و سرافرازی شهیدانی سروده است که در پشت سایه ها گم شدند و
به ستاره ها پیوستند:

رفت و در پشت سایه ها گم شد	برق آواره ای جهید از چشم
شانه ی ابری دلی ارزید	خنده ای واژگون چکید از چشم
گاه چندی فراتر از خود رفت	در سکوتی غریب و وهم انگیز

پای بر پشت افعی خفته
 خون به رگ هاش پای می کوید
 موج در موج آتش نفسش
 قامت افراشت، تند و بی تشویش
 گردنه، خیز گاه مرگ و تگرگ
 شب فرو خورد خویش را به غضب
 لحظه ای شعله ی دریغ و درنگ
 گرده اش را به تازیانه گرفت
 پر شد از وهم و وحشت و تردید
 زنده می کرد مرگ را در او
 خویش را پشت تپه ها می یافت
 شروه می خواند در کمرکش کوه
 با نهیسی که می رسید از دور
 کیست می خواندم از آن سوتر
 گفت و گل کرد چشمه ای تابان
 روبه خود، روبه آسمان می رفت
 دیدمش با ستاره ها پیوست
 خشم شب ناگهان فروکش کرد
 مرد حس کرد باد و بال سپید

پنجه در پنجه ی شبی خونریز
 جاذه در خاطرش گره می خورد
 بر تن سرد و خیس مه می خورد
 گام برداشت، چابک و ستوار
 کوه آماج سیلی رگبار
 خشم رعدی سکوت را بلعید
 در شبستان آسمان رقصید
 کولی سرکش قبيله ی باد
 در سراشیب تپه کيله ی باد
 پیچ پیچ صخره ها و تنگس ها^{۲۰}
 وزیر چتری زبال کرکس ها
 و شب، شب بویناک بیم و امید
 مرد استاد و زیر لب غرید
 این چنین می گذاردم در خویش
 در فلات بلند پیشانییش
 موجی از آتش و عطش بر لب
 دیدمش پا گذاشت بر سرشب
 رشته ی ابرها گسست از هم
 می برد رو به آن سوی مبهم
 (سعیدی، ۱۳۷۲: ۵۷-۵۲)

۲۰- تنگس [بروزن مجبس] نوعی درختچه ی کوهی که از دل صخره ها سر برمی آورد.

توصیف مفقود الاثرها (شهیدان گمنام)

یکی دیگر از رویکردهای شعر دفاع مقدس، رزمندگانی بودند که در جریان جنگ تحمیلی به جبهه های نبرد اعزام شدند، ولی از سرنوشت آن ها اطلاع درستی در دست نیست. برخی به اسارت رفته اند و برخی دیگر به شهادت رسیده اند اما جسد‌هایشان در مناطقی که به دست دشمن افتاده باقی مانده است. این موضوع یکی از جان سوزترین محتوای شعر جنگ است.

شعبان کرم‌دخت غزل زیر را بر بالین شهیدان مفقود الاثر سروده است که حاکی از سوز و گداز و غم درونی شاعر که بر جان‌ش نشسته است:

آمدی اما چرا پای تو همراه تو نیست چشم های جاذبه پیمای تو همراه تو نیست
تا تکانی خستگی های مرا از شانه ام دست این همسایه پای تو همراه تو نیست
دیدمت اما نگاه تو به سویم پل نیست باغ لبخند شکوفای تو همراه تو نیست
چون درختان خزان آلوده افتادم به خاک می رسی حتی تماشای تو همراه تو نیست
در نگاه من نشستی، پس سلام تو کجاست؟ ها، ببخشایم که لب های تو همراه تو نیست
آمدی اما دلم می گوید این تو نیستی هیچ از پنهان و پیدای تو همراه تو نیست
(بیگی حبیب آبادی، ۱۳۸۲، ۲: ۹۶۹)

کرم دخت در غزل «دیدم چه تلخ!» به بازگشت شهید گمنامی پرداخته است که پس از گذشت سال ها او را هم چون سرور عالم شهیدان، امام حسین (ع) بدون سر آورده اند:

دیدم چه تلخ! نعش غریبی که سر نداشت فرصت گذشته بود و تماشا ثمر نداشت
کنجی گرفته بودم و آینه بود و من آینه ای که لحظه ای از خود خبر نداشت
سر را به زانوان غریبی گرفته بود سر را چه گفتم آه غریب که سر نداشت
در دست خویش، دست پر از آرزوی خوی خبر لخته های خون زلال جگر نداشت

در ازدحام آتش پاییز مانده بود مثل درخت سوخته ام برگ و برنداشت
گل کرد در زلال تماشای آسمان اما به خاک مانده ی من بال و پر نداشت
ای رفته تا همیشه صدای تو ماندنی است آیا که بود گفت: صدایت اثر نداشت
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۱۲)

کرم دخت در غزل «آرزوهای یکدست» به ایستادگی و مقاومت شهیدان
سرفرازی اشاره کرده است که ابوالفضل گونه با از دست دادن سر، دست، پا
و... از پا ننشسته اند و تمام هستی خود را فدای دین و سرزمینش نموده اند:
یک مرد بر خاک افتاد، یک مرد از پشت زینش

چون یادگاری به جاماند، بر خاک نقش جبینش
دستش به یک سوفتاده، پایش به یک سوی دیگر

شمشیر را باز برداشت، چشمش دوان سوی زینش
آن آرزوهای یکدست در چشم هایش شکستند

ویرانه ای ماند بر جا، از کوه و سرزمینش
کفتارهای گرسنه، در پیش نعش نگاهش

لختی نشستند و دیدند خورجین و نان جونیش
با کولی باد آمد، ابری سیاه و عطشناک

باران یکریز بارید، شد محو نقش جبینش

(همان: ۲۱)

کرمدخت در رباعی زیر به ورود پیکر آفتاب های جان افروزی اشاره دارد
که از مشهد عشق (جبهه های جنگ) سر جدا آمدند:

بوی خوش زلف آشنا می آید در هودج نور سوی ما می آید

این پیکر آفتاب جان افروز است کز مشهد عشق، سر جدا می آید

(همان: ۵۸)

او در رباعی زیر به وصف سوخته جانان واقعی - که وجودشان پر از بو و رنگ خدا می دهد- پرداخته است که با بال شکسته در شمایل عشق، شعله ور می آیند: با بال شکسته از سفر می آید از دایره ی خون و خطر می آید
این سوخته جانی که پر از رنگ خداست در هیئت عشق، شعله ور می آید

(همان: ۵۸)

مصطفی علی پور شعر سپید «کبوتران گمشده در طوفان» را برای پرندگان سوخته بالی (شهدا) سروده است که توسط گرازهای پیر (تجهیزات جنگی دشمن) در دریاها، خشکی ها به شهادت رسیده اند و نشانی از آن ها نیست:
سراسیمه گراز پیر/ با شانه های شعله ور/ از لابه لای نخلستان ها می گذرد/ و آب های پیرامون را به آتش می کشد/ پرندگان/ دسته دسته گیسوان خون آلود را/ از دجله برمی چینند/ و دریاها نعل پرندگان سوخته را/ به ساحل می افکنند.../ آه ای کبوتران گمشده در طوفان/ با دسته دسته گیسوان سوخته بر منقار/ افسوس/ این جا کسی به جستجوی شما بر نخواهد خاست. (علی پور، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۰۸)

علی پور در دو بیتی های زیر به شهدای مفقود الاثری پرداخته است که فقط از آن ها «یک مشت خاکستر بر جای مانده است دگر هیچ»:

تو را در هاله ای از نور می خواست تو را در برگ گل، مستور می خواست
فقط خاکسترت بر دوش ما بود خدا شاید تو را این جور می خواست
(همان: ۱۳۴)

خدا بود و شب و سنگر، دگر هیچ صدای گنگ بال و پر، دگر هیچ

از او تنها همین بر جای مانده ست فقط یک مشت خاکستر، دگر هیچ
(همان: ۱۳۵)

بیان انتظار بازگشت شهدا

از موضوعاتی که بعد از جنگ ذهن و فکر شعرای دفاع مقدس را به خود مشغول کرده بود، انتظار بازگشت افتخار آفرین شهیدان است. با حمله ی دشمن به خاک این سرزمین، و با به شهادت رسیدن رزمندگان اسلام در مناطق عملیاتی، جنازه های شهدا در این نواحی محاصره شده، بدست دشمن می افتاد، و در نتیجه مدت زمانی طول می کشید تا مناطق تصرف شده دوباره آزاد گردد و پیکرهای شهیدان به وطن بازگردانده شود. شاید هم بسیاری از آنان مفقود الاثر می شدند.

شعبان کرم دخت در غزل «بهار معطر» به انتظار بازگشت گل هایی اشاره دارد که با آمدن بهار بار دیگر می شکفند و جای خالی خود را پر می کنند:

آمد بهار و سایه ی گل نیست بر سرم خالی است از شکوفه ی نارنج منظرم
پاییزوار می رسی از جاذبه های دور بر تو چه رفته است، بهار معطرم!
دیگر به سمت کلبه ی خاموش من نریخت بوی صدای آبی بال کبوترم
با سروهای سر به گریبان روبرو ماندم کنار خالی جای برادرم
با دیدن شکوفه ی گل های دور دست آمد کنار پنجره و گفت: دخترم
بابا! هنوز منتظری، تلخ گفتمش تا بشکفیم منتظر سال دیگرم
(کرم دخت، ۱۳۸۰: ۶۳)

رباعی زیر به بال و پر شکستگانی، خون آلود ودل خسته ای اشاره دارد که از سفر دور بازگشتند و حماسه و شور دیگری آفریدند:

در هودجی از حماسه و شور آمد در هاله ای از طراوت و نور آمد
با بال و پر شکسته و خون آلود دل خسته من، از سفری دور آمد
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۶۳)

سلمان هراتی در شعر نیمایی «می آبی» از مجموعه ی «از این ستاره تا آن ستاره» به نوجوانان و فرزندان شهید خبر بازگشت دریا دلائی را می دهد که از جبهه می آیند تا شاید این انتظار روزی به سرآید:

با باران از بالا / از شبنم با گل ها / از جنگل با سبزه / با طوفان از دریا / از آن جا / از جبهه / از سنگر / با پرچم / می دانم می آبی می آبی / اما کی دریا دل، می آبی؟ (هراتی، ۱۳۸۰: ۳۷۲-۳۷۳)

وصف ماندگاری و جاودانگی شهدا

با توجه به نصّ آیه ی قرآن کریم «ولا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربّهم یزرقون» (آل عمران، آیه ۱۶۹) «کسانی که در راه خدا شهید شده اند مرده مپندارید بلکه زنده و جاودانند و نزد خدای خود روزی می خورند».

بنابراین ماندگاری و جاودانگی و دیر پایی زنده تاریخ عشق بودن شهیدان نزد معبود ازلی خویش، از درون مایه های دیگر شعر پایداری است که ذهن شاعران را به خود مشغول کرده است.

سلمان هراتی در غزل «یک چمن داغ» به عروج ملکوتی شهدا همراه با داغ فراوان اشاره دارد که به خانه ابدی خود رفته اند و در آن جا جاودانه شده اند:

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو
امروز می آید از باغ بوی بهار من و تو

آن جا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد
 غیرازشب آیا چه می دید چشمان تارمن و تو؟
 دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ
 امروز خورشید در دشت آینه دار من و تو
 غرق غباریم و غربت با من بیا سمت باران
 صد جویبار است این جا در انتظار من و تو
 این فصل، فصل من و توس فصل شکوفایی ما
 برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو
 با این نسیم سحر خیز برخیز اگر جان سپردیم
 در باغ می ماند یا دوست گل یادگار من و تو
 چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم

من می روم سوی دریا جای قرار من و تو

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۹۵-۲۹۴)

سلمان در دو بیتی زیر شهدا را بهار جاودانی دانسته است که گرمی
 وجودشان چون خورشید همیشگی است، برای همیشه گل می دهند:
 شهیدان یک بهار جاودانند که چون خورشید گرم و مهربانند
 میان دفتر نقّاسی ما به یک لبخند، صد گل می فشاندند

(همان: ۳۹۴)

او در شعر نیمایی «زنگ انشا» شقایق های سرخ را همانند خورشیدی
 دانسته است که «مثل یک نمره ی بیست» در «داخل دفتر قلب من و تو» برای
 همیشه می ماند:

ساعت انشا بود/ و چنین گفت معلم با ما:/ بچه ها گوش کنید / نظر من این است/ شهدا خورشیدند./ مرتضی گفت: شهید/ چون شقایق سرخ است/ دانش آموزی گفت:/ چون چراغی است که در خانه ی ما می سوزد/ و کسی دیگر گفت:/ آن درختی است که در باغچه ها می روید./ دیگری گفت:/ شهید داستانی است پر از حادثه و زیبایی/ مصطفی گفت: شهید/ مثل یک نمره ی بیست/ داخل دفتر قلب من و تو می ماند. (همان: ۳۶۷-۳۶۸)

سلمان در شعر نیمایی «دستور» با بیانی ساده و تشبیه وار شهید را چون رود سرخی دانسته است برای ابدیت جاری و ساری است:

و نهاد/ بخشی از جمله که درباره ی آن می شنویم/ و گزاره خبر است/ مثل این جمله: «شهید/ رود سرخی است که تا/ ابدیت جاری است» (همان: ۳۵۸)

شعبان کرمدخت نیز در رباعی زیر به دیر پایی و ماندگاری یاد شهیدانی اشاره دارد که صدایشان از کوچه ی آسمان به گوش می رسد:

خالی شده است گرچه جایب ای دوست خالی نشوم من از صفایت ای دوست
دیری است به گوش تشنه ام می آید از کوچه ی آسمان صدایت ای دوست
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۶۰)

کم رنگ شدن ارزش ها بعد از اتمام جنگ

یکی از رویکردهای شعر دفاع مقدس، کم رنگ شدن ارزش ها ی شهدا بعد از اتمام جنگ است که یکی از مهمترین موضوعات شاعران در حوزه ی ادب مقاومت است. سوء استفاده ها و بی اعتنائی مرفهین بی درد، نسبت به دستاوردهای جنگ، قدرت یافتن صاحبان زر و سیم، بی توجهی به طبقات محروم، رواج تملق و چاپلوسی، از یاد رفتن ایثار و مجاهدت های دلیر مردان

جبهه ی حق و بی اعتنایی به آن ها و مقولاتی از این دست درون مایه شعر شاعران انقلاب و جنگ در این برهه از تاریخ ادبیات ما است. دو شعرسپید «زخم صنوبرها» و «شکوی الغریب» مصطفی علی پور دو نمونه از بهترین نمونه ی این گونه اشعار به شمار می آیند:

باید پنجره را گشود / و آسمان را بویید / باید پنجره را گشود و دید / چند سینه مهاجر، بر شاخسار عریان نشسته اند / و بهار / از کدام سمت آسمان به باغ می آید / باید پنجره را گشود و هوایی تازه را تجربه کرد / این جانمی شود هر چیزی را تخمین زد / باید رهرو باشی / تا بدانی فقط از جاده های ناهموار نمی توان به مقصد رسید... / من از زمین می پرسم / پشت این افق رو در رو / چه کسی بهار را میان درختان تقسیم می کند؟ / سهم صنوبرها را / چه کسی به درختان حاشیه می بخشد؟ / چه کسی از بردباری صنوبرها / سوء استفاده می کند؟ / و نمی داند اگر شقایقی می روید / به برکت زخم صنوبرهاست / سینه سرخان می گذرند / دسته دسته، فوجا فوج، / صنوبرها در توفان زخم می خورند، / درختان حاشیه / درختان بی طرف / در چرتی عمیق می ریزند / و هنوز دست های زمستانی در کارند (علی پور، ۱۳۷۲: ۱۲-۱۱)

در شعر سپید «زخم صنوبر» او اهل تأمل است، رهرو است و می داند برای رسیدن باید از جاده های ناهموار گذشت. این بینش شاعر شاید تحت تأثیر داستان تمثیلی سیمرغ منطق الطیر باشد. اما در عین حال «انزوا» را نمی پذیرد. اهل خطر است، می خواهد کشف کند و ببیند تا به آن «راز» اصلی «رسیدن» دست یابد. با این همه او اهل هیاهو نیست. بردبار و صبور و به دور

از چشم اهل مردم، پنجره را می گشاید و به نظاره آسمان می ایستد، می بویید و حس می کند.

«به هر حال شعر علیپور، به دوره ای از جنگ تعلق دارد که زبان اعتراض به «درختان بی طرف» و آن ها که از بردباری صنوبرها سوء استفاده می کنند گشوده شده بود. او در واقع شاعر عبور از خط های قبل شکسته است.»

(حسینی، ۱۳۸۲: ۳۲)

علی پور شعر سپید «شکوی الغریب» را متوجه کسانی می کند که به ارزش های والای جنگ و شهدا دهن کجی می کنند و این «ابرهایی که خود را کنار زدند و آهوانی که از پا در آمده اند» تا ما در وضعیت آفتابی زندگی راحتی داشته باشیم نباید بدون هیچ حس مسئولیتی از کنارشان به راحتی بگذریم و ایثارگری ها و فداکاری ها و گذشت های اینان را نادیده بینگاریم: تو از یاد برده ای/ باران هایی را که پیشاپیش رفتارت باریده اند/ تابستان ها که خورشید/ قدم هایت را به آتش می کشید./ تو از یاد برده ای ابرهایی را که خود را کنار زدند/ تا تو آبی های آفتابی را ببینی/ و آهوانی را که در چشم اندازت از پا در آورده اند/ تا تو به تماشایشان بنشینی/ با این همه، اما نگاه کن!/ شهیدان در دو سمت خیابان/ - سرخ بلند -/ دو ردیف درختان ایستاده اند/ آن که باید بیاید گویا/ از این جا خواهد گذشت/ آن وقت من خود را به او خواهم رساند/ تن جامه ام را برتن خواهم درید/ زخم هایم را/ به او نشان خواهم داد / و به او خواهم گفت: که تو او را از یاد برده ای.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۷۵-۷۶)

علی پور در شعر سپید «فصل کوچک دنیا» از کسانی سخن به میان می آورد که نسبت به مجاهدت های شهیدان ارزشی قایل نیستند و در مقابل اعمال والایشان، حتی یک قطره اشک هم نمی ریزند:

دیگر گمان نمی کنم / حتی / یک تکه ابر کوچک و رویایی و قشنگ نیز /
دلنگ / از آب های دور برمی آید / بر سر نوشت تشنه ی این باغ دشت ها /
لختی / باران آفتاب ببارد؛ / وز هرم سوز کوره ی خورشید / بر جای مانده ی
نعش شهیدان خاک را / در چتر خویش بگیرد. (علی پور، ۱۳۸۶: ۹۷)

او در شعر سپید «و خورشید» به بی رونقی دنیا پس از شهیدان اشاره می کند که انگار زمین بعد از غروب آن ها «کوچک و تلخ خواهد شد و گیتی همانند شبی سرد و انسان در تاریکی خود غرق و در سراسیمگی سقوط قرار گرفته است»:

پس از تو / فقط دشت ماند و / غباری / و عطر صدای سواری / که هرگز نیامد /
زمین کوچک و تلخ شد / و دنیا شبی سرد / که انسان به تاریکی خویش عادت
کند / پس از تو / فقط سقف خاموشی از آسمان ماند / و خورشید کهنه / دلی
خسته را نیز روشن نکرد / و در باد / کسی رد پرواز گنجشگ ها را سترد / پس
از تو / مرا باد برد (همان: ۱۰۳-۱۰۲)

علی پور در غزل «چون زمستان» نگران است که جوانمردی ها و ایثارگری های رزمندگان و شهیدان در دوران هشت سال دفاع مقدس از خاطرات جمعی محو و فراموش شود. این شاعر درد آشنا، متعهد به زیستنی آگاهانه است و در مقابل چشمان تماشا و بی تفاوتی های جماعت بی درد، به ناله می آید و در غربت شبگرد خویش، افسوس بر جوانمردی هایی که حتی از

خاطر و خاطره رفته اند را در زمستانی از سردی ها منجمد کرده اند و از بی هویتی امروزی این مردم بی خویش نامرد به فریاد می آید که:

دل به سبز که بسپاریم در این زردی ها رفته از خاطره نیز جوانمردی ها
هیچ کس هیچ کسی را نسروده است این جا می کند درد، دل از این همه بیدردی ها
آواز این خویشتن بی خود بی خویش ها وای از آن مردم نامردم نا مردی ها
(علی پور، ۱۳۷۲: ۸۰-۷۹)

شعبان کرم دخت در مثنوی «سال های عاشقی» آه و افسوس و فغان خود را از بی ارزش شدن دستاوردهای جنگ به آسمان بلند کرده است و شاعران این که دیگر از سربندها، چفیه ها و قناسه ها صحبتی نیست نگران است کسی سراغ عاشقی را نمی گیرد و همه جا بوی نام و نان می دهد و شهر در بی خیالی های خویش غلطان است:

...حیف، آن سربندها برباد رفت	آن همه لبخندها از یاد رفت
کوچه زیر گام مردان، نیست، نیست	شهر در آینه ی باران، گریست
کس نمی گیرد سراغ عاشقی	مانده ام با درد و داغ عاشقی
رد پای نیست روی ماسه ها	نیست دیگر صحبت قناسه ها
شهر ماند و عافیت جویان، همه	شهر ماند و بوی نام و نان همه
شهر ماند و تهمت و نفرین هنوز	شهر ماند و تاول چرکین هنوز
شهر ما در بادو در باران گم است	در مدار خویش سرگردان گم است
ها! نه تنها خویش را گم کرده ایم	چفیه را در بادها گم کرده ایم
آه از این بی خیالی های شهر	خسته ام چون نقش قالی های شهر...

(کرم دخت، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۵)

او در ادامه ی مثنوی به نسل بعد از شاعر اشاره می کند که هیچ درک درستی از جنگ نکرده اند و به ارزش های آن پی نبرده اند و نسلی که در شادی های ظاهری و تجمّلات خود غرق شدند:

آه! اما نسل بعد از من چه کرد	ماند در آئینه با چشمان زرد
ماند با خاکستر پندار خویش	ماند گم، در لعنت آوار خویش
نسل بعد از من! صدای تو گم است	چشم هایت پیش پای تو گم است
نسل بعد از من! شقایق را ببین	آن همه گل های عاشق را ببین
جز همین مشت غباری در بغل	نسل بعد از من! چه داری در بغل
می روی از کوچه های شهر من	تنبک وارگ و سه تاری در بغل
صد هزاران گل شکفت و باز هم	می روی بی برگ و باری در بغل
می روی و نعش خود را می بری	می روی، ها! با مزاری در بغل

(همان: ۳۸-۳۷)

و در ادامه ی مثنوی شاعر به نسل آینده توصیه می کند عهد و پیمان خود را دوباره با شهیدان تازه کنند تا این ارزش ها به وادی فراموشی سپرده نشود:

در شب خاموش میدان دیدنی است	ناز لبخند شهیدان دیدنی است
ای گم گم! در شهیدستان من	«های! نخراشی به غفلت» جان من ^{۲۱}
عهد و پیمان با شهیدان تازه کن	با شهیدان عهد و پیمان تازه کن
ها! که می گوید نهفتن بهتر است	زان همه اعجاز گفتن بهتر است
آه آن گل های پرپر را ببین	در زلال خون شناور را ببین
پا به پای شوق در صحرای سرخ	گریه کن بر غربت گل های سرخ

ها! بگو از روزهای خون بگو از شکوه فکّه و مجنون بگو
 ها! بگو از سوز و ساز عاشقان زان همه راز و نیاز عاشقان
 زان همه الله اکبرهای سرخ چشم های سبز و سنگرهای سرخ
 (همان: ۳۸-۳۹)

دوباره شاعر در بخش پایانی مثنوی حرف های دل خود تکرار می کند
 انگار نگرانی او ادامه دار است، دلواپس از این که ارزش ها از یاد رفته اند و
 دیگر از صدا و ردّ پای آن ها اثری نیست :

آه از آن حال و هوای گم شده آه از آن آئینه های گمشده
 آن همه شیدایی یاران کجاست حیف شد آن عشق بی پایان کجاست
 حق حق یکریز آن جان های پاک در شب خاموش نخلستان کجاست
 ناگهان پیمانه ها بر خاک ریخت در شب خاموش و نعره ی مستان کجاست
 ای شلمچه! شور میدان تو کو؟ بوی چشمان شهیدان تو کو؟
 بوی آن گل های سرخ و بی نشان آن شقایق های باغ آسمان
 بوی آن آئینه های تابناک روشن از چشمانشان آغوش خاک
 کو بگو الله اکبرهای تو آن همه آواز سنگرهای تو
 «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق»^{۲۲}
 آه ای آئینه داران غیور چشمتان روشن تر از صبح بلور
 آه ای خوبان! صداتان گم شده است در بیابان ردّ پاتان گم شده است
 شهر ما آئینه زاری سرخ بود هر طرف ردّ سواری سرخ بود
 ها! چه شد آن بی قراری های شهر شعر خونین قناری های شهر

یاد باد آن چفیه ها، سربندها عاشقان آن همه سوگندها
 کاش با آینه خلوت داشتیم ذره ای در عشق همت داشتیم
 (همان: ۴۱-۴۰)

جلیل قیصری در شعر آزاد «به دنبال گم خود» با بیان حماسه گون و اسطوره ای از فقدان حسن حمیت و مردانگی در نسل حاضر اشاره دارد که دیگر مادرانی وجود ندارند که رنج سی ساله بزایند:

کوه ها از حمیت تهی می شوند/ کتاب از حماسه / دستانی نا محرم ... / که به عریانی کوه دامن می زنند/ و دیگر هیچ مادری / رنج سی ساله نمی زاید/ توهم «محمود» / هزار رستم عقیم روانه ی کتاب ها کرد/ که در باور هیچ افسانه ای نمی گنجد/ و توطئه ی «کوهیار»^{۲۳} / هزار ببر کاغذی که در لابه لای هیچ دفتر پیش دبستانی. / رنگین کمانی از خیال می بندم/ از «رستم» تا «بوژس»^{۲۴} / تا همین نارنجک های نورس. / ابرها فراگیر می شوند و همه چیز محو در باد/ هر چیزی به دنبال گمشده اش می گردد. / شاهنامه به دنبال رستمش / کوه به دنبال پلنگ/ من هم به دنبال خودم. (قیصری، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۰)

جلیل قیصری در شعر آزاد «غرور» از نبود حسن حمیت و جوانمردی و مردانگی در جوانان میهن نگران است:

۲۳ - کوهیار، برادر مازیار بود که به توطئه و خیانت دشمنانان کشته شد.

۲۴ - بوژس، سردار معروف و شجاع ایرانی که بدست اسکندر مقدونی کشته شد و برای اسیرنشدن زن و بچه هایش مثل جلال الدین خوارزم شاه را آنان در دریا ریخت.

طنّاز تر از همیشه / می نگرد ماه / از کجاوه ی ابر / بی که بداند / دیری ست /
غرور پلنگی مان مرده ست / بر صخره های شب^{۲۵}.

از دست دادن فرصت شهادت

شهادت منتهای آرزوی هر رزمنده ی مسلمان است. ماندن از یاران و از دست دادن فرصت شهادت، جوان رزمنده را ناراحت می کنند او هر لحظه از یاران گذشته یاد می کند؛ یارانی که سوار بر بال شهادت به اوج هستی پرواز کرده اند و در جوار خدا آرمیده اند و او هنوز پای در گل دارد و آرزوی شهادت می کند. علی پور، در رباعی زیر چنین آرزویی از خداوند می کند:

آن ها زگل سرخ نشان می بردند خود را به حریم کهکشان می بردند
از این همه روزمرگی پوسیدم ای کاش مرا با خودشان می بردند
(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۲۹)

شعبان کرمدخت در شعر نیمایی «عاشقان» که آن را به احترام شهید «اسحاق کریمیان» سروده است، از این که چنین فرصتی را از دست داده است، عاشقان و همراهانش رفته اند و او مانده و ایستاده، غبطه می خورد:

عاشقان! / عشق / - واژه ی بلند روزگار را- / در پگاه رزم / با بهار خون
خویش / شرح می کنند آه...! / ما ایستاده ایم و غبطه می خوریم.
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۵۱)

سلمان هراتی نیز در رباعی زیر چشم انتظار چنین سفری است که با نیست شدن در حریم عشق، از بند دنیا خارج شود و به خلوت پروانه ها بپیوندد:

۲۵- روزنامه ی اطلاعات، یکشنبه، اول اردیبهشت ماه، ۱۳۷۰، ص ۷، «بشنو از نی».

چشم سفر به رفتن ما باز مانده است باید به سمت خلوت پروانه ها گریخت
تا فهم لحظه های عدم در حریم عشق از ابتذال ممتد کاشانه ها گریخت
(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۴۰)

وصف لحظه ی شهادت شهید

لحظه ی شهادت شهید بدیع ترین مضمونی است که در شعر شاعران
جنگ متبلور شده است. این مضمون در هیچ برهه از تاریخ ادبیات ما سابقه
نداشته است.

شعبان کرم دخت، در شعر سپید «کبود لب هایت» تصویر لحظه های
آسمانی پرواز و شهادت شهید را ترسیم می کند:
پرنده می شوند / - چشم های تو / در شب پرواز / و ماه / تبسمش را / به کبود
لب هایت می بخشد / و آن گاه / ستاره پوش می شود / پیراهنت / در مخملی
شب. (کرم دخت، ۱۳۸۷: ۵۲)

کرم دخت در رباعی ذیل اشاره به تماشایی بودن شهید در شب پرواز دارد
که در جان تو آتشی خدایی است:
آن شب، که شب شعله و شیدایی بود بی بال پریدنت، تماشایی بود
رفتی از شام خاک تا وسعت ماه در جان تو آتشی، اهورایی بود
(همان: ۶۴)

جلیل قیصری در شعر سپید «بر کتف بهار» نیز به پرواز کبوتران خونین
بال اشاره دارد:

زخمی و خون چکان/ کبوتر،/ نفس زنان/ بر سنگی نشسته/ شیاری از خون
به جای نهاد و پرید بهار در گذر/ به بوی آشنا مکشی کرد/ به بغغوی غریبی/
سنگ، سکوت شکست/ کبوتری شد/ او بر کتف بهار نشست.

(قیصری، ۱۳۷۴: ۵۰)

هادی سعیدی کیاسری در غزل «شعله های عصمت» از لحظه های خون و
لبخند و شرم و شب سوختن شهید، صحبت می کند که آیا یادتان هست که
غرق ستاره زخم بودید و پناهی نداشتید:

با این همه تو نیز گناهی نداشتی خون بود و خواب و آینه، آهی نداشتی
در شعله های عصمت و لبخند و شرم و شب می سوختی و هیچ گناهی نداشتی
یادت می آید، آن شب، یادت می آید، آه غرق ستاره بودی و ماهی نداشتی
ها ...، راستی تو هم شب مرگ بنفشه ها جز شانه های خویش پناهی نداشتی^{۲۶}

بیان تشییع پیکر شهیدان

یکی از خاطره های جاودانه و فراموش ناشدنی دوران دفاع مقدس،
خاطره ی تشییع پیکر شهیدان است. مردم در این مراسم شکوهمند با تکیه بر
اصول و بنیادهای خدشه ناپذیر انقلاب با خون شهید بیعتی تازه می کردند.
شعبان کرمدخت در رباعی زیر تشییع این بال و پر شکستگان را به طرز
زیبایی وصف نموده است:

دیدیم تو را که دلنواز آمده ای با بال و پر شکسته باز آمده ای
تشییع شدی به شانه ی سبز نسیم از وسعت بی کران راز آمده ای

(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۵۸)

او در غزل «مزار سوخته» به توصیف تشییع بهار سوختگانی می پردازد که در نگاه بادهای، روی دوش شاخه ها تشییع شدند و به جایگاه ابدی رجعت نمودند:

چشم هایم ماند در چشم بهار سوخته هر چه می بینم هرجا، برگ و بار سوخته
می شود تشییع در پیش نگاه بادهای روی دوش شاخه ها تشییع بهار سوخته
می برد ما را به سمت یادهای دور دست و در غروب تلخ جنگل شاخسار سوخته
چشم من! گرچه پر از شوق تماشا آمدی که دهد بوی تماشا، روزگار سوخته
اشک هایم را به چشم جاذبه ها پاشیده ام باز می گردم من انگار از مزار سوخته
(همان: ۱۹)

سلمان هراتی در شعر نیمایی «حجله ی سرخ» نعش شهیدی که بر دستان مردم هویداست به باغی پر از لاله و یاس مانند کرده است که یادش همیشه در کوچه و خیابان های این شهر برزبان هاست:

روزی که می رفت / گل ها همه غنچه بودند / او رفت و دیگر نیامد / او رفت و
امروز در کوچه ی ما / فریاد غوغاست / نعش شهیدی / بر دست مردم / از دور
پیداست / او نیست، اما / باغی پر از لاله و یاس / در کوچه ی ماست....

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۶۳-۳۶۲)

او در شعر آزاد «در آینه ی پرسش» توصیف زیبا و خیره کننده ای از تشییع پیکر شهید ارایه می دهد و می گوید نور عشقی که خداوند در وجود ما نگاشت، با تشییع هر شهید افزون می شود:

من چیستم؟ / یک صفحه ی سیاه / در دفتر سترگ حیات / آموزگار وجود / یک
لکه ی درشت نوردرجان ما نگاشت / که با تشییع هر شهید / تکثیر می شود.

(همان: ۷۱-۷۰)

هراتی در شعر نیمایی «واقعۀ» به مردانی اشاره دارد که برای تشییع شهید آمده اند تا گل های با لبان تشنه را به کارند تا شاید گلی دیگر جوانه زند:

...مردمان آمده اند/ تا تماشای مرا بردارند/ آه اطراف من آن چشم کجاست/ و درختی که بیاسیم من/ باغ را دریابید/ خواب پیشانی او/ مثل خاموشی فکری تازه است/ در دل خاک بکارید او را / شوق سربزرگ کردن با خاک است/ و گلی را که از این پس باران/ با لبی تشنه براو می بارد....(همان: ۲۷۶)

جلیل قیصری نیز در شعر آزاد «شبانه» شهید را ماهی دانسته است که بر شانه ی ابرها تشییع می شود که با دیدن این تصویر گل بی قراری شاعر شکوفه می زند:

کوکویی که می نالد/ از گلوگاه گردوی پیر/ ماهی که بر شانه ی ابرها تشییع می شود./ با نسیمی که می آید از چینه ی صبح/ پشت پرچین شعرم/ می شکوفد گل بی قراری/ باری/ شب همچنان ادامه «نه»/ من همچنان ادامه «آری». (قیصری، ۱۳۷۴: ۵۸)

وصف حجله ی شهیدان

از موضوعاتی که در شعرشاعران ادب پایداری نموده پیدا کرده است، تصاویری بدیع و بکری است که درباره ی حجله ی شهیدان ترسیم شده است. سلمان هراتی در شعر نیمایی «تو مرا خواهی برد» شهید را هم چون خورشیدی تصویر نموده است که در حجله خوابیده است و بدن نقره گون او چون دشت شقایق پر از زخم ها بود و مثل فانوس برای همیشه می سوخت به دیگران روشنایی و فروغ می بخشید:

و در این نزدیکی / حجله ای هست / که خورشید در او خوابیده است / دل
کوچک فانوس سپید / که بر آن می سوزد / خواب از چشم اهالی برمی دارد /
سبزه ها گفتند / که تنش عین شقایق ها بود / و دلش لبریز از نور خدا .

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۶۰-۲۵۹)

سلمان در شعر نیمایی «حجله ی سرخ» نیز شهید را به سان نوری خدایی
تصوّر است که از درخشش او همه بهره مندند:

روزی که می رفت / گل ها همه غنچه بودند / او رفت و دیگر نیامد / او رفت و
امروز در کوچه ی ما / فریاد و غوغاست / نعش شهید / بر دست مردم از دور
پیداست / او نیست، اما باغی پر از لاله و یاس / در کوچه ی ماست / در کوچه
ی ما / یک حجله ی سرخ / از نور برپا ست. (همان: ۳۶۳-۳۶۲)

او در مثنوی «ای گل خوشبو» به این موضوع اشاره کرده است:

حجله ی تو مثل یک فانوس گشت روشن با پر ققنوس
نور تو در باغ گل پیداست روشنی بخش شب یلداست (همان: ۱۶۲)
شعبان کرم دخت در رباعی زیر برپایی حجله ی شهیدان را موجب شور و
اشتیاق و نشاط در کل موجودات عالم دانسته است:

امسال بهار را صفایی دگر است شوریده هزار را نوایی دگر است
از حجله ی عاشقان که بر پا شده است کوه و در و درشت را هوایی دگر است
(کرم دخت، ۱۳۸۴: ۶۶)

تبیین جاری بودن خون شهید

از موضوعاتی که در بررسی شعر شعرا جلب نظر شود، این که شاعران
خون شهید را ساری و جاری برای همیشه تاریخ دانسته اند که باعث تهییج و

برانگیزندگی در ما برای مبارزه با دشمنان میهن خواهد بود. مصطفی علی پور
در دو بیتی های زیر به این موضوع اشاره کرده است:

زدستت می چکد بر دست ها خون تو جاری کرده ای در خون ما خون
دل تو کوفه کوفه بی وفایی دل ما کربلا در کربلا، خون

(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

هنوز ای دوست خون عشق داغ است سر هر کوچه، روشن، چلچراغ است
در این شب های سرد زخم و توفان دلم، دلواپس گل های باغ است
(همان)

شعبان کرمدخت در رباعیات زیر به خون عاشقان شهیدی اشاره دارد که
هم چون نفسشان برای ابدیت در صبح و صدا جاری است:

از خون گلوی او که جاری شده است کوه و در و دشت آبیاری شده است
از زمزم چشم او شقایق سر زد آینه ی روشن صحرا شده است
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۶۱)

تا خون گلوی خود به دامن داری چون قصه عاشقان، شنیدن داری
ای صبح و صدا در نفس جاری تو از پنجره بهار دیدن داری
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۶۳)

هادی سعیدی کیاسری در ابیات زیر به جاری بودن خون شهید اشاره کرده است:

شکفت در شعله های خونت گدازه های تب جنونت

هزار ابر از دلت برآمد، به گل، به باران رسیدی آخر

(سعیدی کیاسری، ۱۳۷۲: ۲۴)

خروشید و با خون ما گفت غیرت که یک سفره لبخند پر پر گشاید
(همان: ۳۰)

از تماشای کدامین خون برمی گردی ای که در آینه از من همه سرگردان تر
(همان: ۳۳)

وصف فرزندان شهدا و خانواده هاشان

دیگر از موضوعات شعر جنگ، بازماندگان شهدا به خصوص فرزندان و همسران و مادران آن هاست. این رویکرد نیز به گونه های مختلف در شعر دفاع مقدس بازتاب داشته است. شاعر جنگ گاهی زبان حال یکی از آن ها را بیان می کند و گاهی احساس خویش را در قالب شعری می سراید. سلمان هراتی دو چهار پاره «فردا» و «قصه ی بازگشت پدر» برای بچه های شهر خورشید که پدرشان به امید فردایی روشن تر سفر کرد، تا بهار سبز پیروزی را رقم زنند، سروده است:

از ناودان خانه می ریزد	باران که یک موجود دریایی است
این باغ بعد از بارش باران	زنبیلی از گل های صحرایی است
بامن بخوان از جای خود برخیز	اینک نگاهی سوی صحرا کن
بر شانه های پرتوان صبح	لبخند فردا را تماشا کن
فردا می آید از پی امروز	از پشت آبی رنگ این دریا
بوی بهار سبز پیروزی	می آید از اطراف این صحرا
فردا می آید آن بهار سبز	با یک بغل آلاله ی خوشبو
در خانه می روید گل لبخند	مثل بنفشه در کنار جو
فردا پرستو باز می آید	من دوست دارم آن هیاهو را
با جان و دل باید تماشا کرد	پرواز گنجشک و پرستو را
پرواز کن با کفتر و گنجشک	بال و پرت را مثل گل وا کن

در آسمان آبی پیرواز	اوج رهایی را تماشا کن
در دست های سبزه و گلبرگ	ما غنچه های سرخ امیدیم
ما روشنیم و پاک، چون فردا	ما بچه های شهر خورشیدیم
فردا چو دریا می زند برهم	آسایش مرداب را کد را
آنجا کنار عکس گل، خورشید	پر می کند دیوار مسجد را

(هراتی، ۱۳۸۰: ۳۸۱-۳۷۹)

سلمان هراتی چهار پاره «قصه ی بازگشت پدر» را برای (یاسمن، یاسر و قدسیه) فرزندان شهید عزیز الله گلین مقدم سروده است که در خانه ی دلشان از غم دوری پدر غوغایی است:

با صدای خروس آبادی	چشم بیدار صبح پیدا شد
باز این آسمان آبی رنگ	مثل خواب شهید زیبا شد
ابرهای کبود بی باران	از دل آسمان سفر کردند
بال در بال هم کبوترها	آسمان را سپیدتر کردند
یک نسیم از جنوب می آید	بوی خوب تو را می افشاند
قصه ی بازگشت سرخت را	زیر گوش درخت می خواند
باز در خانه ی دلم امروز	از غم دوری تو غوغایی است
چشم من خیره مانده بر کوچه	کوچه امروز مثل دریایی است
روی دست نجیب مردم ده	پدر است این که باز می آید
این که مثل صنوبری سر سبز	سوی باغ نماز می آید
باز کن باز چشم هایت را	این شکوفایی بهار من است
گل سرخی که باز شد در باغ	غنچه ی سبز انتظار من است

باز کن چشم هایت را تا تماشا کنی بهساران را
 روی گلبرگ و ساقه ها بنگر قطره های بلور باران را
 روی پیراهن درخت انار یک پرنده به فکر گلدوزی است
 آن طرف تر صدای گنجشکان جیک جیک فشنگ پیروزی است

(همان: ۳۸۴-۳۸۲)

سلمان هراتی دو بیتی زیر را به این مطلب اختصاص داده است:

من و پروانه فرزند شهیدیم سحر شد سوی صحرا پر کشیدیم
 میان باغ یک خورشید را ما کنار سرو از نزدیک دیدیم

(همان: ۳۹۳)

مصطفی علی پور در شعر سپید «خاکستر حنجره» به فرزندان شهیدی اشاره می کند که در فقدان هجران پدر دلتنگ اند و نگران، و مادرانشان برای آن ها هم پدر بودند هم مادر:

کودکان از مدرسه باز می گردند/ با آوازهای کوچک دلتنگی/ و در آستان در/
 مادران را / مثل سیب سرخ می بویند/ چندان غریب وار/ که گویی دنیا/ فردا از
 مادران تهی می شود./ شب بی قرار مرثیه ی باد است/ و من سوگوار مرثیه ی
 گیسوان تو/ در باد/ بوی سوختن می آید/ بوی خاکستر حنجره هایی/ که از
 یاد رفته اند/ با آوازهایی که برباد رفته اند. (علی پور، ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۶۴)

تبیین دلتنگی از فقدان شهیدان

«در شعر آزاد» سرباز» باز شخصیت زن در نقش مادر داغ دیده و شهید داده رخ می نماید؛ غربت زدگی غمگینانه، تنهایی، دل تنگی، شوریده سری گیج و دل شوریده آمیز، رسوب آه و سوز تا عمق جان و با این همه بر عصای

توکل تکیه کردن از وجوه بارزی است که می توان در سیمای صبور زن بر ساخته ی ذهن سلمان هراتی مشاهده کرد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

یک سیب از درخت می افتد/ یک اتفاق/ در شرف وقوع است/ تو نیستی/
لبخند نیست/ پنجره تنهاست/ من دلتنگم/ فکر می کنم تو هم پرنده شده ای/
اگر نه/ چرا مادر امروز/ این همه به آسمان شهابت دارد/ و شب ها خواب
گل سرخ می بیند/ شاید تو آن شقایق باشی/ که در دفتر فردای مادر
می درخشی/ و من که به اندازه ی یک فانوس/ روشنایی ندارم/ چقدر تاریکم،
چقدر می ترسم/ تو نیستی و عکس تو در قاب لبخند می زند/ به تماشای
تصویر تو می ایستم/ آن گاه در ذهن من/ یک آبی/ یک زرد به هم می آیند/
آیا تو در آینده یک درخت خواهی شد؟/ این را پرستوها به من خواهند گفت/
هنوز بسیارند/ پرندگان که آشیانه ندارند/ آیا تو فردا برمی گردی؟/ این را
وقتی نیامدی می فهم/ وقتی سبز شدی/ همسایه ها/ باغچه ی ما را به هم
نشان می دهند/ و مضطرب از هم می پرسند/ آیا این غنچه هم سرنوشت
سرخ می دارند؟/ مادر با احتیاط از کنار آینه می گذرد/ به مزرعه می رود/ با
سبدهای سبزی باز می آید/ پلکان را می شوید/ پنجره را پاک می کند/ اتاق را
می روبد/ اما دوباره تنها می شود/ روبه روی آینه می ایستد/ به آسمان نگاه
می کند/ آبی می شود/ غمناک اما عمیق و صریح می گوید/ «توکل بر خدا/
قربان درد دلت یا زهرا (ع)!»/ من دلتنگم/ بنا دارم به نام تو با شعر/ پلی
بسازم/ تا وقتی از آن می گذرند/ آسمان را بفهمند. (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۱۴-۲۱۱)

شعبان کرمدخت در غزل «این همه دلتنگی ها» طوفان دل تنگی های
درویش را در نبود وجود تو (شهید) نمی تواند بیان کند چون دلش که آینه

پرداز نجابت است و صدایی از آن بلند نمی شود و انگار انتظار به پایان می رسد و چاره ای جز یک دامن اشک نیست:

سرد، افتاده در آغوش خیابان، بی تو چشمم، این آینه ی بی سروسامان، بی تو
ریخت در زمزمه ام این همه دلتنگی ها ماند در حنجره ام، این همه طوفان، بی تو
غزلی مانده به لب های ترک خورده ی من چه کنم با غزل و دفتر و دیوان، بی تو
دل، این آینه پرداز نجابت، چندی است مانده بر خاک چنان جسم شهیدان، بی تو
می روی سمت تماشای غروب، غمگین می رسد چشم من انگار به پایان، بی تو
امشب، ای صبح و صدا در نفس جاری تو! دامن داشتم از اشک، چراغان، بی تو
(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۲۳)

کرمدخت در غزل «تنهایی» تنهایی و دل تنگی اش را بخاطر اندوه از دست دادن یاران شهیدی می داند که غم و ماتمشان چون آوار بر شانه اش سنگینی می کند:

چه خواهد کرد بی چشم تو این آینه بر دیوار چه خواهد کرد این آینه بی چشم تو با زنگار
صدای پای غمگین تو می آید، برو، اما پریم از جستجویت در ملال کوچه و بازار
مگر تنهایی ام را پر کنم با چشم های تو برو اما نگاهت را در این آینه جا بگذار
تو رفتی، آن همه پروازهای من به خاک افتاد تو رفتی آسمان را برده ای با بال خود انگار
کنار یاد تو من دست و پا گم کرده را مانم ببین! اندوه سنگین تو شد بر شانه ام، آوار
(همان: ۲۵)

مصطفی علی پور نیز در شعر سپید «پیش از دلتنگی ات» هم، دلتنگی اش را همان به خون در نشستن هزار باره ی این باغ، به وسیله ی «شلاق باد بیگانه» می داند:

دلتنگی ات را/ ای بنفشه ی کوچک غمگین/ تنها بهار/ سر به گریبان دارد./
پیش از تو/ پیش از دلتنگی ات/ این باغ هزار بار/ به خون در نشسته است/
به شلاق باد بیگانه/ تا به تماشا بنشیند/ رفت و آمد پرندگان/ که به زبان مادری
همهمه می کردند. (علی پور، ۱۳۸۶: ۱۷۰)

یادکرد آزادگان و ایام اسارتشان

اسارت آن گونه که برای اسرای ایرانی در جنگ با دشمن عراق اتفاق افتاده،
تنها در محاصره قرار دادن فیزیکی اسرا نبود. دشمن عراقی به هر طریق ممکن
در تلاش بود ضمن محرومیت اسیر از آزادی جسم، روح او نیز به اسارت
بگیرد. قصه ایستادگی و مقاومت آزادگان سرافراز برای ما درس زندگی است.
باید از رشادت ها و فداکاری های آن ها در هنگام اسارت یادها کرد تا نسل
جدید از آن همه گذشت ها جدا نشوند و درس ها گیرند.

شعبان کرم دخت در غزل «انتظار» آزادگان را درختان پر برگ و باری
دانسته است که از دیار بهار در نهایت انتظار بازگشته اند:

تو از دیار کدامین بهار می آیی که چون درخت، پر از برگ و بار می آیی
نگاه سبز چمن خیره در نگاه تو ماند که پر شکوه تر از جویبار می آیی
چقدر با تو شب آسمان تماشایی ست ستاره وار تو در این مدار می آیی
چراغ دار نگاه توأم که می دانم تو از نهایت یک انتظار می آیی
سکوت می شکند بر لبان یخ زده ام تو مثل خنده ی شیرین بیار می آیی

(کرم دخت، ۱۳۸۷: ۱۸)

او شعر سپید «بوی خدا» را در مقدم آزادگان سرافراز سروده است. مرغان
عاشقی که داغ شهید برتن دارند و بوی خدا می دهند با سر آمدن شب تیره ی

انتظار هم چون بهاری دیگر از راه رسیدند و شهر را برای آمدنشان طاق
نصرت بستند :

چه دستی است/ که دروازه ی شهر را می گشاید/ سرآمد شب تیره ی انتظار/
و خورشید/ روشن تر از روزهای دگر/ هوا را پر از رنگ و بو کرد./ بهاری
دگر آمد از راه/ و مرغان عاشق/ نشستند بر شاخه ی شهر زنجمی/ چه دستی
است/ که دروازه ی شهر ما را گشوده است/ و دل های ما را به مهمانی آسمان
برد/ سر کوچه هامان چراغانی است/ کسی آمد از سمت داغ شهیدان/ که بوی
خدا می دهد/ - دست هایش. (همان: ۵۳)

هادی سعیدی در غزل «تماشا(۱)» آزادگان سربلند را پرستوهای مهاجری
می داند که قاصد بهارند و خبر از شکوفایی گل می دهند تا این شوق و انتظار
روزی به سر رسد:

ای قاصد بهار، پرستو	یک مژده ی گل بیار، پرستو
رنگین بهار زمین را	در چشم من بکار، پرستو
قحطی گرفت حنجره ام	آواز شو، بیار، پرستو
از سردی، از سکوت می آیی	زیبای داغدار پرستو
مثل صدای خستگی من	بی تاب و بی قرار پرستو
جز شوق و انتظار چه داری	جز شوق و انتظار، پرستو
چشم ترا شبی که سرودم	بیش از هزار بار پرستو
آشفته خواب پنجره ام را	پرواز بی شمار پرستو

(سعیدی کیاسری، ۱۳۷۲: ۴۰-۳۹)

ترسیم سیمای جانبازان

از موضوعات شعر دفاع مقدس تجلیل از مقام شامخ جانبازان رشید اسلام یا به عبارتی شهیدانی زنده ای است که مردانه در مقابل دشمن ایستادند و جنگیدند و با از دست دادن عضوی از اعضای بدن خود با درس گرفتن از سمبل جانبازان حضرت ابوالفضل عباس(ع)، نهایت ایثار و از خود گذشتگی را از خود به منصه ظهور گذاشتند و بدون این که هیچ انجایی داشته باشند در نهایت صبوری در بین ما زندگی می کنند و برخی از آنان بعد از گذشت چند سال با تحمل دردها و سختی های فراوان به درجه ی شهادت نایل می شوند. شعبان کرمدخت در غزل «آینه زار یاد» به مردان والایی تقدیم نموده است هنوز نوبت پرواز به آن ها نرسیده است و با کمال بی دست و پایی انگار تماشایی اند:

چه در آینه می بینی؟ که حیران مانده ای، ای مرد

کدامین داغ در آینه زار یاد تو گل کرد؟

تماشا می کنی خود را، تماشایی شدی انگار

بدین بی دست و پایی ها، تماشایی نداری، مرد؟

بین خاموش می گرید نگاه سر به راه تو

ولی مانده ست بر لبهایت نعش خنده های زرد

بین در حجم دلگیر قفس دیری است جا ماندی

نداری نوبت پرواز، در این آسمان سرد

فریبت می دهد آینه، ها! آینه را بشکن

نه، این آینه را بگذار با آن مردم بی درد

(کرمدخت، ۱۳۸۰: ۴۲)

او در غزل «سردار» به سرداران و جانبازان سرافراز دفاع مقدس اشاره دارد که در نهایت به درجه ی افتخار شهادت نایل می شوند:

با دست و پای شکسته از اسب افتاد سردار
شمشیر، شمشیر مستش مانده است در زیر آوار
او ماند و تاریکی محض، رم کرد اسب سفیدش
پیشانی اش را نهاده است بر شانه ی سرد دیوار
با چشم های برهنه، تصویر خود را ورق زد
جوشید خون از نگاهش، آیا چه دیده است سردار؟
او ماند و یک آسمان درد، یک آسمان پر از گرد
او ماند و آینه ای زرد، او ماند و تا دورها تار
با زخمی دست هایش، پیشانی اش را تکان داد
با اسب و شمشیر می گفت: رفتم خداتان نگهدار
خاموش بود و نگاهش با روبرو حرف می زد
اندوه سنگین خود را با کوه می گفت انگار
مثل غبار بیابان در غربت جاذبه گم شد

در امتداد نگاهش می ریخت باران بسیار

(کرمدخت، ۱۳۸۷: ۱۱)

مصطفی علی پور شعر نیمایی «زخم و آب» را به این موضوع اختصاص داده است و زخم بر بدن جانباز را رد پای عاشقی می داند که با سرشت و سرنوشت او در هم تنیده است:

خاک بود و خار بود کاش! / استعاره بود کاش! / زخم من، بهانه سرودن من است / زخم من، جواز بودن من است / آب ها چقدر زخمی اند! / آب ها چقدر

آبی اند! / آب ها که می روند، رود می شوند / زخم ها سرود می شوند! / آب ها که می روند، موج های رنگ رنگ می شوند / زخم ها تفنگ می شوند / آب ها که می روند، می روند / آب ها که می روند، می رسند... / خاک و خاره بود کاش! / استعاره بود کاش! / سنگ یا ستاره بود، کاش! / زخم من / رد پای عاشقی ست / زخم من، نبض آشنای عاشقی ست / زخم من، سرشته با سرشت من / زخم من، سرنوشت من! (علی پور، ۱۳۷۲: ۷۳-۷۲)

خود اِتهامی (شرمساری)

یکی دیگر از مضمون های که در شعر این دوره مورد توجه شعرای جنگ قرار گرفته است؛ موضوع شرمساری، دلتنگی از جا ماندن کاروان شهدا و ایثارگران و متهم کردن خویش است. گاهی اتفاق می افتد که شاعر با دیدن دلاوری و رشادت رزمندگان و مردم بر خودش نهیب می زند و به سرزنش و محاکمه درونی خود می پردازد. که به آن «خود اِتهامی یا محاکمه درونی» گویند. «شاعران از تماشای صحنه های شگفت ایمان و ایثار رزمندگان و شکوه پاکبازی و فداکاری آنان خود را سرزنش می کنند و به اِتهام خود می پردازند، این احساس ارجمند شاعرانه زبان حال و قال مردم نیز هست. شور و وجدی که در جبهه موج می زند، صحنه های تکان دهنده ای که گاه گوشه ای از آن، از دریچه ی نوشته ها، دوربین ها و فراتر از آن در آینه ی حقیقت نمای پیکر مطهر شهیدان یا خاطرات رزمندگان باز نموده می شود. هر شنونده و بیننده را در خویش فرو می برد و به اعتراف صادقانه در مقابل این حماسه ها و می دارد.» (سنگری، ۱۳۸۰: ۲، ۳۹)

نظاره ی شهیدانی که بر تخت روان دست ها و با سوگ، سوز و صبوری بدرقه می شوند و حضور عاشقان و پاکبازان نوجوانی که در جبهه ها حماسه می آفرینند، شاعران را به درنگ در خویش می کشد، تا خود را با رزمندگان اندازه بگیرند و فاصله ی خود تا آنان را دریابند. در چنین شرایطی شعر، فریادی است که شاعر بر سر خویش می کشد.

سلمان هراتی افسوس و دریغ خود را در از دست دادن فرصت شهادت در پایان غزل «سبکبار تر از ابر» به طرز زیبایی بیان نموده است:

بی مرگ سواران شب حادثه هایید خورشید نگاهید و در آفاق رهایید
مرداب کجا فرصت پیدا شدنش هست آن گاه که چون موج از این بحر برآیید
آن روز نبودیم که این قافله می رفت با ما که نبودیم بگویید کجایید
ماندیم و نراندیم نشستیم و شکستیم رفتیم و شنیدیم شهیدان خدایید
(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۸۹-۲۸۸)

سلمان در غزل «موسیقی چشمه ها» به خاطر بی خبری در از دست دادن فرصت ها و ماندن در خواب غفلت نگران است و به خود نهیب می زند از این که سال ها عمر ما به بطلالت گذشت و بیدار نشدیم، دلوپس است:

بس سال هایی که بیهوده بیهوده بودیم بس کوچه هایی که تاهیچ پیموده بودیم
دل ها به اندازه ی خنده ی کوچکی بود دل را آرامشی پوچ فرسوده بودیم
بر چشم ها گذر داشت خوابی هزاره ای کاش آن روزها را نیاسوده بودیم
ای کاش فواره روشن جستجو را با خاک خیس تغافل نیندوده بودیم
دل ها به زیر غبار غریبی نهان بود ای کاش آینه ها را نیالوده بودیم
موسیقی چشمه ها را شنیدیم، رفتند وقتی که آن سوی تنهایی آسوده بودیم
(همان: ۱۵۲-۱۵۱)

مصطفی علی پور در شعر نیمایی «از جنگلی دور» از این که از قافله ی کاروان نور باقی مانده است با اضطرابی همیشه و پیوسته، نگران چنین تقدیری است: و تقدیر شاید چنین بود/ که پیوسته من باشم و آفتاب شکسته/ و از کوچه هر شب کسی/ اتاق مرا پراکنده از زمستان/ و خون، راه را بر عبور شهیدان این کوچه بسته است/ و تقدیر شاید چنین بود/ که پیوسته من باشم و اضطرابی همیشه/ که فردا به رنگ سحرگاه چشم کدامین فرشته ست؟! همه واژه های من از جنگل دور دستی می آیند/ و تقدیر شاید چنین بود/ که پیوسته من باشم و آسمان کژ تلخ/ و چشمان مسموم/ و وارونه آینه های مکدر/ و توفان خون کبوتر/ چرا چشم ها/ مرا می جووند؟! و تقدیر هرگز چنین نیست/ شهید من، ای شعر من! (علی پور، ۱۳۷۲: ۹۹-۱۰۰)

جلیل قیصری در شعر آزاد «رصد» شرمگینی زمین و آسمان را از این همه زخمها (زوبین) که بر بدن رزمندگان نشسته است، بیان می کند که به نوعی پنهانی شرمساری خود را از این همه ایثار و گذشت شرح می دهد: از این همه ستاره که بر تن داری/ در تعجبم که چرا آسمان نشدی/ تنت تقویم جهان است/ با این همه زوبین نشسته بر لحظه ها/ عریان شو/ که آسمان از شرم آب شود/ که پس از آن/ زمین شب پر ستاره ای باشد/ برای آسمان. (قیصری، ۱۳۸۰: ۱۹)

تبیین دغدغه، دلواپسی، اعتراض به مسائل ضد ارزشی

در سروده های فارسی گاهی به اشعاری بر می خوریم که هم از « لحاظ درون مایه و مضمون پرخاش آمیز و مقاوم و تسلیم ناپذیر است. هم از نظر لفظ و آهنگ، به پاره های سرخ شده ای می ماند که از زیر ضربات پتک آهنگری

زورمند بر سندان بر می جهد، شراره است و شرر افکن.» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۷۷) که به آن شعر انتقاد و اعتراض می گویند.

خواننده را در مقابل ستم و بیداد ستمگران بر می انگیزاند تا تصویری از بیداد زمان برای هوشیاری و بیداری ترسیم کند.

«در سروده هایی که شاعر در آن ها بر خویش نهیب می زند و به سرزنش خود می پردازد، مشاهده ی بی دردی ها، غفلت ها و بی خبری ها نسبت به ارزش ها، یا نادیده گرفتن حماسه های بزرگ جبهه و دهن کجی رفاه زدگان و دنیا مداران نسبت به جبهه و جبهه نشینان، موجی از اعتراض را در شعر برمی انگیزد و دلوایسی های شاعرانه و نگرانی از دست رفتن دستاورد ایثار شهیدان، فضای شعر را آکنده می کند. پیشتاز این جریان شعری را باید طاهره صفارزاده دانست و پس از او سلمان هراتی، امین پور، علیرضا قزوه و حسن حسینی بیش از دیگران به این مسأله پرداخته اند.»

(سنگری، ۱۳۸۰، ۲: ۴۴-۴۳)

«اگرچه جلوه ی آغازین این سروده ها در قالب سپید و نیمایی بود در ادامه ی راه به مثنوی رسید. در قالب سپید و نیمایی بیش از همه طاهره صفارزاده، سلمان هراتی و... آثاری موفق آفریدند. در سیر این گونه سرودن، به ویژه در شعر شاعرانی که وفادار و باورمند اصول و مبانی انقلاب هستند و خود روزهای عشق و پاکبازی و استغاثه های شبانه را تجربه کرده اند این اعتراض تنها متوجه جامعه نیست که «خود» نیز در تیر رس تیغ آخته اعتراض قرار دارند.» (همان: ۴۶)

سلمان هراتی در شعر سپید «ترانه های بعثت سبز» با طنز و طعنه از رواج دنیا طلبی زرپرستان پستو نشین با زبان صریح و ساده انتقاد می کند:

وقتی جنوب را بمباران کردند/ تو در ویلای شمالی ات/ برای حل کدام جدول بغرنج/ از پنجره به دریا / نگاه می کردی؟ (هراتی، ۱۳۸۰: ۵۸)

بعد از گذشت چند سال از پیروزی انقلاب، رفته رفته ناکامی ها و نامرادی ها که معلول عواملی چون از یاد رفتن برخی از ارزش ها بود، نمایان شد. مخاطب شعر اعتراض، زور گویان وزراندوزانی که بی توجه به مفاهیم و ارزش های انقلاب در فکر مطامع خویش اند. او از این که کسانی بدون هیچ گونه توجهی به ارزش های انقلاب و رسالت شهدا در پی آسایش و عافیت خویش اند، لب به اعتراض می گشاید. زبان وی گاه لحن طعنه و کنایه به خود می گیرد.

سلمان از این که هنوز کسانی می توانند با زورگویی به امیال خویش برسند، ناراحت است و تعظیم مظلومان در برابر ظالمان را بر نمی تابد. شعر اعتراض بعدها در آثار کسانی چون علیرضا قزوه نمود بیشتری پیدا می کند که البته به خوبی می توان تأثیر پذیری آن را از شعر سلمان هراتی مشاهده کرد. شعر اعتراض به دلیل کمبود حال و هوای شاعرانه ماندگاری و توفیق چندانی نداشت.

سلمان در شعر سپید «زمزمه ی جویبار» «که حالت گفت و گو دارد و حرف و مضمون آن علاوه بر سرزنش بی رسمی ها و نابرابری های اجتماعی، نوعی اعتراض نسبت به مایه داران باقی مانده از گذشته است که بر حفظ فرهنگ منسوخ عصر پیشین اصرار می ورزند. او از این که خدیجه با دادن دو شهید برای طلوع آفتاب انقلاب همچنان مهجور و محجوب است و دستی در کار و پایی در اجتماع ندارد و از شدت تنگ عیشی حتی قادر نیست به زیارت امام

رضا (ع) برود. اما شهلا ضمن نادیده انگاشتن هنجارها و رسوم انقلاب هر ماه برای خرید به اروپا می رود، بسیار دل آزرده و ناخرسند است.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۱۸)

به مادرم گفتم: چرا خدیجه گریه می کند / گفت: / چرا گریه نکند / دوباره قلبش شکست / کافی نیست / چرا خدیجه گریه نکند / در حالی که او ما را / به اندازه ی دو باغ گل سرخ / به بهار نزدیک تر کرده است / با تحمل دو داغ، به اندازه ی دو طلوع / صبح ظهور را جلو انداخته است. / اما هنوز حق با شهلاست / شهلا چه گلی به سر بهار زده است / که این همه زبانش دراز است / و جرأت می کند / اسم خیابان ها را عوضی بگوید / آقا عشرت آباد! میدان شهیاد می خوره ؟ / چرا خدیجه بهتر از شهلا نیست؟ / چرا خدیجه نمی داند تهران کجاست؟ / چرا خدیجه نمی تواند به زیارت امام رضا برود؟ / اما شهلا هر ماه برای خرید اروپا می رود / وقتی برگردد / با دهن کجی از خیابان انقلاب می گذرد / چرا شهلا این قدر خاطر جمع است؟ / و چرا ابرهای نگرانی در چشم های خدیجه وسیع می شود؟ / چرا خدیجه نمی داند خمیر دندان چیست؟ / قربان درد دلت یا فاطمه زهرا! (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۰۱-۱۹۹)

هراتی «در این شعر ضمن اشاره به تفاوت تبعیض آلود بین دو تیپ از زنان، شاعر با شعری اعتراض آمیز به دادخواهی از اجتماع می پردازد. جامعه ای که شعار ارزشی ندارد و در آن ضد ارزش های تپا خورده و از دررانده شده دوباره برگشته اند و بی شرمانه خودنمایی می کنند و برای افرادی که عزیزترین کسانشان را فدا کرده اند، دغدغه آفرینی و فخر فروشی می نمایند.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

در بخش دوّم شعر، شاعر انتقاد دیگر گونه ای از حاکمیت ارباب برجان و مال و ناموس مردم فرو دست است، آرایه می دهد:

چرا عبدالله به شهر نیاید؟/ وقتی ارباب به ناموسش چشم دارد / مادر می گوید/
چرا هنوز حق با ناصر خان است؟! / چرا سهم عبدالله/ جریب جریب زحمت
است و حسرت / و سهم ناصر خان/ هکتار هکتار محصول است و استراحت ؟ /
مگر عبدالله زیر بوته عمل آمده است / که صاحب هیچ زمین نیست/ پس چرا
عبدالله فقط کاشتن را بلد است / و ارباب برداشتن را؟.... (هراتی، ۱۳۸۵: ۲۰۱)

شعر سپید «آب در سماور کهنه^{۲۷}» « واگویی ی ستم استخوان سوز روا داشته بر زنان است که اکنون مادر شاعر نیز آن را چون مرده ریگی شوم و نامبارک از گذشته به ارث برده و ضربات آسیب زای آن را برگرده ی خود احساس می کند. البته این جا مادر شاعر، رمز همه ی مادران ایرانی و یا به طور عام تر زنان ایران است که متحمل بی رسمی های دیر پای حاکم بر جامعه ی نابسامان و آشفته ی بی بهره از شعور مترقی است که در آن فرومایگان فرا دست بر شرافت مندان فرو دست با استعلا و ترفع ناسزاوار خود حکومت و حاکمیت دارند و در جور و جفای به آن ها از هیچ چیز ابا ندارند.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

من نبودم / مادرم یتیم شد/ من نبودم/ ... انجیرها از تراکم درد ترکیدند/ ارباب
صبحانه ای لذیذ از انجیر خورد/ مادرم گفت:/ ای کاش گرگ ها مرا

۲۷ - یک مثل مازندرانی است. وقتی می خواهند از گذشته هایشان صحبت کنند می گویند:

بیا آب در سماور کهنه بریزیم.

می خوردند/ من نبودم/ مادرم یتیم شد/ هیمة های نیم سوخته/ « کله چال^{۲۸} »
 را از آتش می انباشتند/ وارباب کاهنی بود/ که با هیمة های نیم سوخته/ به
 تأذیب مادرم بر می خاست/ ارباب کاهنی که سرنوشت مادرم را پیش گویی
 می کرد/ و « ملوک » نانجیب زاده/ که خلوت ارباب را پر می کرد/ آب را بر
 خاکستر می ریخت/ مادرم غذای خاکستری می خورد/ و بچه های خاکستری
 به دنیا آورد/ ... سوزن که به دستش می رفت/ نه برجگرم می رفت/ کجا می
 توانستم گریه کنم/ ... بر دامن مادرم اگر گندم می پاشیدم/ سبز می شد/ از بس
 گریسته بود/ آسمان تنها دوست مادرم بود. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۰)

شاعرو «با یک قلم ناسزا محترقاً قربتاً الی الله» هم که شده زبان به
 اعتراض علیه زراندوزان پستو نشین و حامیان آن ها می گشود و به دادخواهی
 مردم محروم جامعه خود برمی خاست:

قلب تو ای پستو نشین حقیر/ قلب تو مثل سکه های زمان طاغوت است/ یک
 روی آن به عکس شاه مزین است/ و روی دیگر آن عکس یک شغال/ تو
 تلفیقی از شاه و شغالی/ این سکه دیگر رایج نیست/ آخرین مهلتش پریروز
 بود/ سرانجام تو هم نزدیک است/ چرا که ما پشتمان از حضور مردم گرم
 است/ می دانیم که نخواهی ماند/ آن سان که دیگران نماندند/ اما چه کنیم که
 تو هنوز هستی/ توهمة جا هستی/ اما چون لوازم یدکی نایابی/ و مثل زباله میل
 انبار شدن با توست/ تو فراوانی عیناً کمبود / تو میل داری انبارت ورم کند از
 گوشت/ مثل شکمت ... (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۰۰-۹۹)

شعر سپید «پاسخ یک نامه» هراتی در انتقاد» پاسخ به کسانی است که در کوران حوادث خود را به آن سوی آب رسانده اند و با مفاخره و مباحثات به این سومانندگان به شکلی موزیانه دهن کجی می کنند و شادی ها و تمتعات حقیر و بی عمق خود را به شکلی اغراق آمیز به رخ آنان می کشند و بر حقانیت خود در گریز از وطن پای می فشرند.»
(خادمی کولایی، ۱۳۸۰: ۱۵۳-۱۵۲)

تعارف کردی دوستان داری/ در نامه ای/ در پاکتی که به تمیزی از/ آسمان خراش های واشنگتن آلوده بود/ تصویری از تو/ با لبخند/ با پلاکی نقره ای در پارک/ مثل یک گاو مقدس در هندوستان خوشبختی/ و دو صفحه حرف از» فرانک»/ اما این جا / آسمان آبی ست/ وطن پیراهنی تابستانی در بردارد/ ... با این همه از تو و فرانک عاقل ترند/ این جا درخت و آب/ پرنده و آفتاب/ و میلیون ها دست آسمان را آکنده اند/ این جا همیشه آوازی هست که تاکنون نشنیده ایم/ و مرتب گل هایی می شکوفند/ که نامشان در دایره المعارف گل ها نیست/ و بهار با تعجب می رسد:/ خدایا اسم این گل ها چیست؟/ این جا مادران از کویر می آیند/ اما دریا می زایند/ کودکان طوفان می آفرینند/ دختران بهار می بافند/ و پسران برای توسعه صبح/ خورشید می افشانند/ این جا هر دریچه/ تکرار گشایشی است/ به دشت متنوع عشق....

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۵۰-۲۴۸)

«هراتی از شهرنشینانی انتقاد می کند که ساکنان آن پای درگل دارند و عشق و ایثار و حماسه در آن خبری نیست. شاعر هر جا فرصتی به دست می آورد زندگی در شهر را با جبهه های نبرد مقایسه می کند و جبهه را بر

زندگی شهری ترجیح می دهد. این رویکرد در اشعار سلمان هراتی و مصطفی علی پور و ... گاهی به صورت آرزوی زندگی در روستا متجلی می شود و زندگی شهری با زندگی روستایی مقایسه می گردد. در هر حال شاعر به دنبال صفا و صمیمیت و سادگی و بی ریایی است. هر کجا نشانی از آن می بیند آن مکان را می ستاید. این موضوع در شعر سپید «من هم می میرم» از سلمان هراتی بسیار واضح و گویا بیان شده است. «مکارمی نیا، ۱۳۸۳: ۷۳» این شعر نمونه ی کامل یک شعر انقلابی است. هیچ تصریحی در این شعر به هیچ یک از حوادث انقلاب نشده است، اما روح زمانه و ذهنیت انقلابی در آن با تمام قوا به میدان آمده است. فروتنی شاعر به عنوان نماد روشنفکری در برابر توده های مردم، دفاع از غربت و مظلومیت روستاییان که نماد محرومیت شان بوده است و هنوز هم هست. حمله به شهر به عنوان نماد مدرنیته و ستایش از روستا به عنوان نماد سادگی و صفا و صمیمیت است. همه، خطوط فکری انقلاب است که در این شعر درونی شده است. از همه این ها مهم تر مظلومیت در عین ستهندگی و سوگواری خاموش و مستمر در چرخه زندگی، که هر دو خاطره های فرا تاریخی و غیر دینی ما ایرانیان از حماسه است به شکلی واقعاً تحسین برانگیز در این شعر نفس می کشند، مؤلفه ای که بعدها به یکی از مشخصه های ممیز شعر پایداری ایران از کشورهای دیگر بدل شد و در این شعر کاملاً بی صدا حضور دارد، اما حضورش به جان می نشیند چرا که از تجربه مستقیم شاعر آب می خورد، سلمان بچه ی روستا بود. «توکلّی، بی تا: ۵» شعر ساده و روان و در عین حال منسجم «من هم می میرم دارای بار عاطفی فراوان است، اگر چه عنصر خیال در این شعر کم رنگ است، اما

همیشه در پشت لحظه های انتظار شاعر، امید و روشنی موج می زند و ما را از کسالت و ناامیدی به چشم اندازهای روشن خدا رهنمون می کند و این یکی از شاخصه های مهم شعر سلمان است که در شعر شاعران ما کمتر دیده شده است. «(صادقی، ۱۳۸۴: ۲۳۵) تکرار «من هم می میرم» نه تنها به شعر لطمه ای وارد نکرده است بلکه مخاطب با این شعری احساس همدلی و همدردی می کند و بی تابی او در فهمیدن چگونگی مرگ شاعر بیشتر می شود:

... من هم می میرم/ اما نه مثل حیدر که از کوه پرت شد/ پس اگرگ ها جشن گرفتند /و خدیجه بقچه های گلدوزی شده را/ در ته صندوق ها پنهان کرد/ چه کسی اسب های وحشی را رام می کند؟/ من هم می میرم / اما نه مثل فاطمه/ از سرماخوردگی/ پس مادرش کتری پرسیاوشان را/ در رود خانه شست/ چه گندم ها را به خرمن جا می آورد؟/ من هم می میرم/ اما نه مثل غلامحسین/ از مارگزیدگی/ پس پدرش به درّه ها و رودخانه های بی پل / نگاه کرد و گریست/ چه کسی آغل گوسفندان را پاک می کند؟/ من هم می میرم/ اما در خیابانی شلوغ/ در برابر بی تفاوتی چشم های تماشا/ زیر چرخ های بی رحم ماشین/ ماشین یک پزشک عصبانی/ وقتی از بیمارستان دولتی برمی گردد/ پس دو روز بعد/ در ستون تسلیم روزنامه زیر عکس ۶×۴ خواهند نوشت/ ای آن که رفته ای/ چه کسی سطل های زباله را پر می کند؟.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۱۹۸-۱۹۶)

«سلمان فرزند روستاست و فقر و رنج را با تمام وجود حس کرده و با آن زندگی کرده است. پدر و مادر سلمان از انسان های محروم و شلاق خورده روزگارند. که یکی در چهار ماهگی مادرش را از دست داده است و دیگری

در دو سالگی پدرش را و هنوز هم پینه ی تازیانه اربابان برگرده شان و غبار آن تلخکامی ها از خطوط درهم چهره شان نمایان است. سلمان در چنین خانواده ای بزرگ شده است. بنابراین بهتر از هر کسی می تواند چهره درد و رنجی که بر روستاییان فقیر این مرز و بوم رفته است، ترسیم کند. وی هرگاه به شرح چنین چهره ای می پردازد. شعرش سرانبر بغض و اندوه می شود و حتی دیگر آن نوید و بشارتی که در دیگر شعرهای اجتماعی وی می بینم به چشم نمی آید.» (میر جعفری، ۱۳۸۱: ۴۸) نمونه ای از این طرز تفکر، شعر سپید «آب در سماور کهنه» است:

من نبود/ مادرم یتیم شد/ من نبودم/ درختان، بی شکوفه نشستند/ من نبودم/
گنجشک ها برگ و بارشان را بستند/ و از بهار گذشتند/ من نبودم/ نارنج ها از
درخت به زیر افتادند/ انجیرها از تراکم درد ترکیدند/ ارباب صبحانه ای لذیذ از
انجیر خورد/ مادرم گفت:/ ای کاش گرگ ها مرا می بردند/ ای کاش گرگ ها مرا
می خوردند/ من نبودم/ مادرم یتیم شد/ هیمة های نیم سوخته/ «کله چال» را از
آتش می انباشتند/ و ارباب کاهنی بود/ که با هیمة های نیم سوخته/ به تادیب
مادرم بر می خاست/ ارباب کاهنی بود/ که سرنوشت مادرم را پیشگویی می کرد/
و «ملوک» نانجیب زاده که خلوت ارباب را پر می کرد/ آب را بر خاکستر می
ریخت/ مادرم غذای خاکستری می خورد/ و بچه های خاکستری به دنیا آورد/
لاک پشت های مزرعه مرا می شناسند/ من بر بالشی از علف می خوابیدم/
قورباغه ها برایم لالایی می خواندند/ مادرم از مزرعه که برمی گشت/ سبدش از
دوبیتی سر ریز بود/ برای رفوی پیراهن های پاره ی ما/ دو بیتی و اشک کافی
بود/ سوزن که به دستش می رفت/ نه، بر جگرم می رفت/ که می توانستم گریه
کنم/ کیومرث خان گفت:/ دهانت را ببند/ آیا آسمان به زمین آمده است؟/ ما که

چیزی احساس نمی کنیم/ بالش من سنگین بود از اشک های من/ با گوشه ی
زمخت لحافم/ اشک هایم را می ستردم/ بر دامن مادرم اگر گندم می پاشیدیم/
سبز می شد/ از بس گریسته بود/ آسمان تنها دوست مادرم بود/ مادرم ساده و
سبز مثل «ولگان»^{۲۹} بود/ من شعرهای نا سروده ی مادرم را می گویم/ من با
«امیرگته یا»^{۳۰} خوابیدم/ من با، «امیرگته یا» شیرخوردم/ من با «امیرگته یا» گریه
کردم/ من شاعر نبودم/ مادرم یتیم شد. (همان: ۱۱۴-۱۱۰)

سلمان در شعر خود از ظلم و ستمی که بر مردم روستا رفته می نالد و از آن
شکوه سر می دهد. او از این که هنوز هم ریشه و بساط این ظلم برچیده نشده
است گلایه دارد. او در بخش دوم شعر سپید «زمزمه ی جویبار» می گوید:
چرا عبدالله به شهر نیامد/ وقتی ارباب به ناموشش چشم دارد/ مادر می گوید/
چرا هنوز با ناصر خان است؟! چرا سهم عبدالله / جریب جریب زحمت است و
حسرت / و سهم ناصر خان/ هکتار هکتار محصول است و استراحت؟! مگر
عبدالله زیر بوته عمل آمده است/ که صاحب هیچ زمینی نیست؟! پس چرا عبدالله
فقط کاشتن را بلد است/ و ارباب برداشتن را؟! و ما در مقابل آمریکا ایستادیم/ اما
چرا هنوز کیومرث خان خرش می رود/ عبدالله با داس/ هر شب چند خوک سر
مزرعه می کشد/ اما وقتی ارباب می آید مجبور است تعظیم کند/ چرا عبدالله
مجبور است به این خوک تعظیم کند/ مگر ارباب از دماغ فیل افتاده است/ چرا
عبدالله به شهر می آید؟! آیا او درختان و مزرعه را دوست ندارد؟! آیا او گندم ها
را که با عرق او سبز شده اند/ نمی خواهد؟ (همان: ۲۰۲)

۲۹- بر وزن زنجان نوعی نیلوفر جنگلی.

۳۰- به نوعی از شعرهای مذهبی مازندرانی می گویند که شاعر آن امیر نامی بوده است.

جلیل قیصری در شعر سپید «دو سهراب خفته» با لحن حماسی از کسانی که در مقابل جو و ظلم سکوت می کنند، انتقاد می کند و می گوید تو که «کله از سر باد می گرفتی و خراج از خروج صاعقه» این گونه خاموش و خانه نشین شده ای و زنده مرگ:

سکوت را سنگ به صدا می آید / سرود تو را / ستاره / چگونه باور کنم
 زنده مرگی ات را / که بازوان تو دو سهراب خفته اند / چگونه باور کنم / زنده
 مرگی ات را / که کله از سر باد می گرفتی / و خراج از خروج صاعقه /
 چگونه باور کنم؟ / چگونه؟! (قیصری، ۱۳۷۴: ۱۷)

انتقاد از نادیده گرفتن دستاوردهای خون شهیدان

شاعران جنگ رفاه زدگی، فرصت طلبی، بی تفاوتی و عافیت طلبی را در سروده های خویش به باد انتقاد می گیرند و نگرانی خویش را از کم رنگ شدن ارزش های اصیل اسلامی یا فراموشی و دهن کجی نسبت به دستاورد های خون مقدس شهیدان ابراز می دارند.

مصطفی علی پور، شعر سپید «مضمون» را در انتقاد از کسانی می سراید که این همه اصالت ها و ارزش ها و دستاوردهای ارجمند شهدا، جنگ و انقلاب را نادیده می انگارند و از این وضعیت بیشترین سوء استفاده ها را می کنند و جیب هایشان را پر می نمایند. اینان چه کار دارند که مادران و خواهرانی که از غم فقدان عزیزانشان روی سجاده ها جان می دهند و از حمایت هیچ کسی بهره مند نیستند. او در بخش پایانی شعر به افرادی معترض می شود که «واژه هاشان را برای روزمبادا انبار کردند» و از بیان حقایق اندیشه ها و اهداف

شهیدان دریغ می ورزند و این همه فداکاری ها و مجاهدت ها را نمی بینند و «چشم هایشان را از خاک انباشه اند»:

نمی توان این همه اصالت را نادیده گرفت / این همه مضمون را / فرصت
را / نمی توان اعتماد نکرد / به چشم هایی که گردباد را متوقف می کنند / و
سربازانی که مثل طوفان می گذرند / کوچه ها در تصرف چلچراغ هایی است /
که دنباله ی خورشیدند / و گورستان ها در تملک خواهرانی که برادری را / از
گورهای تازه، آموخته اند / مادران بر سجاده می میرند / و پدران تشنه تقسیم
دریا و پرنده اند / آه ! زمستان، / چه روزهای طولی دارد! / هیچ ابری از باغ ها
حمایت نمی کنند / و روزنامه ها از روزهای عصبانی خبر می دهند / حق با
شماست! آه ای شما که واژه هاتان را / برای روز مبدا انبار می کنید / حق با
شماست / این که نمی بینید این همه اصالت را / جراحت را / چه، بیش تر از
آن که دیده باشد / چشم هاتان را از خاک انبار انباشتید.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۴)

علی پور در مثنوی بلند و زیبای «شب، صدا، آینه» شاعری است با بینشی
عرفانی، شب را صمیمی و پر گفتگو و خدایی می داند. این شب عارفانه از
خورشید معلوم تر و از روز روشن تر است که تو را تا خدا می برد. این مثنوی،
مثنوی اعتراض، آزادی و شهادت است با اندوه مایه ای حسرت وار:

سحرهای پارینه، یادش به خیر	دلم بود و آینه، یادش به خیر
هزار آسمان عشق، باریده بود	دلم مانده بود و نلرزیده بود
کس این جا شبی لاله را بو نکرد	کسی یادی از یک پرستو نکرد
کسی نامی از سوگواران نبرد	دلش را شبی زیر باران نبرد
کس این جا ندیدیم، پر، وا کند	برای رسیدن تقلّا کند

شقایق مریدان، کجا رفته اند شهیدان، شهیدان کجا رفته اند؟
 کجایند آن زخم رختان، کجا؟ کجا خفته اند آن درختان کجا؟
 پر از ابر و پرواز و بال و پرست و او از درختان ضروری ترست
 و او بوی گل می دهد بوی سیب و او روستایی ست، خوب نجیب
 و او سر به یک لاله هم می زند و او بل شهیدان قدم می زند
 و او و آن سوی مرز عاشق شدن و او بهترین طرز عاشق شدن
 و او شعر، آواز، اندیشه است و او مثل جنگل، پر از ریشه است
 اگر چشم ها تشنه، دل مست اوست کلید در آینه، دست اوست
 و او عرصه ی، بی شمار آینه ست میان من و او هزار آینه ست
 چگونه دلم ماند و او را ندید مگر می شود رو به رو را ندید؟
 برایت دلی مسست آورده ام سرم را به پیوست آورده ام
 تو در من، تو در زخم، دم می زنی تودر خاطراتم قدم می زنی
 شب امشب، شب امشب، شب دیگرست شب امشب، خدا یا صمیمی تر است

(علی پور، ۱۳۷۲: ۷۰-۶۹)

علی پور در شعر سپید «سترون» انتقاد از کسانی می کند که باوجود این همه شهیدی که جان خود را در راه وطن فدا نموده اند، در عده ای هیچ تأثیری نبخشید، و از این به بعد هم هیچ آفتاب و بهاری آن ها را سبز و بیدار نخواهد کرد:

زمان از کنار تو با احتیاط می گذرد/ و آفتاب خود را از تو مضایقه می کند/ و
 شب در تو، ته نشین می شود/ ای بی مصرف!/ آن بهتر که خاک شوی؟/
 حال آن که یک قیامت بهار هم/ تو را سبز نتواند کرد/ با آن همه باران/ با آن
 همه شهید (همان: ۲۵)

طرح بی دردی ها، غفلت ها و نیازدگی ها

«سلمان هراتی نیز به اعتقاد برخی از اهل نظر در بیان بی دردی ها، ثروت اندوزی ها، محافظه کاری ها و سیاست بازی های شیطنت آمیز خودی و بیگانه با زبانی طنز آمیز از پیشتازان بود و اگر زنده می ماند - که کاش چنین بود - یقیناً صراحت و دردمندی اش او را به اصطکاک شدید با کج روی ها می کشاند. او در عمر کوتاه شاعری خود، سخنان نیش دار قابل توجهی را با زبان چالاک و جسور خویش برای اصلاح گری جامعه و رهمونی افراد و تپ های هنجار ستیز و متظاهر به سوی نیکی و زیبایی بازگو نموده است که گاه تندزبانی او به سروده هایی سرشار از خشم و خروشی توفنده بدل می شود که خانه ی به ناروا بنا شده ی ستم را از بیخ و بن به لرزه در می آورد تا بر ویرانه های کژی ها بنای درست و استوار حقیقت خواهی، عدالت جویی و سلامت جامعه ی انسانی قامت برافرازد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۵۲-۱۵۱)

او در شعر سپید «از بی خطی تا خط مقدم» می گوید:

یک روز وقتی / از زیر سایه های ملایم خوشبختی / پرسه زنان به خانه بر می گشتیم / از زیر سایه های مرتب مصنوعی / مردان «آرشتیکت» را دیدم / در صف کراوات / چرت می زدند / ماندن چقدر حقارت آور است. / وقتی که عزم تو ماندن باشد ... / امروز در روزنامه خواندم / ته سیگارهای چرچیل را / به قیمت گزافی فروختند / آه خدایا / آدم برای سقوط / چه شتابی دارد / دیروز در باغ وحش دیدم / شمشانزه ای دیدم / که به نظریه ی داروین فکر می کرد / چگونه می توان / با این همه تفاوت / بی تفاوت ماند؟ / پشت این حصار / چه سیاهی عظیم خوابیده است؟ / با دلم گفتم: برگرد برای رفتن / فکری کنیم.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۶)

سلمان در شعر سپید «هزاره ی آوار» اعتراض وانتقاد خود را نسبت به بی دردان جامعه، اختصاص داده است وتقابل دو نوع زندگی یکی، آنهایی که غرق کثافتند در لجن زار غوطه می خورند و دیگری کسانی که با فقر وصفا تنها خدا را دارند:

آی شمایان شب نشین/ که نغمه ی قبیحی/ به خوش رقصیتان وامی دارد /
 وتتنان / گرم مستی جرعه ی بدبویی است/ که خوک های خوش سلیقه/ درآن
 تف کرده اند/ باری/ لجن زار مرداب/ از دلتان نشست کرده است/ گنداب
 کدامین شب بی ستاره را/ در سینه ی شما چلانده اند/ که تشنه ی خون آفتاب
 شده اید/ همدمان باد با شما دیو عطش/ که به آب دشنام دادید!/ زنهار که/
 برای رضایت آفتاب/ به شب تشر زده ایم/ آی بی خانمان/ قلب من خانه ی
 تو/ بخوان که تارها شود در آب/ دل خزان زده/ باغ های بی آبشار/ بخوان که
 ذهن پنجره ی تیر خورده / از آفتاب لبریز است/ نگاه کن/ در هزاره ی آوار/
 آفتاب چه عریان می تابد/ بخوان به نام آب/ که رود دنباله ی آواز توست./
 بگو بهار، بهار! (همان: ۶۳-۶۱)

گریز از تجمل و عافیت طلبی

طنز گاه لحنی گزنده و تلخ می یابد که جان مایه ی این سروده هاست. در سروده های سلمان هراتی سیر از خود متهمی و سرزنش خویش به جامعه و عافیت طلبان فرا می رسد و پس از آن نوعی اعتراض رقیق، گستره ی شعر او را می پوشاند:

دلم برای جبهه تنگ شده است/ در کوچه های بن بست/ یک ذره ی آفتاب به دست نمی آیدو ما هر روز به انتها می رسیم/ و درهای عافیت باز می شوند/ و

میز مهربانی ما را / با یک لیوان شربت خنک تمام می کند / وقتی یک جرعه آب صلواتی / عطش را می خشکاند / دیگر به من چه که کوکا خوشمزه تر از پیسی است ... / ما چقدر غافلیم / ما که به بوی گیج آسفالت / عادت کرده ایم / و نشسته ایم هر روز کسی بیاید / زباله ها را ببرد. (هراتی، ۱۳۸۰: ۸۸-۸۵)

«سلمان در شعر سپید «یک قلم ناسزا به محترق قربتاً الی الله» به گونه ای بسیار ساده و روز مره، ردیله ی اخلاقی احتکار را به شدت مذمت می کند؛ زیرا در آن برهه ی زمانی این امر یکی از دامن گیرترین معضلات جامعه بوده و بیش تر از همه، گلوی فقرا و طبقات کم در آمد را تنگی معیشت می فشرد هر روز بر ثروت زراندوزان می افزود و چهره ی نزار تهیدستان را زرد و زارتر می کرد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۱۷)

«امسال، سال موش است / سالی که هزار نقشه برای مردم کشیدی»^{۳۱} / و نیرنگ را / در محضر موش اعظم تلمذ کردی / دلت مثل پستو تاریک است / می دانم / و واحدهای درس «نداریم» را تمام کرده ای / الهی اصلاً نداشته باشی / مردم که هیزم تری به تو نفروخته اند / تو را امریکایی می دانند / آن ها از این که باید در صف بمانند دلخور نیستند / من بارها دیده ام / برای خون دادن / چقدر صف را تحمل کردند / و برای ثبت نام در بسیج و برای رأی دادن هم / داخل صف دعا می کردند / خواهرم می گوید: / تحملش آسان نیست / چگونه می شود این همه معطل خوردن شد / تو می خواهی خواهرم

۳۱- نسبت دادن هر سال به یک حیوان در «گاه شماری» (ر.ک. آشنای شالیزار، مهدی خادمی

فرصت نکند/ برای زرمندگان دستکش بیافد/ تو همین را می خواهی/ امریکا
نیز/ الهی هر چه در پستو داری زنگ بزند (هراتی، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۶)

زن در جایگاه مادر، از تنگناهای زندگی که زاییده ی شرایط ویژه ی اجتماعی است، چهره در هم نمی شکند، بلکه با قناعت پیشگی و ایمان راسخ به خداوند، عبور سربلند از کوره راه های سخت روزگار را به همگان گوشزد می کند:
مادر می گوید:/ باکی نیست اگر قند نیست/ خرما و کشمش هست/ اگر این
ها هم نیست/ نخوردن هست، خداست. (هراتی، ۱۳۸۰: ۹۹-۹۸)

امید به آینده و فردایی بهتر

از موضوعات دیگری که در شعر جنگ رخ نموده است امید به آینده و فردایی بهتر با روحیه ی خودباوری و خود اتکایی و احیاء هویت اسلامی است که این عوامل، انگیزه ای جهت انجام کارهای بزرگ بوسیله ی مردان کوچک و متعهد است. که نوید فتح و ظفر و آینده درخشان را برای مردم کشور به ارمغان می آورد. پیوند مسایل اجتماعی با دنیایی انتزاعی، نقطه عطفی است در شعر متعهد بعد از انقلاب. نگاه معنوی به موضوعات اجتماعی، در شعر سلمان به اوج می رسد. این نوع نگاه در شعر سلمان را سرشار امید و بشارت کرده است. وی در غزل «یک چمن داغ» به مردم آینده ای روشن و درخشان نوید می دهد، این بشارت و امید از سرچشمه باوری است که وی به انقلاب دارد. ولی البته دوره ی خویش را نیز مطلوب و آکنده از خوبی ها می داند:

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو

امروز می آید از باغ بوی بهار من و تو

آن جا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد

غیر از شب آیا چه می دید چشمان تا من و تو؟
 دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ
 امروز خورشید در دشت آینه دار من و تو
 غرق غباریم و غربت با من بیا سمت باران
 صد جویبار است این جا در انتظار من و تو
 این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما
 برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو
 با این نسیم سحر خیز اگر جان سپردیم
 در باغ می ماند یا دوست گل یادگار من و تو
 چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم
 من می روم سوی دریا جای قرار من و تو
 (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۹۵-۲۹۴)

سلمان در شعر سپید «پرندگان می آیند» انتقاد از کسانی دارد که «به مردم نگرانی تعارف می کنند» و روحیه ی ناامیدی را در جامعه تزریق می نمایند اما سلمان امیدوار به آینده ای درخشان به کمک مردان به ظاهر کوچک ولی دارای اندیشه های بزرگ رادر سر می پروراند چون «کودکان امسال که مردان سال های دیگرند و منشور تحقق آفتابند»:

در خیابان کسانی هستند که به آدم نگرانی تعارف می کنند/ اما من که دغدغه خوشبختی ام نیست به شادی این خوشبخت های کوچک می خندم/
 پس می آیم با زنبیل های از ترانه و آویشن/ و مردانی را سلام می دهم/ که تو را در تنفس خود دارند و یک لبخند/ به هزار عافیت ترجیح می دهند/ کسانی که از هم می پرسند: / «چگونه هنوز هم زنده ایم»؟/ نشاط سرودهایم را حفظ

می کنم/ و ترانه هایم را از زیبایی می آکنم/ و با تمام حنجره های صبور آواز می خوانم/ نشاط سروده هایم را حفظ می کنم/ میان آفتاب و مردم راه می روم/ و ترانه هایم را که از امید سرشارند/ در جیبشان می ریزم در سبدهای خالیشان/ در دلشان و دفتر لبخندهایم را با مردم کوچه و خیابان/ ورق می زنم باکودکان امسال/ مردان سال های دیگر/ که منشور تحقق آفتاب در سرانگشتان خویش دارند/ کودکانی روشن کودکانی از پشت آفتاب/ از صلب سخاوتمند بهار/ کودکانی که هر پنج شنبه عصر در بهشت شهیدان آینده وطنم را به شور می نشینند/ کودکانی که مسیر بهار را تعیین می کنم/ و ترانه هایم را از آب و آفتاب پر می کنم/ برای بهاری که هست برای بهاران که در راه/ نشاط سروده هایم را حفظ می کنم/ و با تمام حنجره های تشنه/ فریاد می زنم/ تحقق آفتاب حتمی است/ پرندگان می آیند. (همان: ۲۴۱-۲۳۹)

سلمان در چار پاره «تا کومه های آبی دریا» امیدوار است به کمک پالیزبان فتح (رهبر) که در مقابل یورش شب (ظلم و خفقان) مقاومت و ایستادگی نماید تا نیلوفر امید و ظفر دوباره در مردم زنده شود:

از اشک عاشقانه خورشید در کویر نیلوفر امید و ظفر قد کشیده است
دستان پر تحرک پالیزبان فتح بر یورش دوباره شب سد کشیده است
(همان: ۱۴۰)

مصطفی علی پور در شعر نیمایی «فردا» ترس و هراس او از دشمنی است که بر خاک و تنش چیره و مسلط شده است و نگران است که به وسیله ی سلاحش آن ها را از یکدیگر جدا کند و امید به ستارگانی (رزمندگان رشید) دارد که «روزان و یاران رفته را به وی برگرداند» تا فردایی بهتر را پدید آرند:

بیش از هراس من از شبهایی که زین پس / برخاکم چیره می شوند به
ستارگانی خرسندم / که هر شب آسمان سرم را به من هدیه می کند / و به
لبخندی، که فردایم را / بر تمامی لب ها بنا می نهد. / بیش از هراس من از
شمشیرهایی که ما را / از هم جدا می کند به چشم هایی خرسندم / که بر آتش
ظفر می یابند / و روزان و یاران رفته را به من برمی گردانند / و من با
سرانگشتانم / جویبار خونم را نشان می دهم / که چگونه مرزی دنیا را دو
قسمت می کند. (علی پور، ۱۳۷۲: ۱۰۴-۱۰۳)

علی پور در شعر نیمایی «روز کوچکی که ...» به دوستان و درخت های
مهربان اطمینان خاطر می بخشد که با شکسته شدن ساقه های شاخه ی خرد،
از هجوم باد نباید سرد و ناامید شد و با شهید شدن در راه وطن، دست یافتن
به شانه گرم آسمان دیروز دوراز دسترس نیست:

ای فراخ دشت های سبز شالی جوان / ای درخت های مهربان دوستان! / بر عبث
در شکست شاخه ی ساقه های خرد از هجوم باد / سرد و ناامید می شویم / دور
نیست / دیر نیست / روز کوچکی که شانه هایمان / آسمان سبز گرم را فتح
می کنند / روز کوچکی که ما، در آن شهید می شویم. (همان: ۷۸-۷۷)

آروزی دیدار کربلا

یکی دیگر از موضوعات شعر جنگ، آروزی زیارت کربلا است. این موضوع
از دو جهت برای شاعر جنگ و دفاع مقدس اهمیت دارد: اول این که خاک کربلا
در دست بعثی های عراقی است. رزمنده ی مسلمان، زمانی به زیارت کربلا نایل
می شود که فتح از آن او باشد. پس در آروزی زیارت کربلا آروزی فتح هم
مستتر است و دیگر این که کربلا مدرسه عشق برای یک رزمنده ی مسلمان است
او درس ایثار و فداکاری را از کربلا یادگرفته است و آموزگار بزرگ شهادت در

آن جا مدفون است. کربلا الهام بخش ستیز با استکبار جهانی برای همه ی شیعیان در طول تاریخ بوده است و هر کجا جهاد برای احقاق حق باشد، آن جا سرزمین کربلا است.

شعبان کرمدخت در رباعی زیر آروزی دیدار کربلا را سبب و انگیزه ی اصلی شهادت در راه خدا می داند:

همپای نسیم، بی ریا کوچیدی از دامن خاک تا خدا کوچیدی
صد دشت، گل شقایق از خون تو رست روزی که به شوق کربلا کوچیدی
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۵۴)

کرمدخت در غزل «زلال اشک»، سوختن (شهادت) در راه معشوق، او را به یاد داغ شهیدان کربلا می اندازد:

...مگر ز جام شهادت می و صال زنم شکفته بر لب سرخم، گل دعا امشب
چو شمع بر سر آنم که تا سحر سوزم به یاد داغ شهیدان کربلا امشب
(همان: ۱۵)

علی پور در شعر سپید «پدر بزرگ» گل سرخ را نمادی از عطر پیشانی شهیدان کربلا تصوّر می کند:

از گل ها/ گل سرخ را دوست تر می دارد/ می گوید: / گل سرخ عطر پیشانی/
شهیدان کربلا را دارد. (علی پور، ۱۳۷۲: ۱۵)

سلمان هراتی در شعر سپید «جمهوری گل محمدی» کاروان رزمندگان را هم چون رود های خروشان می داند با نوحه ی «به کربلا می رویم» آرزوی زیارت کربلا، در آن ها اشتیاقی صد چندان برای رفتن به جبهه ها ایجاد می کند:

...باران نثار/ همیشه باد بهار/ جاده ها از حضور همواره ی کاروانیان معطر
است/ و درختان/ از سلامت سبز برخوردارند/ و رودها با خروش های

متفاوت خویش / به تنوع این فصل می افزایند ... / این جا که من ایستاده ام /
 بامی از روشنایی است / و روبه روی من خیابانی / که با کاروان های «به کربلا
 می رویم» ادامه می یابد... / به جاذبه ها نگاه می کنیم / حضور این کاروان / چه
 شکوهی به خیابان داده است / اینان با رفتاری پرنده وار / و با حرارتی از تنفس
 سبز مرا می آموزند.... (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۲۰)

توصیف بدرقه ی کاروان رزمندگان

بدرقه ی کاروان رزمندگان به جبهه های نبرد از رویکردهایی است که مورد
 توجه شاعران دفاع مقدس بوده است. اعزام رزمندگان به جبهه های نبرد معمولاً
 علاوه بر شور و شوق ناشی از حضور در جبهه های نبرد لحظه های نگرانی و
 اضطراب و گاهی با لحظه های غم و هجران همراه بود؛ احساس غربی که
 وصف آن را جز در زلال احساس شاعر دفاع مقدس نمی توان یافت .

سلمان هراتی در شعر نیمایی «بدرقه» ی کاروان رزمندگان را کاروان نور
 قلمداد می کند و جبهه ها را «سبز» عین نسیم فرض می کند. چنین بیانی شعر
 سلمان را به سمت معنویتی درخشان و دلپذیر سوق می دهد:

دیروز عصر بود / یک کاروان نور / می رفت سمت سبز / سوی نسیم محض /
 وقتی به من رسید / لختی درنگ کرد / آن گاه با نگاه مقداری آفتاب به من
 بخشید / من مثل روشنی گسترده می شدم / ناگاه ز آن میان / یک چشم مهربان /
 با دستی از خضوع / یک برگ یاد داشت به من داد / در آن نوشته بود «آینه ات
 دانی چرا غماز نیست» (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۸۲-۲۸۱)

سلمان در شعر سپید «از بی خطی تا خط مقدم» به کاروان عشقی اشاره
 دارد که «از مذهب باطل تسلسل پیروی نمی کند و نیت برگشتن ندارد» اینان

به زیارت آفتاب می روند و «راهیان عشقند که در پای بیستون صف کشیده اند» و «مهیای ظهور بت شکنند»:

...این کاروان چه مؤذن خوش صدایی دارد/ به همراهم گفتم:/ ما به کدام کاروان به مقصد می رسم/ گفت: کاروانی که از مذهب باطل تسلسل پیروی نمی کند/ و به نیت برنگشتن می رود/ وقتی به راه می آیی/ باهرگامی که بر می داری/ آفتاب را بزرگ تر می بینی/ این کاروان به زیارت آفتاب می رود/ نگاه کن این مرد چه پیشانی بلندی دارد؟/ تو تاکنون چهره ای دیده ای/ که این همه منور باشد؟/ چه دست های سترگی دارد/ و قامتش برای ایستادن چقدر مناسب است./ بی شک آفتاب برای ایستادن چقدر مناسب است/ بی شک آفتاب اسم او را می داند.../ گوش کن باز هم صدای همهمه می آید/ همهمه ای عظیم همیشه این طور است/ وقتی که از حرص حقیر داشتن دل می کنی/ همهمه ی عشق را می شنوی/ اینان که در پای بیستون به صف ایستاده اند/ راهیان عشقند/ و منتظرند کسی بیاید و تیشه ها را تقسیم کند/ تیشه ابزار سعی عاشقانی است/ که سینه به سینه کوه می روند/ و کار تخریب حصار را تجربه می کنند/ اینان مهیای ظهور بت شکنند. (همان: ۸۲-۸۰)

درون گرایی در عین رویکرد اجتماعی

جوهره ی شعر تأمل در خویشتن است. هیچ شعری بدون تأمل در خلوت شکل نمی گیرد. شاعر با نمود اندیشه های تنهایی خویش می تواند گوهری را صید کند و به معرض تماشا بگذارد. سلمان توانسته بود در شعر خویش حتی در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز چهره ای درون گرا از خود به نمایش بگذارد. یکی از شعرهای موفق هراتی، شعر سپید «در خلوت بعد از یک

تشییع» نام دارد، این شعر همان طور که از نامش پیداست از خلوتی سخن به میان می آورد که پیش از آن شهیدی را به خاک سپرده اند. شاعر توانسته است در این شعر از دلتنگی خود بگوید در عین حال دنیای سرشار از لطافت و صداقت جبهه های جنگ را به خوبی ترسیم کند.

ضیاء الدین ترابی در تحلیل و تفسیر این شعر در کتاب «شکوه شقایق» می گوید: «شعر با گزاره ای ساده و صریح آغاز می شود، که خبر از یک دلتنگی می دهد:

دلم برای جبهه تنگ شده است (هراتی، ۱۳۸۰: ۸۴)

شاعر از جبهه ی جنگ حرف می زند، از جنگی که در این گزاره نیامده و واژه ی «تنگ» که هم قافیه با «جنگ» است ضمن تداعی جنگ، جایگزین خوبی است، که با رعایت ایجاز در کلام، به تأثیر واژه ی «جبهه» در مخاطب می افزاید. و همین حذف کلمه «جنگ» در این گزاره است که ویژگی خاص به بیان شاعر می بخشد و در حقیقت نوعی هارمونی پدید می آورد. هارمونی و هماهنگی ناشی از حذف فیزیکی واژه ی جنگ، که در عین حال از نظر مفهومی و معنوی در این گزاره وجود دارد. ولی شاعر بلافاصله می گوید: چقدر جاده های هموار کسالت آورند (همان: ۸۴)

راستی چرا شاعر، بلافاصله پس از جبهه به یاد جاده می افتد، آن هم جاده ای که کسالت آور است و چرا شاعر خلاف عادت دیگران می اندیشد. جاده ای که بوی سفر و حرکت می دهد، چگونه است که در ذهن شاعر کسالت آور جلوه گر می شود. چه ارتباطی بین «جبهه» و «جاده» جز اشتراک حرف یا صدای آغازین کلمه وجود دارد. ولی ذهن شاعر دنبال رابطه ی دیگری است.

جبهه و جاذه هر دو جای حرکتند. ولی حرکتی که در جاذه است، حرکتی عاذی، روزمره و مادی است. حرکتی که باری به هر جهت همه روزه انجام می شود و چه بسا هم بی هدف. ولی حرکتی که در جبهه است، حرکتی است هدفمند و معنوی که راه به سوی تعالی دارد. اما این چیزی نیست که مخاطب عاذی به زودی متوجه اش بشود، پس به خوانش خود ادامه می دهد:

از یک نواختی دیوارها دلم می گیرد (همان: ۸۴)

کسالت آوری جاذه ها، یکنواختی دیوارها را تداعی می کند. از سوی دیگر جاذه ها به شهرها منتهی می شوند - یا ده- به هر حال در شهر یا ده خانه هست، خانه ای که جای آسایش و تن پروری است، و دیوار که مانع است و سدّ راه. گرچه خانه ذاتاً جای بدی نیست، ولی شاعر از یادآوری خانه به یاد دیوار هم می افتد دیوارهایی که زندگی و آزادی انسان ها را محدود می کند، پس آن چه در ذهن شاعر در حال شکل گیری است دغدغه ی آزادی است و به همین دلیل نیز از شهر، از خانه و از جاذه خوشش نمی آید. دلش در جای دیگری است:

می خواهم بر اوج بلندترین صخره بنشینم / آن بالا به آسمان نزدیک ترم / و می توانم لحظه های تولّد باران را / پیش بینی کنم (همان: ۸۵)

سه گزاره ی پیشین مقدمه ای بود برای همین گزاره ی تکان دهنده اما ذهن شاعر در پی چیست؟ چرا از جبهه به جاذه بعد به خانه می رسد و اینک سخن از کوه و اوج صخره ها به میان می آورد. چه ارتباطی بین جبهه و اوج بلند ترین صخره ها است. درست است که در این گزاره سخنی از کوه در میان نیست. ولی ساختار آن و فضایی که پیش چشم مخاطب تصویر می کند

بی آن که شاعر از کوه حرف بزند مخاطب کوه را و کوهستان را تصوّر می کند، چرا که صحبت از بلندترین صخره ها است، که در آن انسان به آسمان نزدیک تر است. پس نیازی به آوردن واژه ی کوه در میان نیست و ایجاز شاعرانه همین است:

دلم برای جبهه تنگ شده است / آن جا معنویت به درک نیامده بسیار است / آن جا ما مقابل آسمان می نشینیم / و زمین را مرور می کنیم / به اندازه ی چندین چشم معجزه می بینیم / چقدر تماشای دورها زیباست. (همان: ۸۵)

در گزاره های پیشین شاعر از جبهه در گزاره ی اول، به باران در گزاره ی آخر رسیده بود، که مفهوم این دو چندان برای مخاطب روشن نبود. چرا که بین این دو واژه هیچ ارتباط مفهومی یا ذهنی وجود ندارد و هیچ تشابه صوری هم بین این دو نیست که موجب تداعی یکدیگر شود. ولی وقتی مخاطب در ادامه ی خوانش شعر به عبارت «آن جا معنویت به درک نیامده بسیار است» می رسد، درمی یابد که چرا شاعر از جبهه به کوه و باران و آسمان رسیده بوده است، چرا که شاعر جبهه را جای «معنویت های به درک نیامده» می داند، جای که انسان برابر آسمان می ایستد و زمین را مرور می کند و معجزه ها را به چشم می بیند و چشم به افق های دور دست می دوزد و همین دور دست هاست که شاعر را به کوه و آسمان فرامی خواند، پس ادامه می دهد:

دلم برای جبهه تنگ شده است / در کوچه های بن بست / یک ذره آفتاب به دست نمی آید / و ما هر روز به انتها می رسیم / و درهای عافیت باز می شوند / و نیز مهربانی ما را / با یک لیوان شربت خنک تمام می کند / وقتی یک جرعه

آب صلواتی/ عطش را خشک می کند/ دیگر به من چه که کوکا خوشمزه تر
از پیسی است (همان: ۸۵)

شاعر با تکرار «دلم برای جبهه تنگ شده است» دوباره مخاطب را به جبهه جنگ می خواند و گره ی شعرش را محکم تر می کند و نیز با تکرار این گزاره ی آغازین شعر، ارتباط فضاهای گوناگون شعر را از نظر ساختار انسجام می بخشد. سپس بانگاهی به پشت سر به کوچه های بن بست شهر اشاره می کند که در هر روز انتهای زندگی است. زندگی تکراری و یکنواخت که در آن هر کوچه بن بست به خانه ای منتهی می شود، که در آن آسایش و آرامش ظاهری انتظار انسان های شهری را می کشد. جایی که لیوانی نوشیدنی خنک رفع تشنگی می کند. هراتی با یاد این نوشابه خنک است، که به یاد جبهه ی جنگ و آب های صلواتی می افتد و در حقیقت این دو نوشابه را با هم مقایسه می کند. طنزی که در سطر پایانی این تصویر وجود دارد طنز جالبی است و نظر هراتی در درباره ی زندگی راحت شهری بیان می کند. شهری که در آن مردم تنها به فکر ظواهر زندگی اند و تمام ذهن و فکرشان در پی به دست آوردن بهترین های مادی است. در صورتی که شاعر به دنبال معنویت است، پس کاری به کار مردم شهر ندارد و به خاطر همین برایش مهم نیست که پیسی خوشمزه تر است یا کوکا. پس می گوید «باید گذشت» و به شعرش ادامه می دهد:

باید گذشت/ باید عطش و سنگلاخ را تجربه کرد/ آسایش از مقصد دورمان
می دارد/ اسب من به آسمان نگاه می کند/ مردان جبهه چه حال و هوایی
دارند/ چه سربلند و بانشاط می ایستند/ برویم سربلندی بیاموزیم. (همان: ۸۶-۸۵)

شاعر در پی عطش و سنگلاخ است و به دنبال همین است که اسبش، اسبی که یادآور جاده و سفر آغازین شعر است به آسمان نگاه می کند، چرا که می داند باید به سوی جایی دیگر سفر کند، جایی که مردانش سربلند و با نشاط می ایستند و به دنبال همین سربلندی است که هراتی می سراید:

آی با شمایم! / چه کسی دوست دارد صاحب آسمان باشد؟ / بیا برای هواخوری / به جنگل های مجاور جبهه پناه بریم (همان: ۸۶)

نخست خطاب به جمع می گوید: «چه کسی دوست دارد صاحب آسمان باشد؟» و بعد گویی از کسی لَبیک شنیده، ادامه می دهد «بیا» دقت شود خطاب به یک نفر است نه جمع - بیا نه بیایید - و این دعوتی بسیار خصوصی است. لحن هراتی در دعوت از مخاطب برای پیوستن به رزمندگان جبهه های حق و باطل، چنین لحنی صمیمی و خودمانی پس مخاطب به دنباله ی خوانش خود ادامه می دهد:

سنگرها ییلاق تفکّرند / و کوه ها نگاه ما را به بالا سوق می دهند / کوه همیشه عجیب است / در کوه تکلم خدا جریان دارد / از عادت کوچه های داغ عربستان / تا کوه دور حرا / پیغمبری به بار نشست (همان: ۸۶)

هراتی در تشکّل شعرش از تداعی ذهنی حداکثر بهره را می برد. هواخوری در جنگلی که در تصویر پیشین آمده اینک تداعی ییلاق می کند و از تداعی ییلاق است که شاعر به یاد کوه می افتد - کوهی که در گزاره ی آغازین شعر نیز آمده است و شاعر در پی رسیدن به قلّه آن و ایستادن بر بلندترین صخره همان است - و کوه تداعی تکلم خدا و وحی و نبوت می کند و بعثت - آن هم بعثت رسول اکرم (ص) - در کوه حرا و عربستان. این گونه است که هراتی

از شعر ساده و فضای مادی و معمولی آن، به ناگهان فضایی روحانی می سازد و بدین گونه فضای تمام شعرش را روحانی می کند و با تأکید بر چنین روحانیت و معنویت نهفته در جبهه های دفاع مقدس است که خطاب به مخاطب شعرش ادامه می دهد:

بیا به جبهه به کوه برویم (همان: ۸۶)

آن هم کوهی که کوه رسولان است. جایی که رسول اکرم (ص) در آن نفس کشیده است. جایی که وحی الهی بر وی نازل شده است. شاعر تمام این حرف ها را تنها با بکارگیری دو واژه ی «کوه و حرا» انجام می دهد، بی آن که به توصیف و توضیحاتی اضافی و غیر شاعرانه پناه برد. اهمیت تلمیح در همین ایجازی است که در آن نهفته است. اما راستی شاعر از چه کسی دعوت می کند، چه کسی جز خودش که در آغاز شعر خبر از دلتنگی او داده است. این شعر در حال داشتن لحنی خطابی در حقیقت نوعی تک گویی و منولوگ است که در آن شاعر با من خود حرف می زند:

شتاب کن، آقای عادت/ پل هوایی فاصله ی دیگری است/ که آسمان را از ما مضایقه می کند/ من می خواهم برف را باران را بهاران را بفهمم/ نگاه کن هوای دود گرفته ی شهر/ دلم برای فضای ناپیدای مه لک زده است.

(همان: ۸۷-۸۶)

یادآوری کوه و جنگل و هوای آزاد شاعر را به یاد زندگی شهری، آسمان خفه و فضای دود گرفته شهر می اندازد. فراموش نکنیم که شاعر زاده و بزرگ شده فضای سرسبز شمال و جنگل های مه گرفته است و طبیعی است با یاد جبهه و کوه به یاد زادگاهش و جنگل های سرسبز و هوای مه آلودشمال بیفتد:

مه مهربانی مبهمی است/ تا خود را تنها تصوّر کنیم / تنهایی راز بزرگی است/
در تنهایی بی تعارف مهمان دلمان خواهیم بود(همان: ۸۷)

هوای مه آلودی که در آن انسان خود را تنها حس می کند و به خویشتن خویش برمی گردد تا مهمانی دلش باشد. دلی که اینک هوای جبهه دارد و از این همه زندگی بی تفاوت و یکنواخت شهری گرفته است. تداعی واژگان هم چنان شاعر را به دنبال خود می کشد و همراه با او مخاطب شعر را شاعر از جبهه به کوه می رود و کوه او را به یاد معنویت می اندازد و به یاد باورهای دینی اش و دینی که در برابر جامعه اش دارد، جامعه ای که اینک درگیر جنگی تحمیلی است و جوانانش در جبهه ها در حال دفاع در برابر دشمنان دین و آب و خاکشان هستند. و کوه او را به یاد جنگل، هوای مه آلود و خفقان آور. پس شاعر به دو دلیل اینک هوای رفتن به جبهه را دارد، یک پیوستن به رزمندگان راه حق و تنفس در هوای روحانی جبهه ها؛ دوم رفتن به هوای آزاد و دور شدن از شهر و زندگی ماشینی شهری و نیز دوری از مادیات و پیوستن به خویشتن خویش پس به عقب برمی گردد و نگاهی مجدد به شهر می اندازد:

این جا همه با آسمان حرف نمی زنند/ این جا زیر نور نئون آسمان پیدا نیست/
مردم برای بازگشایی دلشان / به کافه می آیند/ آنان به لحظه های بعد از اکنون /
به عبث امیدوارند/ آن ها هنوز/ بهانه های روشن دل را نشناخته اند/ و در نیم
کره ی تاریک دل آرمیده اند/ و فکر می کنند تمام دل/ خوشحالی پس از پیدا
کردن یک جنس/ با قیمت نازل در بازار سیاه است. (همان: ۸۷)

و این تصویری زنده گویا و روشن از زندگی شهری و مردم راحت طلب پشت جبهه هاست. جایی که همه ی مردم با دلشان صمیمی نیستند. و برای بازگشایی دل هایشان به کافه ها می روند. کافه ها تصویری است از زندگی

بیهوده و دل مشغولی های باطل شهری - پس در نظر هراتی اینان در نیم کره ی تاریک دلشان زندگی می کنند. تشبیه غیر مستقیم دل به ماه یا کره ی زمین و مادی ساختن آن، با استفاده از چنین تصویری؛ در تأثیر پیام شاعر در مخاطب بسیار مؤثر است. مخاطبی که تا این جا شعر را تعیّب کرده است، به دلیل همین هماهنگی فضاها و پیوستگی تصویرها و تداعی های طبیعی ذهنی موجود در شعر، پابه پای شاعر با شعر حرکت می کند و شعر هر چه بیشتر می رود با تندی هر چه بیشتر فضاها و تصویرها، درهم، فشرده تر و غنی تر می گردد و مخاطب را به دنبال خود می کشد:

بیا به جبهه برویم/ من آن جا را یک بار بوییده ام/ آن جا رطوبت مطبوعی دارد/ که به ایستادگی درخت کمک می کند (همان: ۸۷)

شاعر با تکرار دعوت خود مخاطب را به جبهه فرا می خواند، جایی که به صراحت می گوید پیش از این یک بار در آن جا بوده است. پس از ارتباط شعرش را با آغاز آن محکم تر می کند و هماهنگی و انسجام شعرش را کامل تر می کند. از سوی دیگر این سطر، پاسخی است برای پرسش نخستینی که در ذهن مخاطب، با خواندن سطر اوّل شعر؛ یعنی، «دلم برای جبهه تنگ شده است» پدید آمده بود. حال با بیان این واقعیت است که مخاطب در می یابد که شاعر خود از پویندگان راه حق است و پیش از این نیز یک بار در جبهه های حق و باطل حضور داشته است و دعوت او از وی برای پیوستن به جبهه ها از روی شناخت و ایمانی است که دارد، چرا که او بهتر از هر کسی می داند که در جبهه چه معنویتی حضور دارد و چه هوای مطبوعی جریان دارد، هوایی مطبوع و روحانی که «به ایستادگی درختان» یا بهتر بگوییم ایستادگی و مقاومت مردان و رزمندگان عرصه های خون و شرف کمک می کند. هراتی می داند که انسان در پی دیدنی

های تازه است و هر چیز تازه و غریبی برایش جالب است، پس مخاطب را به دیدن این دیدنی های تازه آن هم در جبهه های جنگ فرا می خواند:

ما چقدر جاهای دیدنی داریم/ ما چقدر غافلیم/ ما که به بوی گیج آسفالت/
عادت کرده ایم/ و نشسته ایم هر روز کسی بیاید/ زباله ها را ببرد چه انتظار
حقیری (همان: ۸۸)

یکپارچگی فضای شعر حتی از ترکیب واژه های شعر نیز پیداست. شاعر که ابتدا از جاده، کوه، جنگل، نیز کوچه های بن بست و دیوار سخن می گفت، اینک در پایان با به کارگیری کلمه ی «آسفالت» و نیز «زباله ها» دوباره با برگشتی به گذشته، تصویری دیگر از شهر و زندگی یکنواخت شهری ارایه می دهد، که در آن تمام انتظار مردم، انتظار آمدن سپور و بردن زباله های هر روزه است. زباله ها در این جا خلاصه ی زندگی شهری است و شاعر با به کارگیری واژه ی «زباله» در این جا از احساس واقعی خود درباره ی زندگی در بین مردم شهر، پرده برمی دارد و با ظرافتی خاص، تصویری زشت و ملال آور از شهر و زندگی شهری ارایه می دهد و باز به آغاز شعر برمی گردد و گزاره ی نخستین شعر را تکرار می کند:

دلم برای جبهه تنگ شده است/ چقدر صداقت نیست/ چقدر شقایق ها را
ندیده می گیریم/ حس می کنم سرم سنگین است (همان: ۸۸)

با تکرار این گزاره است، که هراتی در پایان شعر، به طور غیر مستقیم مخاطب را به آغاز شعر ارجاع می دهد و پیوند اجزای شعرش را با بقیه محکم تر می کند و بر هماهنگی آن می افزاید. و در سطر بعد گره گشایی می کند و علت دلتنگی اش که از آغاز تا حال از آن حرف نزده است، بیان می کند،

آن هم نمادین و شاعرانه چرا که در شهر صداقت نیست و مهم تر از آن شقایق ها را - شهیدان را و خون شهیدان را - نادیده می گیرند. پس باید از آن جا گریخت و به مکان دیگری رفت. جایی که هوایش روحانی است و فضایش پر از معنویت، ایمان، ایثار و از خودگذشتگی است. در چنین فضایی است که شاعر در پایان شعر، حوصله اش سر می رود، سرش گیج می خورد و حس می کند که سرش سنگین شده است و می سراید:

امروز دوباره کسی را آوردند/ که سر نداشت (همان: ۸۸)

و این تمام رازی است که شاعر از آغاز تا انتهای شعر آن را چون سرّی سر به مهر از خواننده مخفی نگه داشته است و اینک درست در پایان شعر و سطر نهایی آن، ساده و صریح خبر از آوردن شهیدی تازه می دهد. شهیدی که تا اندکی قبل در جبهه ها حضور داشته است و در هوا و فضای معنوی و روحانی آن تنفس کرده است. هوایی که «به ایستادگی درخت» و ایستادگی مردان راه حق و رزمندگان دفاع مقدس «کمک می کند» جایی که اینک شاعر دلش برایش تنگ شده است و با وجود این که می داند در این جا - در شهر و پشت جبهه ها - شقایق ها را ندیده می گیرند و نیز دل مردم شهری دنبال دل مشغولی های مادی زندگی است، دلش می خواهد به جبهه برود، حتی اگر در این راه و در تداوم این دفاع مقدس شهید شود، چرا که شاعر به تداوم راه شهیدان و حقانیت رزمندگان جبهه های خون و شرف ایمان دارد. پس نه تنها خود قصد پیوستن به این رزمندگان دارد، از مخاطبش نیز دعوت می کند که در این سفر روحانی و حماسی با او همراه گردد. بدین ترتیب شعری که با گزاره ی ساده «دلَم برای جبهه تنگ شده است»، آغاز شده بود، اینکه با گزاره

ساده دیگر، اما تکان دهنده پایان می گیرد و مخاطب شعر را با خود تنها می گذارد تا ببیندیشد و داوری کند.

بدین گونه شعر «در خلوت بعد از یک تشیع» سلمان هراتی، یکی از بهترین نمونه های شعر دفاع مقدس و یکی از موفق ترین شعرهای دهه شصت است. «از سوی دیگر گرچه شعر «در خلوت بعد از یک تشیع» به یاد شهید «صمد غفور پور» سروده شده، با این حال دارای زبان و بیانی حماسی است. در حقیقت سلمان هراتی، شهادت را مثل هر مسلمانی عملی حماسی می داند و تصویری نیز که از آن ارایه می دهد طعم و رنگی حماسی دارد. و آرزوی چنین شهادتی است، که سلمان را دلتنگ می سازد و او را به جبهه ها فرا می خواند.» (ترابی، ۱۳۸۴: ۱۷)

خدا گرایی

یکی از ویژگی های عمده ی محتوایی شعر و ادب پایداری، خداگرایی است. ادبیات کشور ما در آن برهه از زمان محور همه چیز را در هستی، خدا قرار داده بود و سیر به سوی حق را حرکتی لازم می دانست. از آن جا که شاعر متعهد و راستین، سخن از خدا و خلق خدا می گوید نوعی صمیمیت و زلال بودن را در شعرش، مشاهده می کنیم. او تحت تأثیر مکتب اسلام و با احساسی سرشار از صداقت و پاکی به این منظور دست یافته است. ادبیاتی که منطبق بر تعالیم قرآنی است. آفرینشی است که رو به سوی رشد و تعالی انسان دارد. هنری است که موجب اهتزاز روح می شود و به بالندگی انسان می انجامد. ادبیاتی که محور آن خداگرایی است امید و حرکت ایجاد می کند؛ یأس و ناامیدی را از دل ها می

زداید و دادخواه مظلومان و محرومان است. زنده یاد هراتی در شعر سپید «پندار نیک» امید خود را به خدا این گونه تصویر می کند:

در لحظه های تزلزل و تنهایی / وقتی بیایی / دست من از وسعت بر می خیزد /
و نگاهم / بی اندکی قناعت / زمین را می گیرد / آه خدایا / وقتی بیایی / چگونه
در مقابل تو، ای وای / برای کدام معصیت به بار نشسته / افسوس مند سجده
کنم / دریغا از تو به جز نامی / هیچ نمی دانم / از این پنجره که پیش روی من
نشاندن ای / یک شب به خانه من بیا / خدایا دل سرما زده ام را / در قطیفه ای
از نور بیوشان / دیشب یک سبد / پرسیاوشان از باغ توحید / و برای این دل
مسموم جوشاندم / تا بیایی / این جا روح مجروح تنهاست / تنها تر از تنهایی، بی
پناهی / این جا نه این که تو نیستی / این جا من کورم... / یک شب از این
دریچه بیا / تنم را / در چشمه ی نور می شویم / برهنه تراز آب / از پله بالا
می آیم / آن گاه در برابر تو خواهم مرد / کی می آیی / امشب هوای چشم من
بارانی است / دلم را می خواهم / در هوای بارانی / پیش تو جا بگذارم / زیر
همان درخت که پیغمبران شنیدند / روی بافه ای از شبنم و اشک / ای نور
نور / چگونه می توان رو به روی تو ایستاد / بی آن که سایه ای سنگینمان کند /
بیا و مرا / با عشقی ابدی هم آشیان کن. (هراتی، ۱۳۸۰: ۵۴-۵۱)

سلمان در شعر نیمایی «جبهه به علاوه ی تو» حضور خدا را در جبهه
مساوی با فتح دشت های شقایق می داند و با وجود اوست که جبهه ها دارای
معنا و مفهوم می گردد:

ای خدا / مهربانی آبی! / ابرها را بگو با درختان این باغ / از سر مهربانی ببارند /
تا در این دشت با بهاری که از راه فردا می آید / لا اله الا انت / بکارند / آه

دست بالا تر ای خوب / جبهه با تو / مساوی است با فتح / با دشت های شقایق /
جبهه منهای تو هیچ معنا ندارد. (همان: ۳۸۷-۳۸۶)

مصطفی علی پور در شعر سپید پر از احساس و عاطفه ی « نماز و راز »
مناجات با معبود ازلی را « بر آن فراز » هم چون « رنگین کمانی » می داند « که
شهیدان از آن به معراج می روند »: لبخنده اش / بر آن فراز وقتی با آسمانی
یکدست در می آمیزد / رنگین کمانی / که شهیدان از آن به معراج می روند /
لبخنده ات بر آن فراز / در آن نماز... و زمین، تو را شکست اگر چه، / پر از راز
های تو / پر از نماز های توست... (علی پور، ۱۳۸۶: ۹۲)

همصدایی با آرمان های انقلاب

« سلمان از شاعران دهه ی نخست انقلاب بود و از نظر زمانی در مرحله ای
قرار گرفته بود که جامعه ی ما در تب و تاب دفاع از اصول و آرمان های مکتبی
خویش، حال و هوای خاصی را داشت، نمی توانست ناظر بی تفاوت آن همه
حماسه ها و درد و داغ ها و مظلومیت ها باشد و لب از لب باز نکند. به همین
جهت موضوع انقلاب و ارزش های آن بخش اعظم شعر سلمان را تشکیل می
دهد. از این جهت از شاعران موفق و تأثیرگذار انقلاب است و پیدا کردن رد پای
سبک و زبان و شیوه ی کار سلمان در آثار دوره ی انقلاب کار دشواری نیست.
شعر او در این دسته از کارهایش نیز، شعری متعهد و موضع دار است. حرّافی و
لفظ پردازی بیهوده نیست؛ دردآلوده است. در این گونه شعرها او در کنار مردم
اشک می ریزد. فریاد می زند، قیام می کند. خضوع می کند، عشق می ورزد، درد
می کشد، حماسه می سراید، از شهدا می گوید، به جبهه می رود، از امام (ره) و
غربت هایش حرف می زند و زبان مردم رنج دیده و مظلوم و محروم این آب و
خاک می شود. » (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۲۴۸-۲۴۷)

او در شعر سپید «دوزخ و درخت گردو» می گوید:

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم / وطن من !! ای تواناترین،
مظلوم / ... بگذار گریه کنم / نه برای تو / ... که نام خیابان هایت را شهیدان
برگزیده اند / ... کی می توان از سادگی تو سخن گفت / وهم / به دریافت خر
مهره ی «نوبل» نایل آمد / من فرزند مظلوم توأم / مثل تو ضاده / که هیچ کنفرانس
رسمی او را نمی پذیرد / و شعر من / ... زمزمه ای است که مظلومیت تو مرا
آموخته. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۷-۱۵)

در این گونه اشعار سلمان در دفاع از انقلاب و ارزش های آن رو در روی
تبرداران و تبه کاران می ایستد، و هرگز به بی عدالتی لبخند نمی زد، هرگز به
ناجوانمردها دست نمی دهد، هیچ گاه در کنار بی مروت ها قرار نمی گیرد،
لحظه ای برای عاقبت اندیشان دست تکان نمی دهد، هرگز به مردم خویش
پشت نمی کند. شعرهایش منظومه ای از غم و لبخند، حماسه و عشق، فریاد
و درد و نگرانی و امید است مثل شعر سپید «شرح موارد حساس»:
گرددادهای مسموم می آیند / و می روند / تا باور باغ را مچاله کنند / اما تو
می درخشی / و دریا ها می خروشدند / و درختان از باوری تازه سبز می پوشند.
(همان: ۲۲۵-۲۲۴)

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل چهارم

تجلی و انعکاس ادبیّات پایداری جهان

در شعر شعرا

پیشینه ی شعر پایداری در ادبیات جهان

سال های دفاع مقدس سپری شد، سال های تهاجم رژیمی توسعه طلب، با رهبرانی ملهم از ایده ی ناسیونالیزم عربی و سوسیالیزم، به منظور تحکیم پایه های اقتصادی، ارضای غرور ملی و حفظ اقتدار سیاسی در کنار رقبایی چون مصر و عربستان و متکی به حمایت های پنهان و آشکار دوستان عربی و غربی.

در یک نگاه اجمالی به پیشینه ی حوادث قرن بیستم، تهاجم انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر در سال ۱۹۵۶ به دنبال مشی استقلال طلبانه جمال عبدالناصر، اعلان رسمی تأسیس دولت اسرائیل و تهاجم پنج کشور عربی به این کشور، جنبش های استقلال طلبانه کشورهای افریقایی و امریکای مرکزی، تهاجم آلمان به کشورهای همسایه، جدال آمریکا و ویتنام، جنگ های داخلی اسپانیا، سلطه ی حکومت ویشی (دست نشانده ی آلمان) بر بخش وسیعی از فرانسه و مبارزات استقلال طلبانه فرانسوی ها، جنبش آزادی خواهی فلسطین و الجزایر از زمره ی سلسله وقایع مهمی بودند که حوزه ی ادب پایداری ملت ها را مشحون از آثار ماندگار و جاودان کردند.

«لویی آراگون، شاعر ادب پایداری فرانسه، التیام زخم خورده ی کشورش را در طرح مفاهیم مجرد، عاطفی و انتزاعی چون جوهره ی انسانیت تاریخ و تمدن می دید، «لورکا» شاعر اسپانیایی به جستجوی آزادی و عدالت اجتماعی بود زیرا سلطه ی فاشیسم روح دموکراسی را افسرده کرده بود، «سیمونوف» و «میخائیل لوکونین» رهایی انسان روسی و سرزمین روسیه را فریاد کردند، «پابلونروا» شاعر شیلیایی فراتر از زمین، عشق به طبیعت را مرام خود ساخت، «ناظم حکمت» در ترکیه حس میهن پرستی را در هم میهنان خویش بیدار کرد،

«جیانگ نام» شاعر ادب پایداری ویتنام از عشق و مبارزه ویتنام سخن گفت و در واپسین سال های قرن بیستم میلادی، «شاعران ادب پایداری ایران» به تقدیس شهادت، رسالت رهایی زمین از سلطه استکبار و تداوم انقلاب تاریخی عاشورا دل بستند. (کاکایی، ۱۳۸۰: ۱۳)

آراگون بزرگترین شاعر ادبیات پایداری فرانسه و شاید اروپاست و «تنها شاعری که دفتری مالا مال از احساسات زمان جنگ به یادگار گذاشت. احساساتی که از زمان نخستین آگهی بسیج همگانی تا لبخند زدن پاریس آزاد شده همگی آن را در می یافتند. لویی آراگون رسالت اصلی خود را در حفظ هویت و اصالت فرهنگ فرانسه دید زیرا سلطه ی حکومت «ویشی» و تفتیش عقاید در آستانه ی جنگ دوّم جهانی، فرانسه را در معرض استحاله روح تمدن و فرهنگ قرار داده بود و آراگون به تاریخ فرانسه روی آورد و از صفحات آن الهام خواست تا سرچشمه ی نیروی راستین ملت یعنی توان پایداری ایشان را بدو نشان دهد ولی نه از تاریخ اندرز گذشته ساخت و نه از روزگار کنونی انگشت روی رگ شکست گذاشت بلکه فلسفه ی تاریخ را با فاجعه ی روز درهم آمیخت.» (همان: ۱۴)

غسان کنفانی^{۳۲}، محمود درویش^{۳۳} و جبرا ابراهیم جبرا^{۳۴} در فلسطین، نزار قبانی و جرج غانم در لبنان، مراد چایلی در ترکیه، محمد الماغوط در سوریه،

۳۲ - غسان کنفانی، نویسنده ی معاصر عرب که اثر مهم او «ادب المقاومة فی الفلسطین» است.

۳۳ - محمود درویش، شاعر و نویسنده ی مقاومت فلسطین که جز برای فلسطین شعر نگفته است. نه ساله (۱۹۴۹ م) بود که اشغال گران زادگاه او را ویران کردند و آوارگی او از همان زمان آغاز شد. او در بیست سالگی نخستین دفتر شعر خود را به نام «گنجشگان بی بال» ←

شاندر و پتوفی در مجارستان، ویسبوا شمبروسکا شاعر لهستانی و برنده ی جایزه ی نوبل در سال ۱۹۹۲ میلادی - که رویای شیرین صلح را در وعده ی مکاتب غربی پوزخند می زند، عبدالوهاب بیاتی و احمد مطر در عراق، عبد الرحمان شکری و صلاح جاهلین در مصر و اویس کریم و کیتا فوده با در آفریقا فریاد مقاومت و پایداری را در برابر ظلم و ستم های داخلی و خارجی سر دادند. در آثار شاعران «سروده ها و اشعاری هستند که با تکیه بر اندیشه و آرمان دینی، تصویری از بیدادها و جنایات جهانی را ترسیم می کند. این نوع سرودن سابقه ای چندان طولانی ندارد. نخستین نمونه های آن به پنجاه سال اخیر بر می گردد. حساسیت شاعران و نویسندگان نسبت به مسایل جهانی مانند فلسطین، ویتنام، آفریقای جنوبی، کوبا، شیلی و اخیراً بوسنی و افغانستان و... شاعران و نویسندگان را بر می انگیزد تا برای مظلومیت و رنج مردم این سرزمین ها یا فداکاری مبارزان و آزادی خواهان آن ها شعر، مقاله و احیاناً نمایشنامه و فیلم نامه بنویسند. عمده ی آثار پیش از انقلاب اسلامی در ایران

منتشر کرد. از آن پس علاوه بر فعالیت های اجتماعی - سیاسی، کتاب های شعر زیادی به دستداران ادبیات فلسطین ارایه نمود. آثار او عبارتند از: گنجشک ها در الخلیل می میرند، برگ های زیتون، عاشقی در فلسطین، نگارش زیر نور تفنگ و....

۳۴ - جبرا ابراهیم جبرا، شاعر فلسطینی که در سال (۱۹۲۶ م) در ناصره دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در فلسطین و دوره های عالی را در دانشگاه کمبریج انگلستان و هاروارد امریکا در رشته ی ادبیات انگلیسی گذراند. چند داستان کوتاه نیز از او به عربی و انگلیسی چاپ شده است.

در این زمینه از آن باورمندان تفکر چپ (مارکسیسم) یا روشنفکران متمایل به غرب بود. گاه در برخی مجلات مذهبی آن زمان سروده هایی با جهت گیری مذهبی، به ویژه درباره ی فلسطین و الجزایر به چاپ می رسید. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در این زمینه شاهد سروده هایی قابل توجه و نوشته هایی ارجمند بوده ایم. در این اواخر، در طیفی گسترده در باب بوسنی و هرزگوین، شاعران و نویسندگان به خلق آثار زیبا دست زدند که به دلیل پیوند این آثار با تفکر و باور مذهبی آن ها را می توان در مجموعه ی «ادبیات دفاع مقدس» جای داد. (سنگری، ۱۳۸۰، ۳: ۱۷-۱۶)

بازتاب ادب پایداری جهان در اشعار سلمان هراتی

۱) تاختن به اندیشه ها و سیاست های شیطانی قدرتمندان

از موضوعات ادبیات پایداری جهان که در شعر سلمان هراتی نمود پیدا کرده است، تاختن به سیاست های شیطانی قدرتمندان و مستکبران جهانی است. دکتر مهدی خادمی کولایی در کتاب «پژوهشی در زندگی و شعر سلمان هراتی» درباره ی این نوع نگاه انتقادی سلمان هراتی می گوید: «سلمان جغرافیایی انسانی و سیاسی جهان را با نگاهی باریک بین و نگرشی موشکاف مورد مذاقه و مطالعه قرار می دهد با بینشی دقیق و عمیق از ستمی که بر مظلومان جهان می رود، فریاد برمی آورد. او دو قدرت به ظاهر مقابل هم آن روزگار را مانند دو تیغه ی برنده ی یک قیچی می بیند که رسالتی جز تکه تکه کردن و نابودی کشورهای جهان سوم برای آن ها نمی توان تصور نمود. از دیدگاه او قطب های قدرتمند با به کارگیری ابزارهای پیچیده ی ارتباطی و تظاهر به صلح دوستی و آرامشی خواهی در کشورهایی چون ایران، افغانستان،

فلسطین، لبنان و منطقه ی خاورمیانه انواع خباثت ها و قساوت های غیر انسانی را اعمال می کند. و به خون ریزترین چهره ی تاریخ معاصر «دجال یک چشم» اسرائیلی جایزه ی صلح نوبل عطا می کند. اقدامات آن ها برای کشورهای چپاول شده، خرننگ کن و فریب کارانه است و صادرات معنوی و مادی آن ها به این سرزمین ها، مونتاز و بدلی می باشد و چرخه ی عقب ماندگی را پیوسته تندتر و پیچیده تر می کند. نکته ی بسیار قابل تأمل این است که مردمان ساکن کشورهای مدعی تمدن و ترقی از لایه سلیمان دچار دردهای عمیق و زخم های درمان ناپذیر انسانی اند و علی رغم برخورداری از امکانات پرزرق و برق و بهره وری از اسباب عیش و عشرت ظاهری در نهاد نهان خود دچار پوکی و پوچی و بی هدفی هستند وبا در غلتیدن به دنیای حیوانی، بدون آن که خود متوجه باشند، آن چنان مشغولشان کرده اند که مزاحمتی برای شیطنت ها و افزون طلبی های جنون آمیز سیاست مداران دغل پیشه ایجاد نکنند.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۳۰-۱۲۹)

سلمان در شعر سپید «دنیا در باتلاق» به این اندیشه ها و سیاست های شیطانی افزون خواه قدرتمندان جهانی می تازد که در تیرگی و تباهی خود غوطه ور شدند:

ماهواره های دروغ پرداز/ در سیاست دخالت می کنند/ اگرچه هوای جهان طوفانی است/ سازمان هواشناسی/ همیشه گزارش معتدل به دنیا می دهد/ و خواب خوشی را / برای شنوندگان عزیز آرزو می کند./ کفتر بازان^{۳۵} سیاست

۳۵ - کفتر، کبوتر، کفتر بازی: پرورش کبوتر به منظور بازی و تفریح است. و کفتر بازان در این جا؛

یعنی، دغلکاران بامعنایی منفی دارد. (ر. ک. آشنای شالیزار، مهدی خادمی کولایی، ص ۱۶۱)

پیشه/ کفرهای کاغذی را/ چندی است/ در آسمان دنیا پرواز می دهند/ و سعی دارند / دنیا باور کند/ زخم ایران با پماد زیتون التیام می یابد/ و فلسطین مستأصل باید/ به آوارگی قناعت کند/ و جراحات افغانستان را باید/ با دستمال سرخ بست/ و گرنه چشم ابر گرازها/ برشاسی انفجار خیره مانده است/ باید به زور سرنیزه/ با صلح آستی کرد/ روسیه تاکنون چهاربار/ در افغانستان غلط کرده است/ هوای افغانستان گرفته و ابری است/ ابری و بی باران/ بر ژنف به مادربرگش/ سلام نظامی می داد/ و با عطوفتی پدرانه / در افغانستان کودتا می کرد/ و سالت ۲ در سال اعتراض جهان !! آقای بلشویک/ خیلی دیر شده است!! افغانستان مقاوم / به پرستیژ نظامیان تف می کند/ جایزه ی صلح را به دجال یک چشم می دهید/ و امنیت رادر خاورمیانه اعلام می کنید/ و برای امریکا/ کارت تبریک می فرستید/ - دست مریزاد- / به لبنان فرصت دادند/ تا کشته هایش را دفن کند/ و صنعت مونتاژ را/ و روشنفکر مونتاژ را / به رسم یادگاری/ به جهان سوّم بخشیدند/ که: «طمع رانبايد که چندان کنی» / و گرنه/ هر چه دیدی/ از چشم خودت دیدی/ لطفاً لطفتان را / به نفتالین بیالاید/ و در جای خنک و خشک نگهداری کنید. (هراتی، ۱۳۸۰: ۹۲-۸۹)

می بینیم که سلمان در اشعار فوق سلطه و استعمار ابر قدرت های جهان بر کشورهای جهان سوّم نظیر ایران، فلسطین، افغانستان و لبنان و تبدیل کردن آن ها به کشورهای مستعمره و صاحب صنعت مونتاژ می تازد.

توجه بیش از حد سلمان به مفاهیم اسلامی و ارزش های والای انسانی و دید عمیق سیاسی - اجتماعی و آرایه ی تصاویری روشن و تلخ و گزنده از موقعیت اجتماعی انسان معاصر نشان می دهد که سلمان پیش از هر چیزی

شاعر اندیشه است، شاعری که جهان را از دیدگاه خاص و در پرتو جهان بینی خاص به تماشا نشسته است. به همین دلیل نیز شعرهایش، سرشار از درد است، دردی که به شعرهای زیبایی خاصی می بخشد. چرا که سلمان جهان را می شناسد و پلیدی های اش را، و مهم تر از همه سلطه ی پلیدی بر جهان و نیز مظلومیت انسان جهان سوئی را، پس بی هیچ دغدغه ای فریاد می زند: ترفندهای سرمایه داری / پیش بینی مارکس^{۳۶} را مخلوش می کند / لنین^{۳۷} به کمک تاریخ می شتابد / و با عجله مارکس را به جلو می دهد / و طی نامه ای به گورکی^{۳۸} می نویسد / باید واژه ی خدا را به کار نگیری / سوسیالیست های فرانسه / وضع بهتری ندارند / سوسیالیست های فرانسه / با لایبی سیا به خواب می روند / من دیدم در خیابان شانزلیزه / زیر پای دموکراسی / پوست موز می گذراند^{۳۹} / فکر می کنید مهد آزادی کجاست؟ / در روسیه همه ی کوچه ها / به تالار تئاتر ختم می شود / کارگران در فضای دود آلود تریا / پشت

۳۶- مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی، بنیانگذار مکتب سوسیالیسم و کمونیسم علمی.

۳۷- لنین، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف، بنیانگذار ورهبر حزب کمونیست و دولت نوین شوروی. (به نقل از فرهنگ معین، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

۳۸- ماکسیم گورکی نویسنده ی معروف روسی و بنیانگذار ادبیات رئالیستی سوسیالیستی و کمونیسم علمی است. از داستان ها و آثار معروف او مادر، کودکی، به انسانها، دانشکده های من، دشمنان و شهر شیطانی زرد و... (ر.ک. فرهنگ معین، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

۳۹- ضرب المثل «پوست زیر پای کسی گذاشتن»، معادل پوست خریزه زیر پای کسی گذاشتن است که معنی آن «کسی را دچار فریب و خطر کردن» می باشد و امروزه هر دو ترکیب کاربرد دارد. (به نقل از آشنای شالیزار، مهدی خادمی کولایی، ص ۱۶۳-۱۶۲)

سلامتی و دکا/ به درک طبقاتی خویش نایل می شوند/ مطبوعات/ یکسره در
تفریط^{۴۰} قلم می فرسایند/ اما جنازه ی اعتراض در سیبری بو می گیرد/
کارگران لهستان/ به ناسپاسی متهم می شوند/ این در حالی است/ که حزب
کمونیست روسیه/ از حضور طبقه/ در کشور متبوع خویش رنج می برد / و
بلشویک های^{۴۱} شعار باز/ برای رفع شبهه / سروهای مطبق را گردن می زنند/
وقتی که باد می آید/ درخت های لینگراد باله می رقصند/ و فراورده های
کمپانی سمفونی سازی مسکو/ بهترین مسکن / برای اعصاب درب و داغان /
قریب به اعتراض است/ دنیا در بستر نیرنگ/ آرمیده است / اریستو کراسی/ با
جلیقه ی مخمل / بر پله های سازمان ملل/ بار انداخته است/ و به دنیا برگ
زیتون تعارف می کند/ و علی رغم طوفان های غیرموسمی/ وزلزله ی محتومی
که در پیش داریم / ضیافت شامی/ با حضور تراست ها و کاراتل ها/ به وسیله
ی سیا / ترتیب داده می شود/ و به جای نان/ بر سفره ها/ نقشه ی دنیا
می گذارند. (همان: ۹۵-۹۲)

۴۰ - تقریظ: مدح کردن، در مدح کتاب یا شعریا نوشته ی کسی یا چیزی نوشتن. (ر.ک. فرهنگ معین، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

۴۱ - بلشویک: مکتبی است سیاسی طرفدار حکومت پرولتاریا. مرکز این حکومت در اتحاد جماهیر شوروی است. فراکسیون حزب سوسیال دموکرات روسیه شامل سوسیالیست های تندرو که برخلاف مراسمشان ایجاد انقلاب و سرنگون ساختن دولت تزار و استقرار دیکتاتوری رنجبران به منظور حصول کمونیسم بود. (ر.ک. فرهنگ معین، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

«سلمان علاوه بر شعر «دنیا در باتلاق تقلب» شعر دیگری با عنوان «زمستان قرن بیستم» دارد که هجویه ای هتاکانه و هیبت شکن علیه هول انگیزی ها و وحشت آفرینی های دیوانه وار امریکا در جهان به حساب می آید. از دریچه ی نگاه او جغرافیای تاریخی این کشور با سابقه ی سیاه خود «گندابی بر آمده بر شانه ی زمین» است که حاکمان آن «جیب بری مدرن / از نواده های آتابای» هستند. این کشور به سبب حاکمان درنده ی خویش به «انباری از براده ی آهن و اتم / که یک بار در ناکازاکی و هیروشیما بارید» تبدیل شده و همه زشتی های وپلشتی های نفرت انگیز را با وقاحتی وصف ناپذیر در برابر نگاه های نگران و خشم آهنگ مردم جهان به نمایش گذاشته در حالی که «فریننده تر از شیطان نخستین / بی خداتر از فرعون / {و} آتش افروزتر از نمرود» شده است اما ایمان و باور دینی سلمان توان و تلاش اثر بخش را در او بر می انگیزاند و نبردی امیدوارانه را به او الهام می کند تا در برابر این «غول با بارهای هول» دلاورانه، قامت برافرازد و نبردی پاکبازانه را بی ترس و واهمه بیاغازد و برابر وعده های قرآنی فرداهای روشن پیروزی را به مستضعفان دردمند بشارت دهد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۳۰)

او در شعر سپید «زمستان در قرن بیستم» می گوید:

حجم هندسی مرگبار / گندابی برآمده برشانه ی زمین / شبی پرحفره و مخوف /
هر حفره دیده بان گرازی / از حرص برخاسته / نعره ی خنده ای کربه / که از
آسمان درخت و ترانه را / اشغال کرده است / ولگردی مست و بی سرپرست /

جیب بری مدرن/ از نواده های «آتابای»^{۴۲}/ گرازی با دونیزه تیز بر پیشانی / که ردّ پایش را در همه ی مزرعه ها دیده اند/ انباری از براده ی آهن و اتم / که یک بار در «ناکازاکی» و «هیروشیما» بارید/ از آن پس، درختان / از موریانه انباشه می شوند/ و پرندگان معلول به دنیا می آیند/ جل وزغی بویناک / چسبیده بر جداره ی سنگ ها/ در حاشیه ی استراحت مرداب/ که قوریاعه های همزادش/ در کارخانه های جهان سوّم مدیر می شوند/ مترسکی در باغ جهان / که بوزینه ی کبر بر کتفش می خندد/ شفتالویی کرم خورده/ که به مدد میخی پولادین/ به دکل اهتراز آویزن است/ کرمی که در خاطرات امپراتور خویش/ احساس خوشبختی می کند/ فربه ی فلزین/ با پهلوهایی برآمده از چرک و گازوئیل/ و چشم چاله هایی/ که آتشدان مخرب را می پاید/ و بادهانی آتشفشانی/ کوره های آتش و مرگ را می دمد/ افقی خوش خطّ و خال/ فرورفته در مردار آزو ابتدال / زمستان روبه زوال/ غولی با بارهای هول/ که در کوچه های زندگی و شالیزار/ در کوچه های مکاشفه و معدن/ در کوچه های مدرسه و لبخند/ به ناهنگام ازابه مرگ می راند/ زالویی مسلّح/ به پیچیده ترین سلاح های مکنده/ گرگی/ با حفظ خصلت همه ی جانوران درتده/ هیتلر مآبی در هیئت گوریل/ که اهلی ترین نوعش را/ در جنگل های آمازون دیده اند./ موش صفت و آزمند/ که از نعل خرمرده هم در نمی گذرد./ فریبنده تر از شیطان نخستین/ بی خدا تر از فرعون/ آتش

۴۲ - آتابای : اتابک، پدر بزرگ، یکی از طوایف بزرگ ترکمن در ایران. (ر.ک. فرهنگ معین،

دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

افروز تر از نمرود/ و امروز با نشسته ای فرتوت/ در پارک های سرانجام/ از کار افتاده ای مستأصل/ که خمیدگی قامت وحشتناکش را/ با عصایی جبران می کند. (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۲۹-۲۲۶)

سلمان هراتی سلطه ی پلیدی برج جهان و مظلومیت انسان جهان سوّمی را، بی هیچ دغدغه فریاد می زند. انگشت اتهام او بی محابا به سوی غرب و مدرنیته نشانه می رود و با گفتن این که «من از اهالی جهان سوّم و به تو با زبان تفنگ سخن می گویم» مجال را برای گفت و گو باقی نمی گذارد:

من از اهالی جهان سوّم/ و با تو با زبان تفنگ سخن می گویم/ فردا را روشن تر از سحر حدس می زنم / که خنده دارتر از مرگ نمرود / به نیش پشه ای فروخواهی ریخت./ من ردّ پای فروردین را دیدم/ برشانه های برفی تو می رفت/ و اکنون/ در فکر پرنده ای هستم / که از آسمان سبز می آید. (همان: ۲۳۰-۲۲۹)

۲) داشتن اندیشه های انسانی و جهانی

سلمان هراتی شاعری است که جهانی می اندیشد و دغدغه ی جهان اسلام را دارد، همان طور که شاعر شهیر و فقید پاکستانی اقبال لاهوری جهانی می اندیشد. او براین باور است که امام زمان، دلش نیز برای سیاهان می سوزد و از این که آفریقا هنوز زیر پای سیطره ی استعمار است به اعتراض برمی خیزد و او نگران است که برادران افغان دریدبختی به سر می برند. او در شعر سپید «با آفتاب صمیمی» می گوید:

او همه جا هست / برادرانم در افغانستان / با حضور او دیالکتیک^{۴۳} را سریریدند / و عشق را برگزیدند / او در تشییع جنازه ی « مالکم ایکس^{۴۴} » شرکت کرد. / خطابه ی اعتراض را / درسایه ی مقدس درخت « بانو باب^{۴۵} » / برای سیاهان ایراد کرد. / سیاهان او را می شناسند / آخر او وقتی می بیند / آفریقا هنوز حق ندارد به مدرسه برود / دلتنگ می شود. (همان ۱۰۶-۱۰۵)

«سلمان در شعر خویش مبلغ کیش ارج گذاری و ستايندگی کرامت و حرمت انسانی است. اگرچه نوع نگرش او به سبب بارور شدگی از باورهای برجسته ی اعتقادی با شعارهای بیمارگونه ی اومانستی بسیار متفاوت و متمایز است. درباور سلمان، منجی موعود در «تشییع جنازه ی مالکم ایکس» شرکت می کند و « برمزار خالد اسلامیولی یک شاخه گل سرخ می کارد» و «وقتی با بی ساندز را خودکشی کردند / او به دیدن مسیح رفت / و ما را با خود تا مرز مهربانی برد.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۱۳۲)

۴۳- دیالکتیک: علم منطق، جدل، مناظره، روش جدل و محاوره، روش محاوره ی سقراط که عبارت از طرح سؤال هال پیاپی و وادار کردن طرف به تناقض گویی و مغلوب کردن وی بوده، امروزه در منطق مکتب کارل مارکس را گویند (ر.ک. فرهنگ معین، دوره ی شش جلدی، چاپ هشتم، ۱۳۷۱)

۴۴- «مالکم ایکس»، رهبر مسلمانان سیاه پوست است که علیه تبعیض نژادی و استعمار به مبارزه برمی خیزد و در آگاهی مردم آفریقا نقش فراوانی دارد که سرانجام در زمانی که در اوج مبارزات بود که توسط یک سیاه پوست ترور می شود.

۴۵- درخت مقدسی است در آفریقا

او در ادامه ی شعرش به مصر و خالد اسلامبولی ، این مبارز مصری اشاره می کند و از تحرکی که این مبارز نستوه در خاورمیانه ایجاد کرده است و دست به بیداری مسلمانان یازیده است،

یاد می کند و اودر آن جا هم می داند که امام زمان حضور دارد:
چندی پیش یک شاخه گل سرخ / برمزار «خالد اسلامبولی»^{۴۶} کاشت.
وگام های داغش / چنان در کوچه های یخ زده مصر کوبید که حرارت آن تا
دور دست های خاورمیانه را / متفکر کرد. (هراتی، ۱۳۸۰: ۱۰۶)

و پس از آن به «بابی سندز» مبارز و رهبر بزرگ ایرلند جنوبی اشاره می کند که با اعتصاب غذا در زندان جان خود را بر سر عقیده داد و به «دیدن مسیح رفت»:

او خیلی مهربان است / وقتی «بابی سندز» را خودکشی کردند! / او به دیدن
مسیح رفت / و مرا با خود تا مرز مهربانی برد / باور کنید اگر او یک روز /
خودش را از ما دریغ کند / تاریک می شویم. (همان: ۱۰۷-۱۰۶)

و آن گاه اشاره به فلسطین می کند و این که مسلمانان فلسطینی به خاطر
هجوم صهیونیست ها در اردوگاه ها به سر می برند و می گوید امام منتظر نیز
در آن جا حضور دارد و چشم به خیمه های این آوارگان دوخته است:

۴۶ - خالد اسلامبولی: افسر مبارز مسلمان مصری است که اقدام به ترور انوار سادات در
مصری نمود که پس از دستگیری و انجام یک محاکمه ی فرمایشی به اعدام محکوم و به
شهادت رسید.

در اردوگاه های فلسطین حضور دارد/ و خیمه ها را می نگرد/ که انفجار
صدها مشت را / در خود مخفی کرده اند/ خیمه ها او را به یاد آب و التهاب
می اندازند/ و بلا تکلیفی رقیه (ع) را تداعی می کنند/ خیمه یعنی آفتاب را
کشتند/ خیمه یعنی خاک داریم، خانه نداریم.... (همان: ۱۰۷)

همچنین او در شعر سپید «هدیه» خطاب به «پابلو نرودا» شاعر مبارز که
شخصاً در کنار مردم اسپانیا در نبرد پایداریشان شرکت جست و علیه فاشیسم
مبارزه کرد- که وجدان بیدار و خشم آلود مردم شیلی و شعر انقلابی و سنت
شکن او راستین، حماسی و بشری است. او بی قراری هایش را در کتاب «انگیزه ی
نیکسون کشی و جشن انقلاب شیلی» می سراید و با شمشیری آخته در کنار آئنده،
رهبر انقلابی شیلی، بر ضد نظام زورگو و ستمگر حاکم قیام می کند- با
صمیمیت و یکدلی خاص اعلام می کند که در دیار اونیز از «اتفاقات سرخ»
استقبال می کنند؛ اما در ادامه ی گفتار خود با حیرت و بهتی عجیب می سراید:

جغرافیای ما / بین درخت و دریا / از اتفاقات سرخ استقبال می کند./ بین
درخت و دریا/ رفت و آمد پرندگان تماشایی است/ چندان که تو را
می شناسم/ در شگفتم/ چگونه پرندگان سواحل کارائیب/ چشم های تو را/
در آن ضیافت آبی / ادامه ندادند/ افسوس که نیستی/ اگر نه/ یک شاخه گل
محمّدی به تو می دادم/ تا با عطر آن/ تمام دیکتاتورها را مسموم کنی.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۲۳۸-۲۳۷)

و نیز او در شعر سپید «ناگهان بهار» از «سلیمان خاطر» مبارز معروف مصری که
در صحرای سینا در نبرد با غاصبان اسرائیلی به شهادت رسید، یاد می کند:

یک شاخه گل محمّدی/ با شدتی شگفت/ در برودت سینا شکفت/ چندان
که/ هفت ستونی سیمانی فرو ریخت/ و دیکتاتورها سرگیجه گرفتند/ نظامیان

جهت پیشگیری طوفان/ امواج را درسواحل نیل بازرسی می کنند/ اما تقدیر آمده است/ این بار چون گذشته/ صندوق حادثه/ دراطراف دست های آمین آسیه/ لنگر می گیرد./ پلیس بین گل محمدی و مردم دیوار می کشد./ و نمی داند که/ نیل به بلعیدن فرعونان/ عادت دارد/ آه.../ بر موج های نیل/ صندوق حادثه را.... (هراتی، ۱۳۸۰: ۲۴۷-۲۴۶)

۳) کنار نیامدن با مظاهر تمدن غرب

سلمان هراتی شاعر سادگی ها، زیبایی ها و طبیعت است. او سادگی را دوست می دارد زیر همه ی چیزهای ساده و زیبا اشاره به فطرت پاک انسانی است. برهمین اساس او باهر چه که مخلّ این سادگی و زیبایی باشد به ستیز بر می خیزد و همچنین بر مبنای باورهای انقلابی، غرب و مظاهر تمدن غرب را غریبه ای می داند که به قصد استحاله کردن فرهنگ ملّی و بومی ما به میدان آمده است. به همین دلیل وی به هیچ وجه با این مظاهر کنار نمی آید. او در شعر سپید «در خلوت بعد از یک تشییع» می گوید:

وقتی یک جرعه آب صلواتی/ عطش را می خشکاند/ دیگر به من چه که کوکا خوشمزه تر از پپی است. (همان: ۸۵)

سلمان در جای جای شعر خویش مظاهر تمدن را مخلّ دستیابی به زیبایی های طبیعت که آینه فطرت ماست، می داند. بنابراین جهان را بدون این مظاهر بیشتر دوست می دارد. ازسوی دیگر عقیده دارد درفضای جبهه به آسانی می توان عناصر طبیعت را درک کرد. البته شکی نیست هریک از این عناصر در شعر سلمان می توان نماد یکی از خصلت های والای بشری باشد:

...پل هوایی فاصله ی دیگری است / من می خواهم بیشتر آفتاب ببینم /
می خواهم برف را باران را بهاران را بفهمم / این جا همه با آسمان حرف
نمی زنند / این جا زیر نئون آسمان پیدا نیست / مردم برای بازگشایی دلشان به
کافه می آیند.... (همان: ۶۷-۶۸)

سلمان معتقد است که مابه چیزهای بد عادت کرده ایم و لطافت های
نهفته در سادگی طبیعت را از یاد برده ایم:

ما چقدر دیدنی داریم / ماکه به بوی گیج آسفالت / عادت کرده ایم.... (همان: ۸۸)
چشم های ژرف نگر سلمان فقط به تعبیر و تفسیر مظاهر فرهنگ بیگانه
اکتفا نمی کند بلکه حتی دروای همه واقعیت های ملموس دنبال حقیقت آن
ها می گردد. در این نگاه دیگر بهاری که سلمان در پی آن است با آن چه که به
چشم می آید، متفاوت است.

انعکاس ادب مقاومت جهان در سروده های شعبان کرم دخت

یافتن پیوند و ارتباط میان جبهه ی جهاد جهانی و دفاع مقدس در سروده
ها به چشم می خورد. شاعر حلقه های پیوسته تزویر جهانی و بیداد و استکبار
را می بیند و بار دیگر با ملت های مسلمان به ویژه فلسطین، بوسنی هزگوین،
افغانستان و لبنان همدردی و همراهی می کند.

شعبان کرم دخت مثنوی «ای حماسه ی کوچک» رابه شهید ارجمند و سمبل
انتفاضه «محمدالدوره» تقدیم نموده است. در توصیف و تصویری زیبا از چگونگی
به شهادت رسیدن محمدالدوره در کنار پدر داده است که با عروجش برای
همیشه در لوح تاریخ ماندگار شد. شاعر از او تحت عناوینی چون «فهمیده ای
دیگر»، «لاله ی خونین»، «کتاب شعر خدا» و «حماسه ی کوچک» یاد می کند که

باعث انگیزه وصف ناشدنی درایستادگی و مقاومت مردم مظلوم فلسطین در مقابل وحشی گری ها و ددمنشی های رژیم جعلی اسرائیل و به گفته ی امام خمینی (ره) این «غده ی سرطانی» شد و پنجره ی جدیدی را در قیام انتفاضه ی مردم فلسطین باز کرده است. به گفته ی محمود درویش شاعر مقاومت فلسطینی «اگر نرون مرد ولی رم نمرده است/ با چشم هایش می چنگد/ و دانه های خشکیده ی خوشه ای درّه ها را از خوشه ها لبریز خواهد کرد»^{۴۷} :

تو نشسته بودی و دیوار رو به رویت بود تمام فاجعه انگار روبه رویت بود
و دیده بودم دستت به روی پیشانی و چشم های تودرکاسه های حیرانی است
تومانده بودی و کابوس مرگ هول انگیز بهار چشم تو بود و خشاخش پاییز
به باد، زوزه کشان آمد و صدایت ریخت و هرچه روشنی، از صبح چشم هایت ریخت
کنار چشم پدر بود، ساده جان دادی غریب و خسته ، در آغوش جاده جان دادی
پرندگان مهاجر تو را صدا کردند تو را در آینه ی آسمان رها کردند
شدی چو لاله ی خونین بوستان خدا تورفته ای به تماشای آسمان خدا
و چشم ها همه دیدند، ساده جان دادی کنار غربت سنگین جاده، جان دادی
و چشم های پدر ، بر سر تودست کشید و برکتیبه ی شب، طرحی از شکست کشید
اگرچه دست تو، در زیر خاک پنهان شد چراغ چشم تو، در شهر پرتو افشان شد
تو عاشقانه ترین شعر روزگار شدی به لوح روشن تاریخ، ماندگار شدی
که گفت بربل تو قصه های شیرین بود؟! تمام حجم صدایت، غم فلسطین بود
اگرچه خنجر خونریز برگلویت بود هزار پنجره آواز در گلویت بود
گلوله ای که به چشمان تو، اصابت کرد دعای روشن چشم تو را اجابت کرد
چقدر ساده در آغوش خاک خوابیدی و فاتحانه از اوج حماسه تابیدی

۴۷- این شعر از محمود درویش شاعر معروف مقاومت فلسطین است.

پرنندگان همه دیدند، آسمان شده ای به سمت روشن آینه ها، روان شده ای
 تو ای حماسه کوچک! بلند آوازه! کتاب شعر خدا را تویی، تو، شیرازه
 درود بر تو و برچشم های کوچک تو به گوش کس نرسیده صدای کوچک تو
 تورفته ای و صدایت هنوز هم با ماست نگاه نازک تو سمت مسجدالاقصی ست
 صدای جاری خونت، بلند می گوید: هزار دشت پراز لاله باز می روید
 پس از تو، پنجره ی انتفاضه وامانده است که بوی چشم تو، دو کوچه ها را مانده ست
 هنوز، دست تو با سنگ کارها دارد هنوز، زشب چشم تو ماه می برد
 به روز حادثه «فهمیده ای» دگر بودی شهید کوچک! بر آفتاب سرسودی
 به آفتاب رسیدی، نه، آفتاب شدی به متن شب - شب دلگیرما - شهاب شدی
 هنوز بر لب تو، خنده های شیرین است قسم به خون و جنون، رسم عاشقان این است
 هنوز کوچه پراست از عبور سنگینت هنوز زمزمه دارد لبان شیرینت
 تو از کلام سبویی، چنین شدی سرمست که چشم های تو را، می برند دست به دست
 صفای چشم تو در صبح آسمان باقی ست صدای خون توجاری ست تاجهان باقی ست
 (کرم دخت، ۱۳۸۴: ۴۷-۴۴)

کرم دخت در غزل «غم فلسطین» دلش آینه دار اندوه و ماتم مردم فلسطین
 است و تحمل دیدن غم و درد و شهید شدن هر روزه ی فلسطینی ها را ندارد
 و اگر چه در راه جهاد میهن خود به شهادت نرسیده است، ولی هنوز مشتاق
 آن است که جان خود را فدای اولین قبله ی مسلمانان کند:

دلم شکسته، ببین، ها! چقدر غمگینم ببین که آینه دار غم فلسطینم
 به حرمت دل بی ادعای توست که من همیشه هم سفرگریه های خونینم
 به روز حادثه مظلوم وار جان دادی مباد مرگ تو بینم زیبای بنشینم
 به یاد داری تو کربلای ایران را هنوز حوصله دارد تفنگ و پوتینم
 شهید اگر نشدم من به کربلای وطن برای مسجدالاقصی ست جان شیرینم

ز دور می رسم اما سوار باره ی خون هنوز بر سر آن عهد سرخ و دیرینم
(کرمدخت، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۲)

شعبان کرمدخت غزل « نگاه تر » را به ظلم و ستم های رفته بر مردم و
کودکان گریان « گور اژده » ی بوسنی و هرزگوین که زیر یوغ و سیطره ی
گرازاها (صربها) بودند، تقدیم نموده است:
دلم به حال دلت سوخت ای کبوترناز کدام پنجره باز است تاکنی پرواز؟
در آسمان شب تو چراغ ماهی نیست تو مانده ای و شب آسمان بی آواز
ببند پنجره در کوچه باد می تازد ببند پنجره، کوچه است زیر پای گراز
ز پشت پنجره چشمی ترا نمی کاود کنار این همه تنهایی ات بسوز و بساز
مگر نگاه ترت از خاک بردارد کسی نمی رسد از جاده های دور و دراز
اگرچه چشم تودر ازدحام مه گم شد دوباره فصل نگاه تو می شود آغاز
تو چکه چکه چکید و روزگار ندید دلم به حال دلت سوخت ای کبوتر ناز!
(همان: ۲۴)

کرمدخت غزل « پنج شیر بارانی » را در وصف پایداری و پایداری و سوگ بزرگ
مرد تاریخ افغان « احمد شاه مسعود » سروده است که سمدلی از پایداری مردم
افغانستان در مقابل دشمنانی چون طالبان (برساخته ی آمریکا) و ... است:

ببین! غریب تر از پنجشیر بارانی دل من است که رومی نهد به ویرانی
تمام کوه دلش را به درد داغ سپرد تمام شهر نشسته است با پریشانی
پس از تو، ای همه معیار جان فشانی ها تمام کوچه پراست از فغان افغانی
و چشم های تو را می برند دست به دست که چشم های تو یعنی چراغ نورانی
تواز سلاله ی گل بودی و بهار اندیش وزید بادی و پرپر شدی به آسانی
و ناگهان به تماشای آسمان رفت قسم به خون تو! همسایه ی شهیدانی

هوای جنگلک^{۴۸} انگار بی تو می گرید هوای جنگلک انگار شد زمستانی
و هر که ریخته در چشم های تو آتش مباد خاطر مجموع بروی ارزانی
(همان: ۲۸)

نمود ادبیات پایداری جهان در اشعار مصطفی علی پور

عبدالجبار کاکایی در کتاب «بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان» می گوید: «انترناسیونالیسم مبتنی بر تئوری مارکسیسم جدا از حساسیت های قومی و منطقه ای و آیینی مدعی جهان وطنی است. این اندیشه در کشورهای امریکای لاتین و خاورمیانه رشد قابل ملاحظه ای داشت. خلاء تئوری وطن اسلامی و امت واحده سبب شد تا این ایده در شعر شاعران خاورمیانه نیز گسترش یابد، ایده ای که پیش از این در سخن حکیمان عارف و مسلمان طرح شده بود:

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن جایی ست کور را نام نیست»
(کاکایی، ۱۳۸۰: ۷۰)

در شعر دفاع مقدس پیوند آرمانی قدس با تاریخ اسلام موضوع اصلی سخن شاعران است. شاعران دفاع مقدس در پرداختن به مساله ی آرمان قدس، اعتقاد دارند که صلح اعراب با اسرائیل به علت نبودن انگیزه ی دینی در آرمان رهایی این دیار از دست صهیونیست ها است. مصطفی علی پور نگران است از این که دولت های عربی به جای اندیشیدن و چاره ای اساسی برای مردم بی دفاع و مظلوم فلسطین به رقص دلک هایشان قناعت می کنند و در دارالخلافه رخوت و سازش، رهبران غربی برای آنان تعیین تکلیف

می کنند و با آن ها از در صلح وارد می شوند و کاری ندارند که صهیونیست ها هر روز عاشورای دیگری در فلسطین ایجاد می کنند:

«روزنامه ها نوشتند/ زلزله ای آسمان دوردست را لرزاند/ و نخلستان نخلستان شقایق، همچنان/ برسنگفرش کوچه های تل آویو می روید/ خلیفه ها/ به شمشیر سوگند خورده اند/ که به رقص دلکچ همایش قناعت کنند/ و میان خیمه و آتش/ مؤذبانه بی طرف بمانند/ دردارالخلافت رخوت و سازش/ کامپیوتر/ برای رهبران رسمی تکلیف معین می کند/ یک پیاله خون ناب/ به سلامتی صلح توفان دیگر در راه است/ که از عاشورا می آید/ روزنامه ها دروغ می گویند.» (همان کتاب: ۷۴)

به یاد آوردن زخم های کهنه ی فلسطین عاملی می شود برای تحریک انگیزه ی جهاد اسلامی، جهادی که مرز و منطقه نمی شناسد و از زاویه ی برادری و برابری به مردم نگاه می کند. ستایش شهیدان فلسطینی و خصوصاً در همین غزه و قهرمانان عملیات های انتحاری نوعی دیگر از حسّ جهان وطنی است که در شعر دفاع و پایداری شاعران ایرانی جریان دارد.

جلوه گر شدن ادب پایداری جهان در اشعار جلیل قیصری

جلیل قیصری که به گفته ی خودش مضامین اشعارش مربوط به ادبیات پایداری کلّ جهان هستی است و در دفاع از سنگر مقاومت و ایستادگی در جهان وطنی. کشور فلسطین یکی از ملتّ مظلومی است که ۶۰ سال در بدبختی و بیچارگی و آواره گی تبعید به سر می برند. او شعر آزاد «سه ترانه ی کوچک» خود را درباره ی کودکان بی پناه و بی سرپرست فلسطینی سروده است:

(۱)

دردامگهی به وسعت دنیا / بی پناهی ات / دلم بگشوده مأمنی ست / اعتماد کن.

(۲)

لب نمی گشاید، دل / مگر به شروه شروه ی چشمانت / که حزن همیشه ی تاراجند.

(۳)

دشنه در پهلوی می در خشی چو صاعقه فریاد / و در صلابت چشمت / آب می شود / سلسله ی جبال یأس^{۴۹}.

قیصری شعر آزاد «شکوفه ی فریاد» را به حنجره ی خونین و فواره ی اشک چشمان یتیمان آواره ی فلسطین تقدیم می کند:

به خود لب نمی گشایم / یتیمی دردنیاست / که حنجره ام را می آذیند / به سرودش / و پناهم می دهد / در سایه سار بی پناهی اش / و من / در فواره ی اشکش / قد می کشم به بلندای آفتاب / و شکوفه های بغضش را / می پراکنم / در هر کجای خاک^{۵۰}.

قیصری شعرسپید «بالورکاوتنهایی» برای فدریکوگارسیا لورکا، شاعر مبارز اسپانیایی، که به جستجوی آزادی و عدالت اجتماعی بود زیرا سلطه ی فاشیسم در آن برهه از زمان روح دموکراسی را در اسپانیا افسرده کرده بود، سروده است. لورکا به علت یکسری مبارزات دامنه دار و شوراندن مردم علیه دولت فاشیسم دردوره ی جوانی کشته شد. شاعر دراین شعر به نوع نگرشی

۴۹- روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۱۱ دی ماه ۱۳۶۹، ص ۷، «بشنو از نی».

۵۰- روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۲۱ اسفند ۱۳۶۹، ص ۷، «بشنو از نی».

که « لورکا از کولیان وام گرفت » انتظار تغییر و تحول در نحوه ی نگرش خود و دیگران دارد:

امشب می روم / با نگاهی که لورکا از کولیان وام گرفت / تنها نیستم / دو چشم سیاه با من است و تنها / تنها نمی رقصم / گیتار ماه را که می نوازم / درخت ها بامن می رقصند، صخره ها، ستاره ها و خاطرم ها / گیتار ماه را که می نوازم / شب با دهان تاریک / جا پای غربت کولیان را شروه می کند / تنها نمی خوانم / لورکا بامن است. (قیصری ، ۱۳۷۴: ۵۴)

تجلی ادبیات مقاومت جهان در سروده های هادی سعیدی

هادی سعیدی کیاسری شعر آزاد «بهار کهنه» را به «یانیس ریتسوس» شاعر معاصر و مبارز معروف یونانی که لقب «حنجره ی بشریت مظلوم» را دارد - که اشعاری فراوانی با عنوان «ترانه های میهن تلخ» درمورد ادبیات پایداری در جهان سروده است - تقدیم نموده است:

ای در کدام فاصله؟ / ای در کدام هیچ؟ / پرواز را به حنجره ی بسته / دهلیز را به پنجره پیوسته / ما را به عشق / ما را به خویش / ای انتظار زخمی / در این بهار کهنه ی دهانت / از پونه و ستاره و دشنه / پر باد / این سوی تو / زمین به هیاهو / آن سوی تو / زمان به تمّجمج^{۵۱} / از تو به ما دو یا سه دوییتی / از ما به تو هزار غزل راه است / آه ای غروب تشنه! / ما را کدام زلزله در چشم هایت ریخت / مارا کدام مرگ^{۵۲}؟

۵۱ - سخن ناپیدا گفتن، کلمات را جویده و نا مفهوم ادا کردن.

۵۲ - روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۶ آذر ماه ۱۳۶۹، ص ۷، «بشنو از نی».

تبرستان

فصل پنجم

www.tabarestan.info

بررسی ویژگی های سبکی

در سروده های پایداری شعرا

مقدمه

شعر پایداری، در مسیر تکامل خویش در دو سه مقطع - دوران انقلاب، هشت سال دفاع مقدس و پس از آن - کم کم هویتی مستقل می یابد، به گونه ای که می توان آن را هم چون نوعی بارز و درخشان از ادبیات این سرزمین بررسی و ارزیابی کرد.

با نگاهی سبک شناسانه، شاخصه های زیر را در سه بعد «زبان»، «فکر» و «ادبیات» اضلاع سه گانه بررسی سبکی در سروده های پایداری شاعران می توان برشمرد. بنابراین ویژگی های سبکی اشعار پایداری به صورت مجزاً و جداگانه برای هر کدام از شعرا مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد:

بررسی ویژگی های سبکی در اشعار سلمان هراتی

الف) از نظر گاه زبانی: «زبان هر شاعر فعلیت ذهن شاعرانه ی اوست. از آن جایی که سلمان دارای ذهنی دور از پیچیدگی و عاری از دغدغه های فضل فروشانه است، زبان او نیز عموماً پیراسته از پیرایه ها و آرایه های پیچ در پیچ و غیر ضرور است. سادگی، صمیمیت، عاطفه مندی و بر کناری از تعقیدات لفظی و معنوی برای ارتباط مستحکم تر با مردم از ویژگی های عمومی زبان شعر سلمان است. او شاعری حرفی و معناگرا است و وقتی قرار باشد به مناسبت بیان موضوعی از تعبیرات و واژگان القا کننده ی آن مفهوم بهره جوید به اشرافی بودن و شاعرانگی آن واژه ها کاری ندارد و بی روی و ریا در قالب همان کلمات، دریافت های باطنی خود را با مخاطب خویش در میان می نهد. البته او با بهره گیری از شگرد های هنری و پالایش زیر کانه ی کلام، هرگز

سخن را به سوی حقارت و ابتذال سوق نمی دهد و از ارتقای کلام عادی به گفتار و بیان غیر عادی و هنرمندانه غافل نیست.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۷۶)

سلمان هراتی، حتی در جایگاه یک شاعر دفاع مقدس، زبانی برای اشعار خود برگزیده است که می تواند خواننده را مسحور صداقت خود کند. او در ساختمان زبانی اشعارش، به هیچ وجه، درصد کشف لایه های تو در تو و پیچیده زبان نیست. زبان معیار را برمی گزیند، با واژه های دم دست، و اشعارش نه تعقیدهای لفظی دارند نه پیچیدگی واژگانی و نحوی. زبان سلمان، زبانی است ساده، صمیمی و بی پیرایه، که از هر ابهامی به دور است. شعرا، شعری است ساده با بیانی صریح که به تنهایی فاقد هرگونه ارزش بیانی است. در حقیقت با توجهی که سلمان به محتوا و اندیشه در شعر دارد مجالی برای پرداختن به نحوه ی بیان ندارد. بدین جهت بیان ساده و بی پیرایه ولی طنزآمیز است که زبان و بیان هراتی را از دیگران متمایز می سازد.

گرچه عاطفه در شعر هراتی سرنوشت ساز نیست، با این وجود شعرهایش از لحظه های عاطفی خالی نیست. ولی دید سیاسی اجتماعی از یک سو، و اندیشه ورزی و توجه بیش از حد به عنصر اندیشه در شعر از سوی دیگر جلوه های عاطفه را در شعر سلمان کم رنگ می سازد.

«واژگان و ساختار زبان هراتی، همان چیزی است که امروزه به عنوان زبان شیوای ادبی مطرح است؛ زبانی که ضمن بهره گیری از واژه های فرنگی و عامیانه در کنار لغات ادبی، فصاحت دل نشین خود را حفظ کرده است و رنگ فرهنگ و زبان ملی خودی را به درستی آینگی می کند.» (همان: ۸۶)

ب) از نظرگاه ادبی: «سلمان هراتی در قالب های کلاسیک مثل غزل، رباعی، دو بیتی، چهارپاره و مثنوی طبع آزمایی کرده است اما بیشترین اهتمام او مصروف آفرینش سروده هایی در قالب نو خصوصاً از نوع «سپید» شده است و علت آن دغدغه های زاید الوصفش برای هم زبانی و هم دلی مستقیم و بی تکلف او با مخاطبانش می باشد تا از این طریق در ساده ترین صورت، پیامش بی نیاز از تأمل و درنگ آن چنانی دریافت گردد و در همان لحظه ای که از لب هایش برمی خیزد بر جان خوانندگان شعرش بنشیند. لذا با توجه به رویکرد فراوان سلمان به سوی شعر سپید با وجود داشتن توانایی قابل ملاحظه در سرودن سایر قالب های شعری می توان دریافت که او کم تر در بند فرم و شکل است و بیش تر شاعری محتواگرا و اندیشه محور است.» (همان: ۹۰)

سلمان به طور عام در قالب گوناگون شعری خود، بیش ترین رسالت سروده هایش را ابلاغ پیام و گفت و گو با مخاطب می داند و تعهد و اصراری در گنجاندن زیبایی ها و ظرافت های ادبی با تلاش فکورانه و وسواس آمیز در شعرهایش ندارد و از این رو برخی از اوقات شعرهای او ضمن سرشار بودن از مفاهیم بلند به نثر وارگی می گراید و این منطبق نثری گاه، که قالب سروده اش «سپید» باشد، نمایان تر می گردد.

کاربرد آرایه های ادبی در اشعارش چندان مورد نظر شاعر نیست ولی گاهی از آرایه های لفظی و معنوی هم چون تشبیه، استعاره، تشخیص، حسن آمیزی، تضاد، مرعات نظیر، ارسال المثل، تلمیح و واج آرایی و... در سروده های خود به کار می برد که زیبایی و دل نشینی اشعارش را دو چندان می کند.

ج) از نظرگاه فکری: توجه بیش از حد سلمان به مفاهیم اسلامی و ارزش های والای انسانی و دید عمیق سیاسی - اجتماعی و آرایه ی تصاویری روشن و تلخ و گزنده از موقعیت اجتماعی انسان معاصر نشان می دهد که سلمان پیش از هر چیزی شاعر اندیشه است، شاعری که جهان را از دیدگاه خاص و در پرتو جهان بینی خاص به تماشا نشسته است. به همین دلیل نیز شعرهایش، سرشار از درد است، دردی که به شعرهایش زیبایی خاصی می بخشد. چرا که سلمان جهان را می شناسد و پلیدی های اش را، و مهم تر از همه سلطه ی پلیدی بر جهان و نیز مظلومیت انسان جهان سوئی را، پس بی هیچ دغدغه ای فریاد می زند:

ترندهای سرمایه داری / پیش بینی مارکس را مخدوش می کند / لنین به کمک تاریخ می شتابد / و با عجله / مارکس را به جلو هل می دهد / و طی نامه ای به گورگی می نویسد / باید واژه ی خدا را به کار نگیری.

(هراتی، ۱۳۸۰: ۸۷)

اندیشه ها و گرایش های درونی سلمان در سروده هایش، معرفت ها و باورهای دینی، تأثیرپذیری از آیات و احادیث، شرح مسایل اجتماعی و سیاسی و جنگ هم چون بیان فاصله های طبقاتی، شکایت از هنجار ستیزی نا اهلان و عشرت جویان، تبیین آفاق اجتماعی، تعلیم و تربیت، وطن ستایی، تاختن به سیاست های ستیزه جویانه ی جهان خواران و داشتن اندیشه های جهانی و انسانی است.

سلمان هراتی نیز مثل بقیه ی شاعران دفاع مقدس به موقع از مفاهیم اسلامی و واژگان کلیدی دفاع مقدس برای به تصویر کشیدن عظمت نبرد و حماسه ی پیکارگران راه حق سود می برد و فضایی روحانی به شعرش می بخشد. ولی تعداد این مفاهیم و نیز بسامد آن در شعر سلمان هراتی بسیار

اندک است و به همین دلیل هم شعرش از بقیه شعرهای دفاع مقدس متمایز است این مفاهیم و واژگان به ترتیب بسامدی که در شعر هراتی دارند عبارتند از: شهید، جبهه، خدا، سرخ و گلگون، خون و خونین، وطن، اسلحه (انواع سلاح جنگی)، گل (سرخ و محمدی)، عطش، زخم، شقایق، دین و مذهب، پیغمبر، مسجد، لاله، فتح و پیروزی، انفجار، امام، علی (ع)، رفته، حرا، عاشورا، نماز، معاد، صلوات، بسم الله، ذکر، مؤذن، نیت، زیارت، دعا، تکبیر، لَیْکَ، السَّلامَ علیک، گلدسته، تلاوت، مسیح، فلسطین، خیمه، قیامت، مقاومت، دوزخ، جنگ، آزادی، بمباران، رویین تن.

«پس به طور کلی شعر سلمان، شعری است خاص، با زبان و بیان ساده اما حسّ آلود که انگار استثنائاً برای سلمان ساخته شده است. زبانی که در ساختار کلی شعر سلمان خوب جا می افتد و از آن شعری می سازد دلنشین و زیبا، گرچه گاه صراحت بیش از حدّ بیان و نیز عدم توجه به برخی مسایل ساختاری و موسیقایی شعر، از زیبایی های شعرش می کاهد، با این وجود فضای ساده، روحانی و صمیمی و صمیمیت خاصّ جاری در شعرهای سلمان به حدّی است که از شعرهایش شعری می سازد زیبا، لطیف، مؤثر و تأثیر گذار که به راحتی با مخاطبان شعرش ارتباط برقرار می کند. به همین دلیل نیز سلمان هراتی یکی از تأثیر گذارترین شاعران دفاع مقدس است که تأثیر شعرهای سپید و زبان ساده و بی پیرایه اش را به راحتی می توان در کار شاعران جوان تر دید و رویش انگشت گذاشت. شعری صمیمی و سیال که گرچه به ظاهر پیوند محکمی بین اجزای شعرش وجود ندارد ولی در نهایت و در ساختار نهایی، می توان به راحتی یکدستی و یکنواختی ساختار کلی شعر

را درک کرد و این مهم را سلمان تنها از طریق فضا سازی در شعر و پیوند گزاره های مختلف شعر با هم به صورت رمز آمیزی به پایان می برد.»
(ترابی، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۶۰)

معرفی کوتاه آثار پایداری سلمان هراتی

معرفی کوتاه آثار هراتی که موضوع ادبیات پایداری در آن ها بیشترین بازتاب را داشته است، عبارتند از:

۱- از آسمان سبز: «شعر انقلاب هماره با نام بلند آوازه ی معلمی آگاه و پیشرو از سرزمین سرسبز شمال ایران همراه است. جوانی که ندیده ی پیران را دیده و در انعکاس شاعرانه، آن چه می داند از اقران خود بسیار جلوتر پیش می رود. در شعر سلمان هراتی شجاعت و جسارت اعتراض ابوذر گونه ای موج می زند که فقط دفاع مقدس می تواند محمل و بستر این پوشش باشد، نگاه ی تازه، طراوتی خاص به اشعارش بخشیده و روح صفا و صداقت را در تک تک واژه های او می توان شناخت. دوری از شعار زدگی و زبان ساده ی شعری او امکان ارتباط صحیح و اثرگذاری با مخاطب را برقرار می سازد. «از آسمان سبز» را در زمره ی آثار پیشروی دفاع مقدس می توان برشمرد. او در این مورد ضمن تاکید بر صورت و سیرت رزمندگان، شهدا و ... توانسته است جوهره ی شعری را حفظ کند.» (روایت های ماندگار، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۲)

«در این مجموعه ی شعر، ۵۶ قطعه شعر در قالب های دو بیتی، رباعی، غزل، چارپاره، مثنوی، نو(نیمایی) و آزاد آمده است که سروده های زیر به دفاع مقدس و ارزش های آن اختصاص دارد:

عنوان شعر	قالب	صفحه
عشق	رباعی	۱۶۵
ارمغان	"	۱۶۶
یاد شهیدان	غزل	۱۴۲
نوبهار	"	۱۴۶
آرزو	"	۱۴۸
دریا تویی	"	۱۵۱
تا کومه های آبی دریا	چارپاره	۱۳۵
ای گل خوشبو	مثنوی	۱۵۴
دوزخ	آزاد	۹
برقله های انتظار	"	۲۵
درنگی در محوطه ی آفتاب	"	۶۸
از بی خطی تا خط مقدم	"	۷۰
در خلوت بعد از یک تشیع	"	۷۹
در باتلاق تقلب	"	۸۴
یک قلم ناسزا به محترک	"	۹۱
آفتاب صمیمی	"	۹۷
این صنوبران	"	۱۰۹

۱۰ دو بیتی جز ۱۰ دو بیتی که تماماً به موضوع غیر دفاع مقدس اشاره دارند
 در مجموع ۱۹ سروده اختصاص به دفاع مقدس دارد. (سنگری، ۱۳۸۰: ۲، ۱۰۶)
 « این شعرها را می توان از نظر موضوعی به دو گروه قسمت کرد:

۱- شعرهای حماسی ۲- شعرهای درام

شعرهای حماسی سلمان هراتی نیز مثل همه ی شاعران دفاع مقدس درباره ی پاسداری از ارزش های اسلامی و دفاع مقدس سروده شده است و بیشتر دارای جنبه ی اجتماعی است. از سوی دیگر شعرهایی که ما در این جا از آن با نام درام یاد می کنیم در حقیقت درام به معنی واقعی کلمه نیستند. ولی از آن جا که انواع شعرها را از نظر موضوعی به سه گروه حماسی، غنایی و درام تقسیم کرده اند. لذا ما در این طبقه بندی نیز ناچار از بکاربردن این مفاهیم هستیم، در صورتی که این شعرها نه تنها سوگ سرود صرف نیستند، بلکه بیشتر در تجلیل از شهیدان و بزرگداشت شهادت و حتی آرزوی شهادت سروده شده اند و از نظر بیانی نیز بین زبان غنایی و حماسی قرار می گیرند. به طوری که اطلاق شعرهای واقع گرا و مردم گرایی که به ارزش های دینی پیوسته، بهترین و رساترین تعریفی است که می توان درباره ی این شعرها به کار برد. شعری که در پی پرداختن به موضوع های مردمی و اجتماعی در پی دفاع از ارزش های اعتقادی مکتب مقدس اسلام نیز هست.»

(ترابی، ۱۳۸۳: ۱۵۴-۱۵۳)

۲- «آخرین دفتر شعر هراتی «دری به خانه ی خورشید» است که شاعر با این دفتر می رفت که «پیشواز» شود و بر قلّه های مدرنیسم بدرخشد. او تازه به زبان خاصی در شعر دست یازیده بود، اما هیئات که مرگ مهلتش نداد. سلمان در این سروده ها به کشف و شهود و فراز و فرودی متهوّرانه تقرّب جسته است.» (خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۲۶۰)

«در این مجموعه ۴ رباعی، ۱۵ غزل، ۲ مثنوی، ۹ قطعه شعر نیمایی (نو) و ۲۲ قطعه شعر آزاد و در مجموع ۵۲ قطعه فراهم آمده است که ۲ رباعی، ۵ غزل، ۲ مثنوی، ۲ نو و ۸ قطعه آزاد به ارزش های دفاع مقدس اشاره دارند. سروده های دفاع مقدس در این مجموعه عبارتند از:

صفحه	قالب	عنوان شعر
۱۵	آزاد	زمزمه ی جویبار
۲۵	"	سرباز
۲۸	"	ستاره ی دنباله دار
۲۹	"	جمهوری گل محمدی
۳۶	"	زمستان قرن بیستم
۴۴	"	پرندگان می آیند
۴۷	"	در پشت پرده ی عادت
۵۰	"	پاسخ یک نامه
۵۸	نو(نیمایی)	تو مرا خواهی برد
۶۹	"	واقعہ
۹۱	مثنوی	تا صدای شکوفه
۹۲	"	کشف آفتاب
۷۶	غزل	فروکش آتشفشان
۷۸	"	سبکبار تر از ابر
۸۱	"	یک چمن داغ
۸۹	"	محض رضای عشق

شوق رهایی	"	۹۰
هوای باغ	رباعی	۹۴
هزاره ی عطش	"	۹۴

(سنگری، ۱۳۸۰، ۲: ۹۹-۹۸)

۳- «از این ستاره تا آن ستاره»: مجموعه ی شعری است که هراتی برای گروه سنی کودک و نوجوان سروده است. او در این مجموعه با انتخاب قالب های نیمایی، سپید، چهار پاره، دو بیتی و رباعی سعی دارد که از منظر کودکانه دفاع مقدس و فرآیند آن را بازگو کند و از همین روست که اغلب اشعار موجود در این دفتر، دارای حسّی کودکانه و نوجوانانه است. این دفتر شعر با موضوع محوری آموزش و تربیت، لبریز از واژه های مدرسه است و القای نگرش های هدایتگر دینی و بینش های اجتماعی اصیل و هدفمند در آن به روشنی رخ می نماید و روح شهامت و شجاعت از آن سر بر می آورد.

«دنیای کودک و نوجوان، دنیایی کاملاً محسوس و ملموس است. به این خاطر نیز شعر کودک و نوجوان باید شعر مادی و ملموس باشد نه ذهنی و مجرد. سلمان با شگفتی و موفقیتی خوب از ذهنیت به سمت عینیت گذر می کند به همین خاطر حوزه ی خیال در این مجموعه بیش تر بر پایه ی تشخیص و تشبیه استوار است تا دیگر امکانات بیانی چون کنایه و ... سلمان با سرمایه گذاری روی این نحوه ی بیانی خود، توانسته تصویری زنده و عاطفی از دنیای کودکان و نوجوانان و اشیاء و ارتباط آنان با پیرامون ارائه دهد.»

(خادمی کولایی، ۱۳۸۵: ۲۶۷)

در این مجموعه ۱۶ قالب نیمایی، ۲ چارپاره، ۲ دو بیتی، ۳ شعر آزاد و ۵ رباعی، و در مجموع ۲۸ قطعه شعر فراهم آمده است که ۱۱ قطعه نیمایی، ۲ چارپاره، ۱ قطعه شعر آزاد و ۴ رباعی به ارزش های دفاع مقدس اشاره دارند. سروده های دفاع مقدس در این مجموعه عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
دفتر نقاشی	نیمایی	۳۵۱
امتحان نهایی	"	۳۵۳
صبح	"	۳۵۴
دستور	"	۳۵۸
جای احمد	"	۳۵۹
سرو کوچک	"	۳۶۱
حجله ی سرخ	"	۳۶۲
پیام	"	۳۶۴
زنگ انشا	"	۳۶۶
خاطره	"	۳۶۸
می آیی	"	۳۷۲
فردا	چارپاره	۳۷۹
قصه ی بازگشت پدر	"	۳۸۲
جبهه به علاوه تو	آزاد	۳۸۶
رباعی های شماره ۲ و ۳ و ۴ و ۵	رباعی	۳۹۳

۴- مجموعه ی کامل شعرهای سلمان هراتی: کتابی است که شامل یک پیش درآمد و چهار دفتر شعر که «دفتر شعر جوان» آن را تنظیم و منتشر کرده است که شامل: دفتر اوّل «از آسمان سبز»، دفتر دوّم، «دری به خانه ی خورشید»، دفتر سوّم «افزوده ها» شعرهای تازه یافته ای است که پس از مرگ شاعر چاپ شده اند و دفتر چهارم «از این ستاره تا آن ستاره» که فیض امین پور در مقدمه ی کوتاهی که براین کتاب نگاشته، توضیحی داده است درباره ی خود سلمان، جمع آوری شعرهای او پس از مرگ و چگونگی چاپ این کتاب. که این کتاب منبع اساسی کار ما درباره ی سلمان هراتی در این تحقیق بوده است.

بررسی خصوصیات سبکی در سروده های مصطفی علی پور

الف) از نظر گاه زبانی: علی پور در مختصر نوشته های خود کوشید تا شعریت را در زبان جستجو کند و نه صرفاً در عناصر سازنده ی شعر. به باور او وجه تمایز شعر با مقوله های دیگر زبانی همچون گفتار و نوشتار (نثر) در نوع زبان است. عناصری چون خیال و حسّ و شهود که جوهر و ذات شعر خوانده می شوند در زبان روی می دهند برابر این تعریف او حتی موسیقی را که جزء ذات شعر نیست از آن جا که در زبان شعر اتفاق می افتد برای زبان شعر لازم می داند. شعر بدون موسیقی وجود ندارد او دو عنصر موسیقی و ایجاز را از پایه های معماری زبان شعر به شمار می آورد از همین منظر نظام آوایی و واژگانی و نحوی زبان شعر با آن که در نثر و گفتار سراغ داریم متفاوت و متمایز می شود. علی پور شاعری است که در پاره ای از شعرهایش تحت تأثیر هراتی است. از جمله شعر «پدر بزرگ» با پتانسیل عاطفی قوی ای که دارد، نمونه ی خوب این تأثیرپذیری است:

نمی دانم چند سال درد/ و چکمه و شمشیر چند پادشاه را به خاطر می آورد/
 اما خوب می دانم/ زمستان های بسیاری را/ با سر انگشتانش رام کرده
 است .../ روزی به او گفتم: چند سال داری پدربزرگ! / دست هایش را / مثل
 دریایی گشود و گفت:/ پینه ها را بشمار/ فرزندم! پدربزرگ حتی به باد هم
 دشنام نمی دهد/ هنگامی که باد/ کلاه از سرش می اندازد.

(علی پور، ۱۳۷۲: ۱۵-۱۳)

و گاه هر چند کم رنگ از «فروغ فرخزاد» تأثیر می پذیرد:

گفت و مثل ابری یک آسمان گریست مادرم/ راستی، چرا/ مادرم همیشه
 می گریست؟ (همان: ۵۱)

البته این تأثیر پذیری بیشتر در حوزه ی زبانی است، ورنه در مفاهیم و
 محتوا، شعری مستقل ارایه می دهد. علی پور هم زبان شعر را می شناسد و
 هم چگونگی آفرینش آن را، و در استعاره هایی که می آفریند به نسل امروز
 تعلق دارد، مخصوصاً با نگاه موجزوار او در بعضی از سروده هایش:
 می شود هنوز/ مثل آذرخش، در تمام طول شب/ با زبان آتش و زبانه/ صبح
 را سرود. (همان: ۴۲)

ب) از نظرگاه ادبی: مصطفی علی پور هم چون هراتی در قالب های کهن مثل
 دوبیتی، رباعی، غزل و مثنوی، و در نو سروده ها هم چون شعر نیمایی، سپید و
 چهارپاره طبع آزمایی کرده است. اما دل بستگی شاعر به قالب های رباعی،
 دوبیتی و سپید است. در شعرهای کلاسیک، مخصوصاً مثنوی، علاوه بر
 ارزشمندی که حاکم بر پاره ای از شعرهایش است تکرارها گاه ملال آورند.
 بی آن که چندش آور باشند. در دفتر «از گلوی کوچک رود» ما با شاعری

روبرو هستیم که در بیشتر موارد به تکرار در مضمون، تصویر و ترکیب سازی واژه ها می رسد و از طرفی هم تعلقی سخت فرم گرایانه دارد.

ج) از نظرگاه فکری: «شعر علی پور شعری است که پیوند بسیار مستحکمی با فرهنگ اسلامی و ارزش های حاکم بر آن دارد. شعری که هم سوی با مفاهیم و ارزش های انقلابی جامعه ای است که به هر حال شعر شیعایی را رقم می زند. شعری با رنگ مایه ای کاملاً مذهبی، عشق، آزادگی، جنگ و شهادت از درخشنده ترین شعرهای اویند. او شاعری است که شعرش با الهام از آموزگار بزرگ شهادت، رنگی حماسی می یابد و مضمون شعرش برآیندی از اسطوره می پوشد و با رویکردی حماسی اسطوره های ملی و مذهبی به کرات در سروده هاش تجلی پیدا می کنند.» (علی پور، ۱۳۸۰: ۶۴)

معرفی اجمالی مجموعه های شعر دفاع مقدس علی پور

۱- «از گلوی کوچک رود»: در مجموعه ی شعر «از گلوی کوچک رود» ۱۳ دوبیتی، ۱۱ رباعی، ۱ غزل، ۱ چارپاره، ۴ مثنوی، ۱۹ نو سروده و ۲۳ قطعه شعر آزاد گرد آمده است که از میان این ۷۲ قطعه شعر، ۶ دو بیتی، ۴ رباعی، ۲ مثنوی، ۷ نو سروده و ۸ قطعه شعر آزاد (در مجموع ۲۷ قطعه شعر) به ارزش های دفاع مقدس مستقیم و غیر مستقیم اشاره دارد. سروده های دفاع مقدس در این مجموعه عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
سبز	دوبیتی	۱۳۳
بهار	"	۱۳۳
فقط خاکستر (۱)	"	۱۳۴

۱۳۵	"	فقط خاکستر (۲)
۱۳۶	"	بی قراری ها (۵)
۱۳۶	"	بی قراری ها (۶)
۱۲۷	رباعی	با بیرق گل
۱۲۷	"	از بهار
۱۲۸	"	با بال شکسته
۱۲۹	"	از گل سرخ
۶۵	مثنوی	شب صدا، آیینه
۱۰۵	"	با هر دهان زخم
۱۹	نیمایی	خون و خاک
۳۹	"	مثل پرچمی سه رنگ
۷۲	"	یک خاطره
۷۷	"	زخم و آب
۷۷	"	روز کوچکی که ما...
۹۹	"	از جنگلی او
۱۱۱	"	باران که می بارد
۱۱	سپید	زخم صنوبرها
۶۳	"	اقیانوس در خشم
۷۵	"	شکوی الغریب
۸۱	"	شب بیشه
۹۷	"	در خشم های توسپید

۱۰۸	"	کبوتران گمشده در توفان
۱۱۵	آزاد	مرثیه (۱)
« ۱۱۷	"	مرثیه (۲)

(سنگری، ۱۳۸۰، ۲: ۱۳۴-۱۳۳)

۲- «باران انگورهای سوخته:» در گزیده ی اشعار باران انگورهای سوخته ۲ دوبیتی، ۱ رباعی، ۳ مثنوی، ۱۶ سپید، ۹ نیمایی و ۲ قطعه شعر آزاد (در مجموع ۳۳ قطعه شعر) به ارزش های دفاع مقدس مستقیم و غیر مستقیم اشاره دارد. که سروده های پایداری این مجموعه ی اشعار عبارتند از:

صفحه	قالب	عنوان شعر
۲۱	سپید	سترون
۲۷	"	مضمون
۳۲	"	عاشورا در میدان (۱)
۳۴	"	عاشورا در میدان (۲)
۴۲	"	اقیانوسی در چشم
۴۷	"	شکوی الغریب
۴۹	"	شب بیشه
۶۱	"	در چشم های تو
۶۹	"	کبوتران گم شده در طوفان
۹۲	"	نماز و راز
۹۹	"	گم شده، ابر آلود
۱۰۸	"	برای شانه های شعله ور تو
۱۳۵	"	هفت بند مویه

۱۶۴	"	خاکستر حنجره
۱۷۰	"	پیش از دلتنگی ات
۱۷۵	"	عاشقانه با ترانه ی خون
۲۹	نیمایی	مثل پرچمی سه رنگ
۳۶	"	یک خاطره
۳۹	"	میرزا
۴۴	"	زخم و آب
۴۹	"	روز کوچکی که...
۶۳	"	از جنگلی دور
۹۷	"	فصل کوچک دنیا
۱۰۲	"	و خورشید
۱۷۲	"	باران انگورهای سوخته
۷۵	آزاد	مرثیه (۱)
۷۶	"	مرثیه (۲)
۱۹۷	رباعی	با بال شکسته
۲۰۲	دویتی	بی قراری ها (۵)
۲۰۲	"	بی قرای ها (۶)
۲۱۰	مثنوی	شب، صدا و آینه
۲۲۰	"	با هر چه دهان زخم
۲۱۷	"	آن که در چشم من
۲۲۴	غزل	چون زمستان

بررسی خصیصه های سبکی در شعرهای شعبان کرم دخت

الف) از نظر گاه زبانی: زبان اشعار کرم دخت ساده و سلیس و پخته است. سادگی و روانی، صمیمیت، پرهیز از پیچیدگی و تعقید و استفاده از آرایه های ملایم از مشخصه های بارز آثار او است. هدف شاعر همانند سلمان هراتی بیان اندیشه ها و افکار خود بوده است نه صرف بیان زبان و فرم و شکل. اوشاعری حرفی و معنا گرا است. و ذهن و زبان او بر محور اندیشه می گردد. زبان در غزل او تند و برانگیزاننده و نرم و عمیق است اما در نو سروده ها زبانش ساده و سنگین تر است. زبان عاطفی در سروده های مربوط به شهادت و شهید او همراه با اندوهی حماسی و صفا و صمیمیتی که در فضای آن طنین افکن است جذبه ای خاص به این سروده ها بخشیده است.

ب) از نظر گاه ادبی: شعبان کرم دخت در اکثر قالب های شعر فارسی همچون غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهارپاره، نیمایی و سپید طبع آزمایی نموده است. اما تعلق خاطر عجیب او به قالب غزل و رباعی است که؛ مثلاً، در مجموعه ی شعر «این همه دلتنگی ها» ۶۳ قطعه شعر خود را به این قالب اختصاص داد و نیز در مجموعه ی شعر دفاع مقدس «سال های عاشقی» ۲۰ غزل و ۲۴ رباعی و در مجموعه ی شعر «ردّ مرا بگیر» ۱۵ غزل را به محتوای جنگ و دفاع مقدس اختصاص داده است.

بنابراین آن چه برای او مهم است طرح پیام و انتقال احساس خود نسبت به جنگ و دفاع مقدس، شهادت ها، فداکاری، صبوری و پایداری مردم است.

ج) از نظر گاه فکری: همان طور که خود گفته است زندگی او با سرودن شعر آمیخته و عجین شده است به این خاطر اکثر اشعار او حال و هوای جبهه و

دفاع مقدس دارد که مخصوصاً مجموعه شعرهای «سال های عاشقی» و «ردّ مرا بگیر» تماماً در حول و حوش این موضوع می گردد. مضامینی چون جبهه و جنگ، شهادت و شهادت طلبی، اسارت آزادگان سرافراز، مقاومت و دلیری های رزمندگان در جبهه ها، یاد ایام جبهه و شب و روزهای عملیات، کم رنگ شدن ارزش های جنگ بعد از اتمام جنگ در نسل بعد از شاعر، آرزوی شهادت و فرصت از دست دادن آن، خود اتهامی، اعتراض و... در آثار او جلوه و شکوه بارزی دارد.

معرفی مختصر دفترهای شعر پایداری کرم دخت

۱- مجموعه ی شعر «این همه دلتنگی ها»: شامل ۷۴ قطعه شعر است که ۶۳ غزل، ۵ دو بیتی، ۱ چهارپاره، ۳ شعر سپید و ۲ مثنوی است که از این مجموعه ۱۳ غزل به نوعی با ادبیات پایداری و دفاع مقدس اشاره های مستقیم یا غیر مستقیم دارد که عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
این همه دلتنگی ها	غزل	۱۰
بخوان تمام غمت را	"	۱۱
آرزوهای یکدست	"	۳۲
در فصل بی دریغ شکفتن	"	۳۵
آینه زار یاد	"	۴۲
کوله بار داغ	"	۴۷
سردار	"	۵۵
نگاه تر	"	۵۸

۶۰	"	تنهایی
۶۱	"	دیدم چه تلخ!
۶۲	"	بی نشان
۶۳	"	بهار معطر
۶۴	"	سؤال

۲- مجموعه ی شعر دفاع مقدس «ردّ مرا بگیر»: این مجموعه از دو قسمت تشکیل شده است: بخش اوّل ۲۸ قطعه شعر نیمایی از رجب افشنگ تنکابنی که درباره جبهه و جنگ و شهید سروده شده است. و بخش دوّم ۱۵ غزل از غزلیات شعبان کرمدخت که تمام آن درباره دفاع مقدس و جنگ است که عبارتند از:

صفحه	قالب	عنوان شعر
۵۷	غزل	سردار
۵۸	"	دیدم چه تلخ!
۵۹	"	بی نشان
۶۰	"	چراغ لاله
۶۱	"	بهار سوخته
۶۲	"	زالال اشک
۶۳	"	انتظار
۶۴	"	مزار سوخته
۶۵	"	برخیز
۶۶	"	آرزوهای یکدست

۶۷	"	این همه دلتنگی ها
۶۸	"	تنهایی
۶۹	"	نگاه تو
۷۰	"	بخوان تمام غمت را
۷۱-۷۲	"	خود، تو نمرده ای

۳- مجموعه ی شعر دفاع مقدّس «سال های عاشقی»: این دفتر از چهار بخش تشکیل شده است: غزلیات، مثنوی، شعرهای نیمایی و سپید، و رباعی ها. این مجموعه شامل ۲۰ غزل، ۳ مثنوی، ۳ شعر نیمایی و سپید و ۲۴ رباعی است که تقریباً کلّ مجموعه به نوعی به جنگ و دفاع مقدّس اشاره دارد که عبارتند از:

صفحه	قالب	عنوان شعر
۹	غزل	سردار
۱۰	"	دیدم چه تلخ!
۱۱	"	بی نشان
۱۲	"	ترانه ی رفتن
۱۳	"	چراغ لاله
۱۴	"	بهار سوخته
۱۵	"	زالال اشک
۱۶	"	انتظار
۱۷	"	مزار سوخته
۱۸	"	برخیز

۱۹	"	آرزوهای یکدست
۲۰	"	به احترام تو
۲۱	"	این همه دلتنگی
۲۲	"	کوله بار داغ
۲۳	"	تنهایی
۲۴	"	نگاه تو
۲۵	"	بخوان تمام غمت را
۲۶	"	هنوز
۲۷	"	خود تو نمرده ای
۲۸	"	پنج شیر بارانی
۳۰	مثنوی	سال های عاشقی
۴۰	"	از تبار آینه
۴۲	"	حماسه ی کوچک
۴۷	نیمایی	عاشقان
۴۸	"	کبود لب هایت
۴۹	سپید	بوی خدا
۵۱	۲۴قطعه	رباعی ها

بررسی ویژگی های سبکی در سروده های هادی سعیدی

الف) از نظر گاه زبانی: «نبض شعرسعیدی کیاسری در غزل هایش می تپد. از نظر ساختار، اغلب غزل های سعیدی در بافتی توانمند سروده شده اند. او در غزل هایش کمتر دچار سطحی نگری می شود، اما برخوردی کاملاً

شعورمندانه و اندیشمندانه با جهان پیرامون خود ندارد در حالی که علاوه بر فقدان بعضی امور، کیاسری در شعرهای سپید می خواهد و سعی می کند شاعری اندیشمند جلوه کند. ایجاز و فشرده‌گی و پرهیز از گزافه‌گویی غیرشاعرانه و دوری از سطحی‌نگری در اشعارش به وضوح نمایان است.»

(علی‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۲)

«در غزل‌های دفتر «نامی که گم شده است» بی آن که شاعر به دام چاله‌ی واژگان و معانی‌ایی که تکرار ملال‌آورشان توسط شاعران پیشین، آن‌ها را دچار فرسودگی و فرسایش کرده مواجه باشیم، با شعری یکدست روبرو هستیم. در سرده‌هایش نه از یک فرمالیسم منحط و کاذب خبری هست و نه از شعری سطحی و صرفاً احساسی، بلکه شاعر توانسته به بیانی شاعرانه که تلفیقی از صمیمیت و سادگی و ابهام شاعرانه است، دست یابد.» (همان: ۱۱)

هر چند کیاسری در پاره‌ای از غزلیات دفتر به سبک هندی و مخصوصاً شاعری چون «بیدل» گرایش و تعلق خاطر فراوان نشان می‌دهد. از جمله در نمونه‌های ذیل سایه و تأثیر شعر بیدلی با اندکی پیچیدگی مشخص است:

آتشی تشنه می‌دود، در رگ پوستین من زحمت ای دل چه می‌بری، رفته از دست دین من
در نگاهم شکست و ریخت، آبشار شکوه تو در نگاه تو خیمه زد، غربت سهمگین من
افعی مهربانم آی، شانه‌های مرا مکاو هان ببین، مرگ می‌چکد، امشب از آستین من

(سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۵)

داغ را ضبط نفس، سنگ مزارست این جا چشم تا بازکنی آینه زارست، این جا
خنده خاکسترم از فرط زبان سوزی ها بی زبانی، تپش آباد هوارست، این جا
چه شد آن چرخش دستی که من از او بودم؟ زخم بر شانه شمشیر سوارست، این جا

از طرفی کیاسری در غزل هایش، گرایش ساده و صمیمی و بی واسطه به طبیعت دارد و به مرزی از صمیمیت با طبیعت رسیده است. شعر «نبض زندگی» نمونه ی مشخص این صمیمیت و بی آلاشی است:

تا نفس باقی است ای عشق جلالی سبز باشی لحظه لحظه در نفسهایم بیالی، سبز باشی
مثل نبض زندگی در چشم شوکاهای جنگل مثل گسوی درختان شمالی، سبز باشی
مثل آواز چکاوک های عاشق در بهاران مثل ایات بلند شعر شالی، سبز باشی
(همان: ۱۱-۱۲)

البته کیاسری در بخش آخر دفتر که مثنوی بلندی است به نام مثنوی «شب» بی شک از شاعر هم تبار و هم نسل خود «مصطفی علی پور» شاعر «از گلوی کوچک رود» تأثیر پذیرفته است.

پیچیدگی به معنای بی معنایی نیست و سادگی نیز به معنای سطحی بودن نیست و سعیدی شعری میانه که در آن تلفیقی از سادگی و پیچیدگی است ارائه می دهد و از طرفی پشت سادگی برخی شعرهای سعیدی نیروی تفکر و اندیشه نهفته است و مدام تو را وادار به تفکر و اندیشیدن می کند:

و من اما ، آبشار زلف خسته ام را / بربال اسبم می ریزم / و تو اندوه
اقیانوس / برکجای این سینه می ریزی (همان، ۱۱-۱۲)

از ویژگی های خاص زبانی کیاسری ساختن ترکیبات جدید به ویژه با پسوندها است که موجب غنای شعراو شده است؛ مثل: هیچ سالی، شوقناک. شاخه های روح از قحط شکوفه در امان باد زنده باشی! در هجوم هیچ سالی، سبز باشی (سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۱۱)

تپش لحظه های آغازی شوقناک و بلند پروازی

(همان: ۴۴)

ب) از نظرگاه ادبی: هادی سعیدی نیز مثل دیگر شاعران از قالب های رباعی، غزل، چهار پاره، مثنوی، نو (نیمایی) و آزاد در سرایش سروده هایش استفاده نموده است. دفتر شعر «نامی که گم شده است» دفتری است در خور تأمل که از چهار بخش تشکیل شده است، بخش اول غزلیات شاعرند، بخش دوم و سوم شعرهای سپیدند که عنوان «خودخوانی غریبه دشوار» را یدک می کشند، بخش چهارم با نام «تابش وحی» مثنوی های شاعر را تشکیل می دهد. اما دل بستگی شاعر بیش تر به قالب غزل است. «در شعر کیاسری ابتکار عمل مرهون و مدیون واژه ها نیست. بلکه نقش ارزشمند شعر او جان بخشیدن به اشیاء و عناصر جهان پیرامون او ست. در شعر او گاهی حس آمیزی ها غافلگیر کننده هستند و باعث انحراف در تسلسل ذهن می شوند. اما در کلیت جان و جنون تپنده ای در اغلب شعرهای او نمایان است و موجب شده تا جان و هستی شاعر بر شکل و صورت شعر سایه بیاندازد. در حالی که شعر باید در کلیتی واحد و اندامی موزون مورد بررسی قرار گیرد.» (علی پور، ۱۳۸۰: ۲۲)

ج) از نظرگاه فکری: به قول «کروچه»: «اشراق خاستگاه شناخت فرد درباره ی امور خاص است و سعیدی با اشراقی که ویژه ی اوست، در دفتر «نامی که گم شده است» شعری مستقل با فضایی منفرد نشان می دهد و صرف نظر از بخش آخر دفترش، بی آن که گرفتار مضامین و روساختی کلیشه وار بشود، شعری با حال و هوایی تازه ارایه می دهد که دارای صورت و محتوایی ویژه و خاص است.» (همان: ۱۴)

«بسامد» بالای گمشدگی در نو سروده ها، یعنی هم در بخش دوم «خودخوانی غریبه ی دشوار» و هم بخش سوم «نامی که گم شده است» به

فراوانی دیده می شود. و یکی از ویژگی های برجسته ی دفتر را «گمشدگی» تشکیل می دهد:

مثل پایان حسّ گم شدگی آسمان گم شد و نگاهت ماند

(سعیدی کیاسری، ۱۳۷۳: ۴۵)

(همان: ۵۲)

رفت و در پشت سایه ها گم شد

(همان: ۵۸)

در شهر شما گم است تنهایی من

(همان: ۶۰)

من گم شدم، این چه مایه سرگردانی است؟

«بخش آخر دفتر «نامی که گم شده است» صرفنظر از مضامین ارزشمندش و گاه رگه های تند و تکان دهنده ای که در آن موج می زند، نشان از شاعری می دهد که به نوعی نتوانسته به خلق نمادهایی بپردازد تا بتواند از لابلاي آن و «استعاره» هایی که می آفریند پی به اندیشه او برد. شاعر باید نیمی از کشف و شهود خود را به خواننده اش بپردازد. اشاره ی صریح و آشکار به موضوعی و مضمونی که شاعر دارد باعث می گردد که قدرت خلاقیت ذهنی شاعر از او گرفته شود. از طرفی این قدرت خلاقه ی خواندن و اندیشیدن نیز از خواننده گرفته می شود. بلکه مضمون و موضوع باید در عاطفه شاعر زندگی کند و به شکلی غیر تصنعی وارد سروده های او شود. مضامین می باید به شکلی نهفته در شعر بنشینند و انگاره ها در شعرش به گونه ای به کار رود که خواننده به یک بار خواندن متوجه امر نباشد، شاعر باید حقی را به عنوان فرصت اندیشیدن و فکر کردن برای خواننده اش قایل باشد. کیاسری در «نامی که گم شده است» علاوه بر فضای کلی و یکنواختی که در پس شعرها و مخصوصاً غزل های او حاکم است که البته به اندوه و حسرت آمیخته اند. گاه پرده ی

حسرت را از چشم اندازی که با آن هستی را می نگرد کنار زده و هر چند کم سو اما به روی آرمان های خویش دریچه ای می گشاید و این امیدواری از او شاعری منتظر می سازد» (علی پور، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۳)

سعیدی در دفتر «نامی که گم شده است» سروده های گذر، با اهالی پرواز، نبض زندگی، دریغ نامه ی انسان، آرزو، کوچ، پیرا، صحرای درونگ و خود خوانی غریبه ی دشوارش به جنگ و دفاع مقدس اختصاص داده است که در آنها به موضوعات عاشورا، شهادت، شهادت طلبی، سوگ شهیدان، بزرگداشت شهید، توصیف رشادت ها و شهامت های رزمندگان و... اشاره کرده است.

معرفی کوتاه مجموعه ی شعر دفاع مقدس سعیدی

۱- مجموعه ی شعر «نامی که گم شده است»: «در این مجموعه ۴۸ قطعه شعر در قالب های رباعی، غزل، چهارپاره، مثنوی، نو (نیمایی) و آزاد فراهم آمده است. از ۳ رباعی، یک رباعی، از ۲۰ غزل، ۲ غزل، از ۲ چهارپاره، ۱ چهارپاره و از ۲۱ قطعه شعر آزاد، ۴ قطعه (در مجموع ۸ قطعه شعر) به ارزش های دفاع مقدس اشاره مستقیم و غیر مستقیم دارد. سروده های مربوط به دفاع مقدس عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
رباعی (۲)	رباعی	۵۹
با اهالی پرواز	غزل	۲۷
مویه	"	۴۸
گذر	چهارپاره	۵۲
خودخوانی غریبه دشوار	آزاد	۶۱

۸۲	"	کوچ
۹۴	"	آرزو
۱۰۳	"	پرواز

(سنگری، ۲، ۱۳۸۰: ۱۳۸)

بررسی خصوصیات سبکی در اشعار جلیل قیصری

الف و ب) از نظرگاه زبانی و ادبی: «از ویژگی های اصلی اشعارش که توانسته است تغییراتی در هنجار زبان به وجود آورد، بسامد واژگان محلی (بومی) است. استفاده از این گونه کلمات در ایجاد فضای شعر و نزدیک شدن به طبیعت کلام، مؤثر واقع شده اند. کلمات «سیول»^{۵۳}، «میمرز»^{۵۴}، «بیشتواش»^{۵۵}، «کالچرو»^{۵۶}، «رچیا»^{۵۷}، «کیلمه»^{۵۸}، «چملی»^{۵۹}، «بینجگر»^{۶۰}، «تلاجن»^{۶۱} و ... که بعضی از این واژه ها خود ریشه در زبان پهلوی دارند، توانسته اند موجب آشنازدایی در زبان شوند.» (رنیسی، ۱۳۷۷: ۱۰)

۵۳- سیول: نام کوهی در فیروزکلا ی کجور.

۵۴- میمرز: درختی در مازندران.

۵۵- بیشتواش: غذای ساده و فقیرانه ای در کوهستان

۵۶- کالچرو: تنگه ای باد خیز در کجور مازندران.

۵۷- رچیا: باریک راه کوهستانی که به خانه های روستایی منتهی می شود.

۵۸- کیلمه: کومه.

۵۹- چملی: کبوتری خاکستری با بال های سفید.

۶۰- بینجگر: برزگر.

۶۱- تلاجن: درختی در مازندران.

«یکی از راه های تشخیص زبان، تقسیم آن به دو گروه «موسیقایی» و «زبان شناختی» است. در حوزه ی موسیقایی، عواملی از قبیل وزن، قافیه، ردیف، جناس و ... دخیل اند و در حوزه ی زبان شناسی آن چه موجب تمایز زبان می شود عبارتند از: استعاره، مجاز، آرکانیسم (باستان گرایی)، حسن آمیزی، پارادوکس و ... همه ی عوامل فوق می توانند موجب تمایز زبان یک شاعر نسبت به شاعر دیگر، تمایز زبان شعر و زبان روزمره و ... باشد. علاوه بر این عوامل، گاه شرایط اقلیمی و استفاده زبانی یک اقلیم خاص موجب چنین تمایزی می شود. هم چنان که نیما با استفاده از ساخت نحوی زبان مادری خود به غنای دستور زبان رسمی کمک شایانی کرد. در حوزه ی موسیقایی، گاه دلالت موسیقایی کلمات و تناسب حروف موجب تشخیص شعر می شود، یعنی گاه شاعر به استفاده از پروسه ی همنشینی حروف، ذهنیت برتافته از متن «اثر» را باز می تاباند، حروفی که با همنشینی در کنار هم، فاصله بین ذهنیت و زبان را می پوشانند. در شعر «زمستانه» به کارگیری این شگرد، قدرت شگرف «قیصری» را نشان می دهد، تکرار حروف «س» «آ» سوز و سرمای زمستان را به مخاطب القا می کند.» (همان)

به این جا که رسیدیم / سکوت بود و سپیدی یکدست / وصف سیاه و سیاه
بال / که هوشیاری ما را هاشور می زد / نه خروسکی آواز می آموخت / نه
کورسویی خاطره / و خستگی / با خس خسی خاموش / بر بام پلک هامان
می نشست / ناگهان خمیازه ای دهان گشود و / به نالشی غریب / در آواز
خوابی دیگر / محو شدیم. (قیصری، ۱۳۷۳: ۶۴)

«استفاده از این شیوه و نیز بهره وری از شگرد قافیه، که سعی در ایجاد وحدت در ساخت شعر دارد، از ویژگی های دیگر شعر قیصری است. بنابراین در حوزه ی

موسیقایی، عوامل یاد شده بیشترین کارکرد را بر زبان شعر قیصری دارند، بی آنکه نشان از تصنع و تکلفی در کار باشد. به این ترتیب می توان گفت موسیقی کلام در این مجموعه، مهمترین برجستگی زبانی آن است.» (رئسی، ۱۳۷۷: ۱۱)

در حوزه ی زبانشناسی قیصری با سودجویی از عوامل «آشنا زدایی و باستان گرایی» بیشترین بهره را از زبان می گیرد. این دو حوزه که گاه به صورت واژگانی و گاه در نحو زبان و یا تلفظ قدیمی تر «کلمه» رخ می دهد، که موجب تشخیص در زبان می شود:

هر شب هم چون قهرمان حماسه ها / می گذرم / از کنار کنگره ی آهنین قرن /
پیشاپیش سپاه بی پناهی / رودابه / سیگار به لب / به چشم های پف کرده / خم
می شود / به زوایای تنهایی / آن گاه / از موهای مش کرده / طنابی می بافد / و به
پوزخندی / می آویزد / نثار گلوگاه شیدایی. (قیصری، ۱۳۷۳: ۳۸)

ج) از نظر گاه فکری: «بهره گیری از ساختار اسطوره ایی از ویژگی های اصلی شعراست، و همچنین بهره جویی از فرهنگ عامه ی منطقه، که در عمده شعرهایش مشاهده می شود. در شعر «گریه ی سکوت» علاوه بر این که به بیان پارادوکسی زیبایی اشاره دارد. به بیان تقابل سنت و صنعت می پردازد و «نی لبک» را در «ویترین مغازه» زندانی می بیند، که در حقیقت این روح عظیم انسانی است که در دست صنعت امروز گرفتار آمده است. دیدگاه انتقادی «قیصری» را در این طیف از شعر هایش می توان تشخیص داد.»

(رئسی، ۱۳۷۷: ۱۲)

«زار و زار سکوت می گیرد / نی لبکی که در ویترین مغازه ای / زندانی است /
در سکوتش / برکه می بینم و آهو / پرنده می بینم و درخت / کهر می بینم و

کوه/ در سکوتش/ دستان زمخت رفاقت می بینم و / تقسیم فراوانی/ عریانی/
 های وهای جنون می خندد/ هیولایی که در ویتترین تنش زندانی است/
 هیولایی که نی لبکش را گم کرده است. (قیصری، ۱۳۷۳: ۵)

«با یک بررسی اجمالی می توان به ساختارهای اسطوری و فرهنگ های
 بومی شکل یافته در شعر قیصری دست یافت. البته سبک اسطوره ها
 می توانند گاه در واژه متجلی شوند، گاه به صورت اسطوره امکن و اسطوره
 اشخاص. قیصری در جای جای کتابش از اسطوره ها سخن به میان می آورد،
 حتی گاه اشیاء طبیعی در منظر او شکلی از اسطوره دارند. بنابراین ساختار
 شعرهای او بر محور همدلی و یکدلی ازلی و پاکی روح انسانی و روحیه ی
 روستایی دور می زند. و تنها راه رسیدن به مطلوب از نظر گاه شاعر «کوچه
 های روشن نی لبک» و آن هم به شیوه ی «کولی» هاست. با این همه قیصری
 می کوشد تا انسان رابه کودکی خویش و خلوص ازلی رهنمون باشد.»

(رئسی، ۱۳۷۷: ۱۳)

برگی بر نگاهم بگذارید/ که آتش از نسیم می وزد/ و خاکستر از درخت/
 و به کودکی دستانم بسپارید/ تا مرا/ به لمس دریاهاى سوخته ببرد/ مویه های
 برهنه ی جنگل / برگى بر نگاهم بگذارید / تنها نی لبکم را بدهید و / مشتی
 بال کبوتران سوخته / آن گاه / بی نگاه / پرسه ام کنید / دربی راهه های بی
 سامانی. (همان: ۵۳)

در پایان می توان گفت که لایه هایی از گرایش مقاومت که در اشعار
 قیصری دیده می شود هرگز مربوط به زمان و مکان و گرایش های خاصى
 نیست. این شعرها، مقاومت در کلّ جهان را دربرمی گیرند و سروده هایی

هستند در سنگر دفاع از حیثیت انسانی در کل جهان هستی. او شاعر بی تفاوت درباره ی مسایل جهانی نیست و حس مسئولیتی واقعی در اشعارش نهفته است و سروده های فراوانی در ارتباط با پایداری و مقاومت های مردمی در فلسطین و افغانستان و... دارد.

نبرستان

معرفی مختصر آثار پایداری قیصری

قالب خاص سرایش قیصری در سروده هایش، قالب های نو مثل نیمایی و آزاد است. او مجموعه ی شعر خاصی درباره ی دفاع مقدس ندارد ولی رگه هایی از سروده های مقاومت در دو مجموعه ی شعر «از کنگ لو تا کومه های دور» و «من و جهان در یک پیراهن» دیده می شود:

۱- مجموعه ی شعر «از کنگ لو تا کومه های دور»: این مجموعه ی شعر در ۶۸ قطعه در قالب آزاد سروده شده است که ۱۰ قطعه آن به نوعی با ادبیات پایداری اشاره دارد که عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
دو سهراب خفته	آزاد	۱۷
مویه	"	۳۰
کبک کور	"	۴۲
مازندران (۱)	"	۴۴
مازندران (۲)	"	۴۵
بر کتف بهار	"	۵۰
بالورکاو تنهایی	"	۵۴
شبانه	"	۵۸

سه قطره خون	"	۶۱
بعد از تو	"	۶۸

۲- مجموعه ی شعر «من و جهان در یک پیراهن»: در ۵۲ قطعه شعر در قالب آزاد در موضوعات مختلف سروده شده است که تعداد ۵ قطعه از این اشعار به نوعی با ادبیات پایداری و مقاومت در ارتباط است که عبارتند از:

عنوان شعر	قالب	صفحه
رصد	آزاد	۱۹
پسرکشان	"	۲۰
من و جهان در یک پیراهن	"	۳۰
به دنبال گم خود	"	۵۰
چه سفید؟	"	۶۰

« به پایان آمد این دفتر حکایت هم چنان باقی»

به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی»

مولانا

فهرست منابع و مآخذ

الف) کتاب ها:

۱. آرین پور، یحیی. (۱۳۵۵). از صبا تا نیما (دوره ی دوجلدی). تهران: حبیبی.
۲. امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری (مجموعه ی مقالات). تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۳. بیگی حبیب آبادی، پرویز. (۱۳۸۲). حماسه های همیشه (دوره ی سه جلدی). تهران: فرهنگ گستر و صریر.
۴. ترابی، ضیاءالدین. (۱۳۸۴). شکوه ی شقایق (نقد و بررسی شعرهای دفاع مقدس). تهران: سما قلم.
۵. تقی نژاد، مهدی. (۱۳۷۷). بازاین چه شورش است (اشعار عاشورایی شاعران معاصر). تهران: روزگار.
۶. حسینی، حسن. (۱۳۸۱). گزیده ی شعر جنگ و دفاع مقدس. تهران: سوره ی مهر.
۷. حسینی، سید محمد تقی، بزرگی نوشهری. (۱۳۷۸). شاعران مازندران (تذکره ی شاعران مازندران از ۷۰۰ سال پیش تا کنون). تهران: شلاگ.
۸. خادمی کولایی، مهدی. (۱۳۸۵). آشنای شالیزار (پژوهشی درزندگی و شعر سلمان هراتی). ساری: شغلین.
۹. داد، سیما. (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
۱۰. روایت های ماندگار. (۱۳۸۲). بنیاد حفظ نشر و ارزش های دفاع مقدس. تهران: صریر.

۱۱. سارتر، ژان پل. (۱۳۴۸). ادبیات چیست؟. ترجمه ی ابوالحسن نجفی. ج اول. تهران: کتاب زمان.
۱۲. سعدی. (۱۳۷۷). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
۱۳. سعیدی کیاسری، هادی. (۱۳۷۲). نامی که گم شده است (مجموعه ی شعر). تهران: حوزه ی هنری.
۱۴. ————. (۱۳۷۵). افسوس بی سخن ۲ جلدی (یادنامه ی مهرداد اوستا). تهران: حوزه ی هنری.
۱۵. سوگ نامه. (۱۳۷۲). اشعار شاعران معاصر در سوگ امام خمینی. قم: موسسه ی تنظیم نشر و آثار امام خمینی.
۱۶. سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۰). نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس (دوره ی سه جلدی)، تهران: پالیزبان.
۱۷. شفیعی، سید ضیاءالدین. (۱۳۷۳). سرود مرد غریب (یادنامه ی سلمان هراتی). تهران: حوزه ی هنری.
۱۸. صادقی زرنیدینی، محمد. (۱۳۸۶). مشاهیر ادبی مازندران. مشهد: آهنگ قلم.
۱۹. علی پور، محمد کاظم. (۱۳۸۰). شوکران شعر (بررسی و نقد شاعران معاصر). تهران: افلاک.
۲۰. علی پور، مصطفی. (۱۳۷۲). از گلوی کوچک رود (مجموعه ی شعر). تهران: حوزه ی هنری.

۲۱. —————. (۱۳۸۶). باران انگورهای سوخته (گزیده ی اشعار).

تهران: تکاد.

۲۲. —————. (۱۳۸۱). گزیده ی ادبیات معاصر شماره ی ۵۷. تهران:

نیستان.

۲۳. —————. (۱۳۸۵). هفت بند مویه (مجموعه ی شعر). تهران:

تیرگان.

۲۴. غالی، شکری. (۱۳۶۹). ادب مقاومت. ترجمه ی محمد حسین روحانی.

تهران: نشر نو.

۲۵. قرآن کریم. (۱۳۷۳). ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای. تهران: گلبرگ.

۲۶. قیصری، جلیل. (۱۳۷۳). از کنگ لو تا کومه های دور (مجموعه ی شعر).

نوشهر: سراینده.

۲۷. —————. (۱۳۷۱). سولاردنی. (مجموعه ی شعر مازندرانی). بامقدمه

ی دکتر سعید حمیدیان. قائم شهر: زهره.

۲۸. —————. (۱۳۸۰). من و جهان در یک پیراهن (مجموعه ی شعر).

تهران: نیم نگاه.

۲۹. —————. (۱۳۸۴). مه و منجور (مجموعه ی شعر مازندرانی). ساری:

شفلین.

۳۰. —————. رئیسی، محمد صادق. (۱۳۷۹). اسا شعر (مجموعه ی مقالات

و شعرهای کوتاه مازندرانی). تهران: ارت.

۳۱. کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۰). بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر

ایران و جهان. تهران: پالیزان.

۳۲. کرم دخت، شعبان . (۱۳۸۰). این همه دلتنگی ها (مجموعه ی شعر). بابلسر: روجین.

۳۳. ————. بابلسر بارانی من. بابلسر: روجین.

۳۴. ————. سال های عاشقی (مجموعه ی شعر دفاع مقدس). بابلسر: روجین.

۳۵. ————. سال های عاشقی (مجموعه ی شعر دفاع مقدس) باویرایش جدید. بابلسر: روجین.

۳۶. ————. افشنگ، رجب. (۱۳۸۳). ردّ مرا بگیر. قائم شهر: رسانش.

۳۷. گلمرادی، شرین علی. (۱۳۸۰). آوازهای گل محمدی. تهران: فرهنگ گستر.

۳۸. ————. غزل های باغ ارغوان . تهران: خورشید باران.

۳۹. ————. (۱۳۸۰). شهادت و پرواز. تهران: شاهد.

۴۰. مردانی، نصرالله. (۱۳۷۶). منظومه ی شهادت. تهران: شاهد.

۴۱. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ معین (دوره ی شش جلدی). تهران: امیرکبیر.

۴۲. مکارمی نیا، علی. (۱۳۸۳). بررسی شعر دفاع مقدس. تهران: ترفند.

۴۳. مجموعه ی کامل شعرهای سلمان هراتی. (۱۳۸۰). بامقدمه ی قیصرامین پور. تهران: دفتر شعر جوان.

۴۴. مجموعه ی شعر جامه ی خونین عشق. (۱۳۸۶). تهران: برهان.

۴۵. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۳). چشمه ی روشن. تهران: انتشارت علمی.

ب) مقالات:

۱. اجیه، تقی « شعر پایداری در ادبیات انقلاب اسلامی»، امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.

۲. بصیری، محمد صادق، « طرح و توضیح چند سوال درباره ی مبانی ادبیات پایداری»، امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۳. حجازی، علیرضا، «عاشورا منشأ ادب پایداری» امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۴. حسینیان، لیلا، « مفهوم شهید و شهادت و جهاد در تعالیم اسلام و آثار شاعران»، امیری خراسانی. احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۵. خومحمد خیر آبادی، سعید، « جلوه هایی از فرهنگ ایثار و شهادت در شعر انقلاب اسلامی» امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۶. _____، « نگاهی مختصر به ادبیات دفاع مقدس»، امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۷. صهبا، فروغ، «شعر پایداری هنر مبارزه ی با دشمنان سه گانه» امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۸. غیاثی راد، داوود، «ادبیات پایداری در شعر دفاع مقدس»، امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۹. فضیلت، محمود، «جامعه شناسی ادبیات پایداری»، امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

۱۰. گنج بخش، مسعود، «مروری بر مشخصه های فرهنگ پایداری» امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۷). نامه ی پایداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس.

ج) نشریات:

۱. توکلی، زهیر. (بی تا). «بازتاب روح زمانه در شعر تو نمرده ای از سلمان هراتی». نشریه ی شاهد.

۲. رئیسی، محمد صادق. (۱۳۷۷). نقدی بر مجموعه ی شعر «از کنگ لوتا کومه های دور» نشریه ی ابرار. شانزدهم آذر ماه.

۳. علی پور، محمد کاظم. (۱۳۷۷). «ارزش های انقلاب در آثار زنده یاد سلمان هراتی» نشریه ی کار و کارگر. بیست و نهم آذر ماه.

۴. مظفری، مهدی. [بی تا]. نگاهی به مجموعه ی شعر «هفت بند مویه از بادها و ابرها». نشریه ی شعر. شماره ی ۳۵.

۵. میر جعفری، اکبر. (۱۳۸۱). «از شاعران پایداری: سلمان هراتی» نشریه ی فرهنگ پایداری. پیش شماره ی سوّم. مرداد ماه.
۶. روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۴ آذر، ۶ آذر، ۲۷ آذر، ۱۱ دی و ۲۱ اسفند، ۱۳۶۹، شماره ی ۱۹۲۲۸، ۱۹۲۱۷، ۱۹۱۹۹، ۱۹۲۷۶ و ۱۹۲۸۲.
۷. روزنامه ی اطلاعات، سه شنبه، ۲۸ خرداد ماه، ۱۳۷۰، شماره ی ۱۹۳۵۳.
۸. روزنامه ی جمهوری اسلامی ایران، یکشنبه، ۵ خرداد ماه، ۱۳۸۷.

تبرستان
www.tabarestan.info

Aspects Of Resistance Literature In Some Mazandarani Poet's Poems

By :

Reza Karimi Larimi

Printed in IRAN

